

تمثال جمال اعلیحضرت قدر قدرت اقدس همایونی ارواحنافداه است که در سنه ۱۳۲۰ برداشته شد غلام خانه‌زاد ابراهیم

(هوالله تعالی شانه العزیز)

دراوایل سال خجسته مآل پارس ئیل خیریت تحویل سنه یکهزار و سیصد و بیست هجری که سال هشتم جلوس میمنت مأنوس بندگان اعلیحضرت قدر قدرت . کیوان رفعت . سلیمان حشمت . سکندر شوکت . دارا منزلت . کسری معدلت . آیه رحمت حضرت رب عزت . وسایه قدرت خداوند پرعظمت . مظهر فیوضات رحمانی . ومصدر عنایات یزدانی ناصر دین مبین و ناشر آثار رب العالمین ظل الله فی الارضین السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان (السلطان مظفر الدین شاه قاجار) خلد الله ملکه و سلطانه مادامت الشمس شارقة فی رابعة النهار بود . اراده سنیه اعلیحضرت اقدس همایونی ارواحنافداه برین قرار گرفت که دو باره عزم سفر فرنگستان فرمایند وبا امپراطوران عظیم الشأن رشته محبت و یگانگی رامحکم . وروابط الفت واتحاد را مستحکم فرموده . از برای ترقی مملکت وسرفرازی ملت ، در آلات و ادوات صناعت و تجارت امعان نظر فرموده . اسباب آسودگی و رفاهیت از برای عموم رعیت تدارک و تهیه فرمایند . لهذا اراده مبارکه اعلیحضرت شهریار پرعدل وداد باتقدیرات رب العباد مطابق و موافق گشته . موکب اعلیحضرت همایونی درنهایت حشمت واقتدار در اول بهار بسمت فرنگستان حرکت فرموده ، و در اندک زمان بادول معظم اروپ درغایت اعزاز و اکرام وبانهایت اجلال واحترام با اقتدار تام و تمام باسلاطین عالیمقام ملاقات فرمودند . و جذب قلوب از تمام سلاطین اروپ نمودند . وبنفس نفیس ملوکانه و شخص شخیص شاهانه متحمل انواع زحمات و مشقات شده بتمام ادارات وکارخانجات علمی و صنعتی تشریف فرما گشته . بکمال دقت بانهایت سعی و همت ملاحظه ومشاهده فرمودند وآنچه صلاح دولت وملت . واسباب آبادی مملکت . و ترقی وسرفرازی رعیت واشاعه و اذاعه آثار علم ومعرفت در آن بوده مرکوز خاطر مهر مآثر همایونی فرمودند که انشاالله باقتضای وقت وزمان آنچه صلاح ایران و ایرانیان است یوماً فیوماً علی التدریج از حیز غیب بعرصه شهود آورده ایران را رشک باغ جنان فرمایند وایرانیان را مشهور عالمیان . ووقایع و تفاصیل مدت مسافرتشان را روز بروز شرف املا و تقریر و در روزنامه خاص خودشان امر بتحریر میفرمودند . وبعد از مراجعت موکب همایون کوکب اعلیحضرت تاجداری ارواحنافداه بمقر سلطنت کبری حسب الامر مبارک همایونی در مطبعه مبارکه شاهنشاهی ارواحنافداه که یکی از نتایج سفر خیریت اثر اعلیحضرت همایونی است بسعی و اهتمام غلامزاده میرزا ابراهیم خان عکاسباشی و پیشخدمت مخصوص اعلیحضرت قدر قدر جهانمطاع همایونی ارواحنافداه درنهایت نظافت بحلیه طبع آراسته و پیراسته گشت . فی شهر ذی حجة الحرام پارس ئیل خیریت تحویل سنه ۱۳۲۰

(غلام خانه‌زاد احمد صنیع السلطنه)



دومین سفرنامهٔ مبارکهٔ همایونی

بسم الله الرحمن الرحیم

امروز که روز دوشنبهٔ ۲۷ ذی حجه بود و هفدهم عید و حمل است در تالار دیوانخانه شب خوابیده بودیم . صبح از خواب بیدار شدیم باغ گلستان خیلی باصفا بود دست و رومان را شستیم و چائی خوردیم ناصر الدین میرزا را ختنه کرده بودند چون پایم درد میکرد او را ندیده بودیم . بعد اندرون را تماماً خداحافظی کردیم و آمدیم منزل معتمد نقیب السادات و جناب آقای بحرینی و جناب آقا میرزا کاظم آمده بودند برای دعا خواندن بگوش ما وزرا همه آمدند مؤید الدوله و نظام الملک وزیر دفتر بودند بقدر یکساعتی آنجا نشستیم جناب اشرف اتابک اعظم آمدند سه ساعت از دسته گذشته از اینجا سوار شدیم سپهسالار قشون دولتی را تماماً دو طرف خیابان منظماً حاضر کرده صف کشیده ایستاده بودند تا در باغ شاه آمدیم تا باغ شاه در باغ شاه هم تا عصر مشغول کاغذ خوانی و رگذار کردن مخلوق خدا بودیم

و از بالا و پائین متصل کاغذ بود که میآورید پسر ما نایب السلطنه هم اینجا آمدند بعد از نهار قدری راحت کردم از خواب بیدار شدم رفتم اندرون اندرون هم همان اهل قهوه خانه آمده بودند شب اندرون بودیم حاجی صدر الواعظین و آقا سید حسین و پسر آقا میرزا ابوالفضل آمدند روضهٔ خیلی خوبی خواندند بعد شام خورده خوابیدیم

(سه شنبهٔ بیست و هشتم)

صبح از خواب بر خاستیم و آمدیم باز مثل دیروز همهٔ مردم آمده بودند جناب اشرف اتابک اعظم آمدند بعضی فرمایشات داشتیم وزیر امور خارجه بود بعضی کارهای خارجه داشتیم و فرمایشات نمودیم بعد نهاری خوردیم مجد الدوله هم که از کرمانشاهان آمده بود امروز وارد شده بود بحضور آمد بعد از نهار رفتیم حضرت عبد العظیم از بیرون شهر رفتیم شهر نو خیلی آباد و خوب شده خانه های خوب ساخته اند گذشتیم و رفتیم حضرت عبد العظیم زیارت کردیم و یکساعت و نیم بغروب مانده برگشتیم رفتیم اندرون بعد شعاع السلطنه و عضد السلطان آمدند بعد شام خورده خوابیدیم امّا تا صبح از شدت سرفه خوابمان نبرد و تا صبح هی سرفه کردیم و سینه مان درد میکرد

(چهارشنبهٔ بیست و نهم ذی حجه)

صبح از خواب برخاستیم و آمدیم بیرون جناب اشرف اتابک اعظم بودند باز شاهزاده ها و وزرا همه بودند نایب السلطنه بود سوار اتومبیل شدیم و از توی باغ آمدیم از در تازهٔ که وزیر دربار روبقبله ساخته آمدیم بیرون و راندیم از برای شاه آباد در شاه آباد نهار خوردیم عین الدوله بود بعد از نهار سوار شدیم و آمدیم برای کرج رسیدیم به کرج قدری استراحت کردیم بعد برخاستیم فخر الملک را احضار کردیم فخر الملک آمد و روزنامهٔ خودمان را فرمودیم نوشت یادمان آمد سفر اول فرنگ سنهٔ ۱۳۱۷ را که وزیر همایون روزنامه مینوشت خیلی جایش را خالی کردیم عملهٔ خلوت بودند وزیر دربار سیف السلطان ندیم السلطان وکیل الدوله عیسی خان اعتماد السلطان قهوه چی باشی اجلال السلطنه معتمد خاقان معین دربار مؤتمن خلوت محمود خان خواجه عین السلطان دبیر السلطان سقاباشی بودند اوّل مغرب جناب اشرف اتابک اعظم و عین الدوله آمدند بعضی فرمایشات به عین الدوله داشتیم و فرمودیم بعد آقا سید حسین آمد روضهٔ خواند و شام خوردیم در سر شام فخر الملک و سیف السلطان بودند صحبت کردیم بعد از شام هم فخر الملک تا دو ساعت پیش ما بود صحبت میکرد امّا سیف السلطان فرار کرد و رفت

(پنجشنبهٔ غرهٔ محرّم ۱۳۲۰)

صبح از خواب برخاستیم سر و رومان را شستیم و چائی خوردیم جناب اشرف اتابک اعظم را احضار نمودیم چون نماز اوّل ماه میخواند نتوانسته بود شرفیاب بشود عین الدوله را خواستیم گفتند صبح زود بشهر رفته است بعد آمدیم که سوار شویم وزیر دربار آمد حاجی بهاء الدوله کسانش را آورده بود دم در بود همه را معرفی میکرد بعد سوار

اتومبیل شدیم وراندیم توی خیابان که میرفتیم دیدیم فخرالملک پیاده ایستاده اشاره کردیم سوار شد آمد دم کالسکه همینطور بافخرالملک صحبت کنان میرفتیم قرآن خواندیم بعد سیف السلطان هم رسید همینطور بافخرالملک وسیف السلطان صحبت کنان میرفتیم وباد قدیم را میکردیم تایك فرسخ بمنزل مانده اسب خاستم سوار اسب شدیم چندتا جکجکی روی هوا خیلی خوب زدیم اسلحه دارباشی هم یك کلاغ شاخت خوب زد پنج اشرفی از سیف السلطان گرفتیم باسلحه دارباشی انعام دادیم خوانسالار هم یك اسب تاتوی رقه داشت کوچك برای تفنگ اندازی و بلدرچین زدن خوب بود ازاو گرفتیم که انشاءالله یك اسب خوب بعدبا ومرحمت کنیم همینطور آمدیم تا رسیدیم به سیف آباد سیف السلطان دم ده ایستاده بود وسی جهل تا اشرفی پیشکش کرد باغی هم ساخته است که رشك بهشت است نه آب دارد نه درخت نه سایه نه صفا همین چهاردیواری خشك خالی دارد انشاءالله بعدها آباد خواهدنمود حقیقتاً سیف السلطان خوب نوکری است ماهم کمال التفات را باو داریم انشاءالله بقدری التفات خواهیم فرمود که اینجا را خیلی آباد کند وبعدها که اینجاها بیائیم خیلی آباد وخوب باشد از سیف آباد هم گذشتیم که کنار رود خانهٔ گردان واقع است ورسیدیم بمنزل نهاری خوردیم وقدری استراحت کردیم وکیل الدوله آمد کاغذی زیاد الی ماشاءالله آورد همه را خواندیم نزدیك غروبی جناب اشرف اتابك اعظم آمدند تایکساعت از شب گذشته فرمایشات فرمودیم وبعد رفتند والان که یکساعت از شب گذشته وفخرالملك این روزنامه را منویسد سرباز وموزیکانچی ها معرکه میکنند شاخ حسین میزنند وسینه میزنند وعزا داری میکنند حقیقتاً اردوی پادشاه اسلام باید همینطور باشد عصری هم چند تیر به نشانه انداختیم وگنجشك زیادی زدیم شب هم آقا سید حسین آمد روضه خواند بعد شام خوردیم فخر الملك وسایرین بودند صحبت میکردیم وچند دست خط هم بشهر نوشته فرستادیم موثق الملك هم امشب ازشهر رسیده بود بحضور آمد بعدشام خورده خوابیدیم

(صبح جمعهٔ دویم)

صبح ازخواب برخاستیم دست وروممان راشستیم وچائی خوردیم وزیردربار آمدقدری صحبت کردیم باوزیردربار چندتا سار روی درخت نشسته بودزدیم وبعدآمدیم بیرون سیدعلاءالدین موافق معمول مثل پیرارسال عریضه جات اقاسید عبدالله مجتهد سلمه الله را آورده بود ودعائی فرستاده بود جواب جناب اقاسیدعبدالله رانوشتیم وپرسیدم جناب اشرف اتابك اعظم کجاهستند گفتند مشغول دعای روزجمعه هستند سوار اتومبیل شدیم وآمدیم قدریکه آمدیم اسب خواستیم وسوارشدیم فخرالملك وسیف السلطان وسایرین بودند چندتا گنجشك باطپانچه زدیم وخوب زدیم همینطورسواره آمدیم تارسیدیم زرده هیوآنجاسوار اتومبیل شدیم وراندیم ازآنجا که اردو نمایان شد ورسیدیم باردو بقدرطهران تا دوشان تپه بود دربیست وهشت دقیقه بااتومبیل این یك فرسخ راه راآمدیم رسیدیم بمنزل منزل مهمانخانهٔ قشلاق است نهاری خوردیم بقدردوساعتی خوابیدیم بعدبرخاستیم وبنای گنجشك

وسارزدن راگذاشتیم بان تفنگ کوچکی که وزیردربار پیشکش کرده است یاگوله ده یازده تاگنجشك وسارزدیم یك گنجشك سیاه هم دیده شد چیز غریبی بود فخرالملك وندیم السلطان وکیل الدوله اینهاآمدند قدری کاغذ خواندیم وبعد باندیم السلطان درس های فرانسه مان رامذاکره کردیم تانزدیك غروب . بعد جناب اشرف اتابك اعظم راخواستیم آمد تایکساعت ازشب گذشته بعضی فرمایشات کردیم وبعد آقاسید حسین آمد روضه خواندوزیردربار فخرالملك وسیف السلطان بودند صحبت کردیم وزیردربار طپانچهٔ کوچك رابرای بصیرالسلطنه انداخت بصیرالسلطنه ترسید خیلی بامزه بود وخنده داشت بعدشام خوردیم وبعدازشام بازبقدریکساعتی نشستیم فخرالملك وسایرین بودند صحبت میکردیم وبعد خوابیدیم

(شنبهٔ سیم محرم)

صبح از خواب برخاستیم نماز خواندیم و چائی خوردیم وبعضی دعا ها که میخواندیم خواندیم احوالمان الحمدلله خیلی خوب است دردپاهم رفع شده آمدیم بیرون سواراسب شدیم . جناب اشرف اتابك اعظم ، وزیر دربار واسفندیارخان سردار اسعد بودند فخرالملك وسیف السلطان ازجلو رفته بودند وهمراه نبودند همینطورسواره میامدیم چندتاطرقه باطپانچه زدیم تفنگ دولوله نمرهٔ دوازده مخصوص دست خودمان راهم که اسم ما راروی او نوشته بودند باسفندیارخان سرداراسعد مرحمت فرمودیم بقدریك فرسخی سواره آمدیم بعد سوارکالسکه شدیم وراندیم قدریکه آمدیم رسیدیم بفخرالملك که سرراه ایستاده بود فرمودیم کجابودی عرض کرد باسیف السلطان جلوامدیم برادروقوم وخویش های سیف السلطان را که خواسته بودیم ازاسداباد انجارسیده بودند وبا انها جلوامده بودند قدریکه امدیم دیدیم سیف السلطان پیاده سرراه ایستاده بابرادر و کسانش باهمه اظهار التفات فرمودیم وبعدامدیم صحراهاهمه سبزوخرم پرگل . دوسال پیش که ازانجامیگذشتیم وطرنگستان میرفتیم بواسطهٔ خشك سالی اینطورهانبود امسال ازتفضلات الهی وبارندگی های خوب که شده است تمام صحرا سبز وخرم وپرگل است قدریکه امدیم بازاسب خواستیم وسواراسب شدیم صحرا پراز گل های زردبود وزیر دربارهم همینکه دیدما سوارشدیم او هم سوارشده امد پیش ما وزیردربار وفخرالملك و سیف السلطان دررکاب بودند همینطورصحبت کنان میامدیم چندتا اهوهم ازدوردیدیم رفتند چندتاقارلاق سواره روی هوخیلی خوب زدیم بازبقدرنیم فرسخی سواره صحبت کنان امدیم بعد سوار اتومبیل شدیم وخیلی تند رانده بمنزل واردشدیم . منزل گونده است نهاری خوردیم واستراحت کردیم بعد برخاستم وچندتا گنجشك زدم بصیرالسلطنه هم ازجلو امده بودغروبی وکیل الدوله آمد وبعضی کاغذهااورده بودخواندیم جواب تلگرافهائی که دیشب بطهران دستخط فرموده بودیم رسیده بود الحمدلله همه سلامتند وبعد اقای مجرینی امد وقدری صحبت کردیم اقاسیدحسین امدروضه خوانداصف السلطنه ندیم السلطان موثق الملك وغیره بودند فخرالملك هم

امد وروزنامه رافرمودیم نوشت

یکشنبه چهارم محرم

امروز باید بقزوین برویم صبح برخاستیم بعادات معموله نمازی خواندیم و بعضی دعاها که باید بخوانیم خواندیم ورخت پوشیدیم آمدیم توی حیاط . جناب اشرف اتابك اعظم آمدند قدری صحبت کردیم هوا هم ابر بود آمدیم بیرون سوار کالسگه شدیم کروك کالسگه را هم دادیم خوابانَدند صحراهم سبزو خرّم همینطور باجناب اشرف اتابك اعظم صحبت کنان آمدیم . بعد فخر الملك وسیف السلطان را خواستیم گفتند ازجلو رفته اند فرستادیم آنهارا نگـاهداشتند قدریکه رفتیم رسیدیم بفخر الملك وسیف السلطان هواهم آفتاب نبود ابربود صحراها هم خیلی باصفـا بودصحبت کنان قدری آمدیم . بعد اسب خواستیم سوار اسب شدیم وزیر دربار وامیر بهادر جنك هم رسیدند بقدر یك فرسخ هم سواره آمدیم چندتا قارلاق روی هوا زدیم سیف السلطان هم چندتا تیر انداخت زد . شمس الملك هم بود تفنگ می انداختند . بعد آمدیم بازسوار کالسگه شدیم وآمدیم اتومبیل که پشت سر مامی آمد پیچش شکست وبخارش دررفت وماند دوتا اسب آوردند واتومبیل را بادو اسب کشیدند وبردند منزل . فخر الملك عرض میکرد مسیو مارن را باین اسبها که باتومبیل بسته میبرند مثل این است که اسیر میبرند بعد قدری که آمدیم سالار اکرم وسید شیخ الاسلام قزوین را باپسر اقتدار السلطان ساعد الدوله سردار آورده بود شاهزاده های قزوین بودند تجار اعیان جمعیت شهری جمعیت زیادی بودند همینکه نزدیك شهر رسیدیم جناب اشرف اتابك اعظم هم سواره آمدند وپای کالسگه درر کاب میامدند دستهٔ قزاق هم جلو افتاده بودند برای احترام محرم بامیر بهادر جنك فرمودیم بموزیکانچی های قزاق قدغن کندموزیك نزنند آمدیم داخل شهر شدیم . خیابان را هم سالار خیلی خوب درست کرده بود تشریفاتی هم که درست کرده بود برای محرم فرمودیم بردارند فقط یکطاق نصرت باقی مانده بود آمدیم تادم در عمـارت توی کالسگه که بودیم بامان تیر کشیدودرد گرفت جلو مردم که نباید بلنگیم لابد لنگان لنگان آمدیم سنگ فرشهای قلمبهٔ خیلی بدی هم دارد بدتر بامان رادرد آورد آمدیم توی عمارت تالارهای پائین نشستیم سالار توی کلاه فرنگی باغ تشریفـات زیادی فراهم کرده بود پیشکش اشرفی وشیرینی همه چیز حاضر کرده بود چون بامان درد گرفته بودنتوانستیم برویم کلاه فرنگی رفتیم بالاخانه . حاجی سیف الدوله که اینجا حاکم بوده بالاخانه را تعمیر کرده و ساخته بالکن خوبی ساخته است منزل رابالاخانه قراردادیم نهاری خوردیم بعدازنهار قدری استراحت کردیم بعدبرخاستیم رفتیم پائین توی باغ کلاه فرنگی چندتا گنجشك وساربا تفنگ زدیم وگردش کردیم غروب بازآمدیم بالاخانه فرستادیم وزیردربار وفخر الملك وسیف السلطان وآقاسید حسین را آوردند قدری کاغذ بطهران نوشتیم وکیل الدوله هم بعضی کاغذهـا ازطهران آورده بود خواندیم امین حضرت آبدارباشی هم ازطهران رسیده بود احوالات شهر را ازاو پرسیدیم عرض کرد مردم مشغول روضه خوانی بودند ودعامیکردند امن وامان مردم آسوده

بودند بعدروزنامه رافرمودیم فخر الملك نوشت همینکه روزنامه رامیفرمودیم می نوشت یادمان آمد درسنهٔ هزارو دویست ونودودو که ازتبریز بطهران میامدم وصاحب دیوان پیشکار بودبقزوین که رسیدیم عضد الدوله حاکم بود یادی ازانوقت ها کردیم بعد آقاحسین روضه خواند سلطان الذاکرین قره داغی آمدروضه خواند بعدشام خوردیم وخوابیدیم امروز ناصر السلطان هم سوارهای ابوابجمعی خودش را آورده بود سرراه سان داد سوارهای خوبی بودند وکناره راه تاشهر صف کشیده ایستاده بود •

دوشنبه پنجم

صبح ازخواب برخاستیم چائی خوردیم ورفتیم حمام وازحمام آمدیم بیرون آمدیم بالاخانه بعضی دستخطها وتلگرافها بطهران نوشتیم وبعدآمدیم پائین جناب اشرف اتابك اعظم آمده بودندایستادم توی حیاط وفرمایشات می کردیم ملك التجار طهران راخواستیم آمد بحضور بعضی فرمایشات فرمودیم سالار اکرم ملك التجار قزوین وتجار را بحضور آورد بعدبلیاکف رئیس راه با اجزایش بحضور آمده مرخص شده رفتند رفتیم توی باغ چندتاسارو گنجشك ودلیچه باگلوله زدیم یك ساررا ازخیلی دوربا تفنگ کوچك باگلوله زدیم وحقیقتاً خوب زدیم تفنگ های خوب امروز انداختم جناب اشرف اتابك اعظم هم صداشرفی نازشست تقدیم کرد بقدر دوسه ساعت اتابك اعظم در حضور بودند وصحبت می کردند ذخیره تا انجاهم توی باغ است رفتیم ذخیره را گردش کردیم خیلی پاکیزه وتمیز حقیقتاً سالار اکرم خیلی زحمت کشیده ذخیره تاباغ عمارت هم تمیز وپاکیزه شهر هم همه خوب وپاکیزه منظم ازخدمات سالار اکرم خیلی راضی هستیم وبسیار خوب همه کارهایش رامرتب کرده است بعدآمدیم بالاخانه وزیردربار وفخر الملك و سیف السلطان راخاستیم آمدند صحبت کردیم نهار نخوردیم بعدازنهار خوابیدیم بصیر السلطنه وامین حضرت ومیرزا اصغر علی خان مؤتمن خلوت مارامی مالیدند بعدازخواب بیدارشدیم وبازقدری کاغذ خواندیم وبعضی دستخطها بطهران نوشتیم وقدری سوقات ازمغازه های قزوین آوردند خریدیم وفرستادیم طهران برای آقاها وخازن اقدس واهالی اندرون طرف عصرباران گرفت یك صدای غریبی هم آسمان کرد بازچندتاسار ودلیجه با گلوله زدیم وهمین طور باران می بارید الان هم که مغرب است واین روزنامه را فخر الملك می نویسد هوا گرفته باران می بارد ارتفاع قزوین ازطهران یکصدوپنجاه ذرع است »

سه شنبه ششم محرم

صبح ازخواب برخاستیم وضو گرفته و دعاهائی که باید بخوانیم خواندیم وچائی خوردیم آمدیم ازبالاخانه پائین جناب اشرف اتابك اعظم آمدند بعضی فرمایشات کردیم اسفندیارخان سردار اسعد وشهاب السلطنهٔ بختیاری راکه خلعت مرحمت فرموده بودیم خلعت هاشان را پوشیده بودند آمدند بحضور ومرخص شده رفتند بعدآمدیم بیرون و سوار کالسگه شدیم اتومبیل هارا ازاینجا مرخص کردیم برگرداندند بطهران سرکالسگه راهم خوابانده بودیم هواهم

ابر و آفتاب بود خیلی هوای خوبی بود جناب اشرف اتابك اعظم هم سواره در رکاب بودند و صحبت می کردیم بقدر یك هزار قدمی هم بیرون شهر مردم صف کشیده بودند سلام و صلوات می فرستادند بعد اتابك اعظم را مرخص فرمودیم رفت وزیر دربار را خواستیم عبدالله خان را فرستادیم برود وزیر دربار را بیاورد آمد عرض کرد عقب مانده که معمار باشی و انهارا راه بیندازد و خواهد آمد بعد فخر الملك و سیف السلطان را خواستیم گفتند انها هم عقب مانده اند موثق الدوله امیر بهادر جنگ بودند دم کالسکه صحبت می کردیم امروز هم مثل انکه ایام عاشورا و تعزیه داری است هیچ از کالسکه پیاده نشدیم که تفنگ بیندازیم همینطور سوار کالسکه بودیم آمدیم صحراها از این باران هم سبز و خرم خیلی باصفا بود آمدیم از چند ناده گذشتیم اول حسین آباد بود آمدیم تا رسیدیم به آقابابا که ملك معین الدوله است پسرهای سلطان سلیم میرزا اینجا دیده شدند نفری پنجاه تومان انعام بانها دادیم آمدیم بمنزل منزل در مهمانخانهٔ یونیك است این مهمانخانه چهار تا اطاق کوچك دارد که ما منزل کردیم مردم هم همه چادر زده اند نهاری خوردیم بعد از نهار قدری خوابیدیم از خواب که برخاستیم هوا چند تا صدا کرد اما باریدن پائین بود بالا تر ما نبود آمدیم پائین روضه خواندند روضه گوش کردیم غروب آمدیم اطاق وزیر دربار و سایرین بودند آقا سید حسین آمد روضه خواند بعد شام خورده خوابیدیم اسامی دهاتی که امروز سر راه بود از اینقرار است (حسین آباد) (ینگه قلعه) (آقابابا) ارتفاع اینجا از طهران سیصد و هشتاد ذرع است بعد از شام آمدیم بیرون فخر الملك و سیف السلطان بودند بعد هم امیر بهادر جنگ آمد رفتیم از سراپرده بیرون غلامها خواستند بر خیزند نگذاشتیم و بقدر پنجاه قدمی توی خیابان بافخر الملك و سیف السلطان رفتیم و صحبت میکردیم هوا مهتاب خوبی بود خیلی باصفا بعد آمدیم توی سراپرده فخر الملك و سیف السلطان را هم مرخص فرمودیم رفتند و خوابیدیم

(چهارشنبهٔ هفتم محرّم)

صبح برخاستیم نماز خواندیم بعد از نماز قدری استراحت کردیم بعد برخاستیم سر و رو مان را شستیم و چای خوردیم دعاهائی که باید بخوانیم خواندیم تجیر سراپرده را باز کردند و کالسکهٔ ما را آوردند دم اطاق استاسیون جناب اشرف اتابك اعظم آمدند آمدیم پائین سالار اکرم آمد مرخص شد رفت بقزوین نظام السلطنه آمد مرخص شد رفت بسر دهاتش ماهم سوار کالسکه شدیم و راندیم صحراها همه سبز و خرم و باصفا خیلی شبیه بود بجلگهٔ سراب و آغ میان سهزاب این راه را هم خوب ساخته اند اما قدری عرض راه کم است چهار ذرع بیشتر عرض ندارد آمدیم صحراها اغلب زراعت دیم است و دهات اطراف راه گفتند اغلب مال سرور الدوله زن نایب السلطنه است گل های لالهٔ زرد و قرمز زیادی هم در صحراها بود آمدیم کم کم دره ماهور شد راه اغلب اینجاها را با دیوریت ترکانده اند سنگ ها و راه هارا درست کرده اند دیوریت مثل دینامیت است تفاوتی که دارد دینامیت با فشار و ضغطه آتش میگیرد و دیوریت با قوهٔ الکتریسته آمدیم تا رسیدیم به یوز باشی چائی که منزل است چهار فرسخ

و نیم راه بود آدم که به یوز باشی چائی وارد میشود چمن و رودخانه و سبزه خیلی شبیه است بدرهٔ دیز مرند و درهٔ یورت قره داغ فرقی که دارد آنجائی دارد اینجا دیگر نی ندارد همین رودخانه است و دره و سبزه میگویند در فصل زمستان اینجاها شکار تیهو و کبك زیادی دارد آمدیم وارد منزل شدیم استاسیون اینجا خیلی شبیه است به استاسیون فرنگستان اطاقهای خوبی دارد پل آهنی هم روی رودخانه بسته اند که آنهم شبیه است به پلهای فرنگستان نهاری خوردیم و بعد از نهار خوابیدیم یکدفعه از صدای بصیر السلطنه و معتمد خاقان و ارسلان خان ناصر همیون که ما را میمالیدند بیدار شدیم که گفتند از شدت باد چادرها افتاده اند چادر دکرلندی را که باد یکدفعه انداخته خود لندی رفته بود سر کوه از ترس باد قدری هم باران بارید عصری وکیل الدوله آمد چیز خیلی غریبی که تعجب کردیم این بود که از مفخم الدوله وزیر مختار مقیم ینگه دنیا فنگراف خواسته بودیم که سلندر او بقدر یك فشنگ باشد حالا که فنگراف را خریده است صورت فرستاده چهار صد تومان خریده در صورتیکه ما خودمان فرنگستان که بودیم یك فنگرافی خیلی بزرگ خوب را در هشتاد تومان خریدیم اگر میدانستیم که چهار صد تومان قیمت این میشود هرگز نمیخریدیم ولی چون خودمان فرمایش داده بودیم دادیم فرستاده بود دیگر نمیشد پس بدهیم ناچار قبول کردیم چیز غریبی هم امروز سر راه دیدیم سه تا سنگ زرد رنگ روی همدیگر که هر کدام دو سه خروار می شد زیرش یك خاك کمی همینطور روی هم بند شده ایستاده بود خیلی تماشا داشت یکساعت بغروب مانده ندیم السلطان آمد درس فرانسه مان را خواندیم بعد از شام وزیر دربار فخر الملك و سیف السلطان رفتند و ماهم خوابیدیم یکدفعه ساعت پنج بود که دیدیم آسمان درق و بورق میکند رعد و برق میزد خیلی سخت مثل رعد و برقهائیکه در اسکلوی قره داغ دیده بودیم ما اطاق بودیم چندان سخت نبود اما برای نوکرها خیلی بد بود از باران و رطوبت سیل زیادی هم آمد وقتی رعد و برق میزد فرستادیم آقا سید حسین و موثق الدوله را بیاورند آقا سید حسین که آمده بود ما ملتفت نشدیم اما موثق الدوله آمد و پایشخدمتها مشت زدند والحمدلله ما راحت خوابیدیم سر شب هم از پاچنار که منزل فرد است یوزباشی چای تلفن کرده بودند که راه از بارندگی خراب شده جناب اشرف اتابك اعظم پیغام داده بود که دو ساعت و نیم از دسته گذشته سوار شوید که راه را درست کنند ماهم بامیر بهادر جنگ فرمودیم که جلو بارهای مردم را صبح بگیرند و نگذارند بروند تا ما برویم امشب هر کسی بتواند برود از سه ساعت از شب گذشته هم بارهای مردم شروع کردند برفتن و تا اذان صبح میرفتند سطح زمین یوزباشی چای مثل طهران است و هیچ تفاوت ندارد

(پنجشنبهٔ هشتم محرم)

صبح از خواب برخاستیم و نماز خواندیم و بعضی دعاها که باید بخوانیم خواندیم و چائی خوردیم میخواستیم سوار شویم یلیا کف رئیس راه آدم فرستاده بود که راه بقدر دو ورس خراب است قدری دیرتر سوار شوید

جناب اشرف اتابك اعظم هم همینطور پیغام فرستاده بودند امادیدیم اگر اینجا بمانیم دیر میشود برویم بهتر است گفتیم فرشاهراه جاراه هم خراب باشد سواراسب میشویم امیر بهادر جنگ عرض کرد کالسکه سنگین است اگر راه بد باشد خوب است درشکه مراچهار اسب به بندند سوار شویم فرمودیم حالا که کالسکهٔ خودمان حاضر است سوار میشویم آمدیم سوار کالسکهٔ خودمان شدیم وراندیم فخر الملك وسیف السلطان وامیر بهادر جنگ وبصیر السلطنه در رکاب بودند صحبت میکردیم راه همه جا از بغله از کنار رودخانه میرود در رودخانه هم آب سیل میامد راندیم کوه های خیلی سختی دارد بقدر صد ذرع سنگ صاف مثل دیوار امارا هرا خیلی خوب ساخته اند کالسکه هم خیلی خوب میرفت اما یك قدری راه تنگ بود بقدر اینکه دو کالسکه بگذرد بیشتر نبود این دره خیلی باصفا بود همه را از زراعت کاشته اند سبز و خرم و بعین دره مور کهان ملك عین الدوله منتها انجا بزرتر و علفش زیادتر است درخت الوچه والجیر هم اینجا دیدیم برگ موو الوچه گفتیم چیدند واوردند اینجاها هم گرمسیر است از طهران که میامدیم هنوز الوچه شکوفه بود و برگ مو هیچ نبود اینجاها برگ مو زیاد و الوچه درشت است قشلاقات چکین وغیاث وند هم سر راه اینطرف وانطرف رودخانه چند تا دیده شد هشت تا قشلاق را تا منزل شمردیم که سر راه بود آمدیم تا رسیدیم بمنزل ٭ در بین راه هم خدا بوزیر دربار و فخر الملك خیلی رحم کرده بود وزیر دربار سواره آمده بود از پهلوی درشکهٔ فخر الملك بگذرد راه تنگ بوده سافری اسب وزیر دربار میخورد به گل گیر درشکه اسب لگد می اندازد پای اسب وزیر دربار میرود توی قایش درشکه فخر الملك جلوش هم بار و بنه گرفته نزدیك بود زیر چرخ درشکه بماند فخر الملك هم درشکه چی اش را دادمیزند که پیاده شود وزیر دربار را پیاده کند از اسب درشکه چی که پیاده می شود اسبها درشکه را برمیدارند واز راه میخواستند خارج شوند پرتگاه هم بوده فخر الملك خودش را از درشکه می اندازد بیرون درشکه چی فخر الملك هم زود میرسد وزیر دربار هم زرنگی میکند زود پیاده می شود و بعد پای اسب را از توی قایش مال بند بیرون میاورند الحمد لله خطری روی نداده بود خلاصه نهار گرمی در منزل حاضر کرده بودند نهاری خوردیم استاسیون کوچکی است چهار پنج تا اطاق دارد بعد از نهار قدری خوابیدیم قدری باران آمد باز جای مردم خیلی بد است همه گل ورطوبت است از خواب که بر خاستیم بادوربین تماشا میکردیم بکوه های اطراف کوه هائیکه فردا اطراف راه است که انشاالله باید برویم خیلی بلند است و کم کم جنگل های کوچك دارد شبیه است به کلیبر وقرچ سوی مغان بالای ان کوه ها هم مثل قلعه چیزی بود بادوربین نگاه کردیم دیدیم قلعه نیست خود کوه است که این طور بنظر می آید مثل قلعهٔ جمهور قره داغ وقتی نهار میخوردیم جناب اشرف اتابك اعظم هم رسیدند آمدند پیش ما بعضی تلگرافهائیکه از تلگرافخانهٔ قزوین آورده بودند آوردند همه را خواندیم بعضی ها هم جواب داشت حضوراً خودمان به اتابك اعظم جوابهای آنها را فرمودیم واحکامی که لازم بود فرمایش فرمودیم و مرخص شده رفتند شب هم آقا سید حسین آمد روضه خواند وزیر دربار فخر الملك وسیف السلطان وامیر بهادر جنگ

دکتر لندی هم بودند صحبت میکردیم

((جمعهٔ نهم محرم))

صبح از خواب بر خاستیم نماز خواندیم وچائی خوردیم وباز زکام مثل دیروز باقی است بلکه سخت تر یکساعت از دسته گذشته سوار کالسکه شده راندیم آمدیم رسیدیم بچادر جناب اشرف اتابك اعظم پرسیدیم گفتند تازه از خواب بیدار شده اند آمدیم تا رسیدیم به پل توشان آب شاهرود هم اینجامیاید داخل رودخانهٔ یوزباشی چائی میشود اما رودخانهٔ شاهرود خیلی بزرگتر و آب گل آلود زیادی داشت از کنار رودخانه میگذشتیم هوا هم خیلی سرد بود مثل زمستان کوه ها را هم برف زده است موثق الدوله وامیر بهادر جنگ همراه بودند صحبت میکردیم آمدیم تا رسیدیم بیکجائی که زمین صاف بود اینجا فخر الملك وسیف السلطان هم رسیدند وزیر دربار هم بعد رسید و همراه ما بودند صحبت می کردیم ومیامدیم اما هوا خیلی سرد بود و ما هم کسل بودیم آمدیم تا رسیدیم بجائیکه دهٔ منجیل نمایان بود ناصر السلطان اینجا ایستاده بود احوالی از او پرسیدیم و گذشتیم بعد قدریکه آمدیم نصر السلطنه و بیگلربیگی پیاده سر راه ایستاده بودند چون خیلی کسل بودیم دیگر با نها حرفی نزدیم همینقدر احوال پرسی کردیم ووارد شدیم آمدیم یکسر منزل وارد اطاق شدیم دیدیم پر از دود است ناچار درها را دادیم باز کردند تا دودها رفت هوا هم طوری سرد است مثل زمستان ناچار منقل فرستادیم آوردند وآتش بخاری را ریختند توی منقل و درها را هم بستند نهاری خوردیم بعد از نهار خوابیدیم بعد از خواب که بر خاستیم بعضی تلگرافها بطهران ویك تلگراف هم بولیعهد نوشتیم وکیل الدوله هم بعضی تلگرافها که اتابك اعظم فرستاده بود آورد خواندیم غروب شد سلطان الذاکرین اهری با آقا سید حسین آمدند روضه خواندند بعد شام خوردیم بعد از شام جناب اشرف اتابك اعظم را احضار فرمودیم بحضور آمد بعضی فرمایشات فرمودیم ورفتند بعد فخر الملك را خواستیم فرمودیم روزنامه را نوشت وزیر دربار وسایرین بودند بعد از شام خوابیدیم زکام باز خیلی سخت است واذیت میکند ٭

((شنبهٔ دهم محرم))

امروز که روز عاشورا است صبح برخاستیم ونماز خواندیم باز زکام در کمال سختی باقی است واذیت میکند بعد از نماز خوابیدیم تا یکساعت ونیم از آفتاب گذشته بعد برخاستیم چائی خوردیم سر وورومان را شستیم سرمان را شانه کردیم وضوئی ساختیم ومشغول زیارت عاشورا شدیم آقای بحرینی هم بودند زیارت خواندیم لعن وسلام همه را خواندیم گریه کردیم صدای این دسته ها هم که سینه میزدند می آمد خیلی گریه کردیم بعد سلطان الذاکرین وآقا سید حسین آمدند روضه خواندند گریه کردیم دائی یوسف هم دیشب برحمت ایزدی پیوست هشتاد بلکه هشتاد وپنج سال داشت بعد کم کم پیشخدمتها آمدند وزیر دربار آمد نبض ما را گرفت الحمد لله تب نداشتیم ورفته رفته احوالمان هم بهتر شد بعضی تلگرافها خواندیم وکاغذ نوشتیم جناب اشرف اتابك اعظم آمدند بعضی

فرمایشات فرمودیم ورفتند نهاری خوردیم بعد از نهار خوابیدیم خوانسالار وبصیر السلطنه وحسن خان بودند مالیدند بقدر یکساعتی خوابیدیم وبعد برخاستیم باز قدری کاغذ خواندیم وکیل الدوله آمد عرض کرد اتابك اعظم میخواهد شرفیاب شود وعرض دارد فرمودیم بیاید جناب اشرف اتابك اعظم آمدند پسر شریف العلمای رشت را بحضور آورد فرمایشات فرمودیم از ابریشم رشت سؤال کردیم عرض کرد بسیار خوب شده است وهیچ عیب ندارد پارسال خیلی خوب بوده امسال هم حالا اولش است وهنوز معلوم نیست پرسیدیم تخم ژاپنی بهتر است یا تخم ابریشم مارسیل عرض کرد تخم ژاپن خیلی سخت وبد است ابریشم نمیشود پیله اش کج میشود اما تخم مارسیل خیلی خوب بوده و ابریشمش بسیار خوب میشود وهر سال از تخم مارسیل میخرند جناب اشرف اتابك اعظم بعضی تلگرافها آورده بودند یك تلگرافی آورده بود که راه روسیه را خیلی خوب ساخته اند وانشاالله از آن راه بسلامتی خواهیم رفت وراه آهن هم واگن مخصوص امپراطور را با دو نفر صاحب منصب ویکجنرال خواهند آورد دستور العمل راه را هم بجناب اشرف اتابك اعظم دادیم که شب وروز راه بروند ولی شبها آرام بروند وروزها تند بروند دستور العمل های لازمه را دادیم و اتابك اعظم رفتند بعد وزیر دربار فخر الملك وسیف السلطان آمدند صحبت میکردیم فخر الملك وسیف السلطان رفته بودند بهرزه بیل که دهی است نیم فرسخی منجیل از سرو معروف آنجا تعریف میکردند که خیلی سرو بلند قشنگ عجیبی است وتماشا دارد انشاالله در مراجعت از سفر فرنگستان باید برویم به بینیم بعد شام خوردیم بعد از شام امیر بهادر جنك هم آمد بعضی تلگرافها از طهران وتبریز از ولیعهد رسیده بود خواندیم وبعد خوابیدیم

(یکشنبه یازدهم محرم)

امروز باید برستم آباد برویم وپنج فرسخ راه است صبح از خواب برخاستیم ونماز خواندیم بعد از نماز باز خوابیدیم بعد از خواب برخاستیم سر وصورتمان را شستیم وچائی خوردیم وسوار شدیم امروز فراموش کردیم که بگوئیم جلو بارها را بگیرند وراه را گرفته بودند با کمال زحمت ومشقت میگذشتیم از بارها راه همه جا از دست راست رودخانه میرود وپرت گاه دارد آمدیم هوا هم کم کم خوب شد وابرها بالا رفت درختها هم کم کم بزرگتر می شد سبزه وگل رفته رفته بر صفا ولطافت هوا می افزود قدری که آمدیم رودخانهٔ شاهرود ورودخانهٔ قزل اوزن بهم داخل شدند وآمدیم تا پل منجیل رسیدیم این پل کمی شباهت بپلهای فرنگستان دارد اما نه مثل آن پلهای طاقی فرنگستان راسته است از آهن و معجر آهن دارد این طرف وآن طرف پل آهن ها را بزمین مهار ومیخ کوب کرده اند کف پل از تخته است پایه های پل آجری است پل محکم خوبی است از پل گذشتیم رودخانه افتاد دست راست راه همه جا از بغل رودخانه میگذرد اجلال السلطنه عمید حضور معتمد خاقان در رکاب بودند صحبت می کردیم آمدیم کنار راه درخت زیتون زیادی است کهنه ساقه هایش مثل این است که تکه تکه بهم وصل کرده باشند جور غریبی است آن طرف رودخانه یك عمارتی دیدیم مثل عمارتهای کنار رودخانهٔ رن دود کشی هم دارد پرسیدیم گفتند کارخانهٔ روغن زیتون سازی است قدریکه

آمدیم کرجی روی آب بود دادیم باز کردند وچند نفر نشسته رفتند آن طرف رودخانه هیزم گذاشته توی کرجی وباز آمدند این طرف اسب عبدالله خان که پهلوی کالسکه می آمد یك دفعه بنای لگد انداختن را گذاشت افتاد میانهٔ بار قاطر و کالسکه چند لگد سخت انداخت بقاسم خان کالسکه چی خیلی اوقاتمان تلخ شد که مبادا لگد بخورد بپای قاسم خان وحش داریم تا اینکه رد شد آمدیم تا رسیدیم بیك واشوی که خیلی با صفا بود اسب خواستیم جناب اشرف اتابك اعظم هم بود امیر بهادر جنك بود سواره آمدیم هوا مثل بهشت بود زمین سبز وخرم لاله های زرد وقرمز یك تپه بود مثل یکدسته گل بقدری قشنگ بود که بهتر از این نمیشود وضع جنگل وکوه ها خیلی شبیه است به اسکوی قره داغ غلامها وسوارها هرچه بود فرستادیم جلو وفقط همین کالسکهٔ ما وهمراهان ماند فرستادیم وزیر دربار را بیاورند گفتند عقب است بعد وزیر دربار هم آمد رسید وهمراه ما بود فخر الملك وسیف السلطان را خواستیم گفتند آنها هم عقب مانده اند توی راه هم باران سختی در اوایل راه گرفت وبعد ایستاد پنج شش آبشار که هر کدام نیم سنگ ویك سنگ آب داشت کنار راه سرازیر بود خیلی تماشا داشت جنگل وصحرای سبز وخرم وگل مه توی جنگل دیگر بهتر از این نمیشود کنار راه ده شریف العلما بود دکاکین زیادی ساخته بودند گذشتیم قدری که آمدیم نصر السلطنه با اعیان گیلان شریعتمدار عمید الملك بیگلربیگی مدیر الملك منظم السلطنه منجم باشی محتشم الملك وامام جمعه وجمعی سر راه ایستاده بودند با نصر السلطنه همینطور صحبت می فرمودیم وآمدیم تا رسیدیم بمنزل که رستم آباد است منزل مادر سردری است که شریف العلما ساخته در کاروانسرای شاه عباسی در مهمان خانه منزل نکرده ایم این سر در سه اطاق رو بمشرق ورودخانه دارد دو سه اطاق رو بمغرب اما ما بواسطهٔ زکام وسینه درد درها را بسته بودیم ونمی توانستیم درها را باز کنیم از این بابت چندان خوش نگذشت انشاالله بلکه فردا بتوانیم سوار شویم وشکار بلدرچین بکنیم پیاده شدیم جناب اشرف اتابك اعظم آمدند قدری فرمایشات کردیم بعد اتابك اعظم رفت فخر الملك وسیف السلطان رسیدند فرمودیم چرا عقب ماندید باید گوش هر دوتان را کشید گوششان را خیلی قایم کشیدیم بعد نهاری خوردیم بعد از نهار خوابیدیم بعد برخاستیم بعضی کاغذها بود خواندیم وعصری وزیر دربار فخر الملك وسیف السلطان وسایرین آمدند آقا سید حسین آمد روضه خواند بعد شام خوردیم بصیر السلطنه وخوانسالار وبعضی بودند بعد خوابیدیم ●

(دوشنبه دوازدهم محرم)

امروز باید بامامزاده هاشم برویم صبح اول که از خواب برخاستیم از عباسقلی میرزا پرسیدیم که هوا چه طور است عرض کرد بطوری گرفته است که معلوم نیست آفتاب زده یا خیر خیلی خلقمان تنگ شد از این گرفتگی هوا برخاستیم نماز خواندیم وبعض دعاها که میخواندیم خواندیم چائی خوردیم وزیر دربار آمد سینه مان درد میکرد حب داد خوردیم شمس الملك آمد لباس پوشیده بود باران هم میبارید نیم ساعت از دسته گذشته سوار شدیم مردم شکل غریبی شده بودند هر کس لباس بارانی پوشیده بود از سر وکله اش آب میریخت هر کس لباس بارانی نداشت

سرداری های شال خلخال خیس آب شده بودند وضع غریبی آمدیم پیچی بود گذشتیم رودخانهٔ بقدر بیست سنگ آب میگذشت از آب گذشتیم وزیردربار هم بالباس بارانی سواره دررکاب بود آمدیم سیف السلطان سرراه ایستاده بود فخرالملك هم پیاده ایستاده بود رسیدیم منزلشان اینجا بود عرض کردند پل جای باصفائی بود آب وسبزهٔ خوبی داشت فرمودیم سوارشده همراه آمدند امیربهادرجنگ هم بود همینطور صحبت کنان باوزیردربار وفخرالملك و سیف السلطان وامیربهادرجنگ میامدیم بعد مرخص فرمودیم رفته توی کالسکه هاشان نشستند بصیرالسلطنه و عمید حضور واجلال السلطنه ومعین دربار سواره دررکاب بودند راه همه جا ازبغلهٔ کوه میگذرد رودخانهٔ سفید رود ازطرف دست راست میگذرد دست چپ کوه است وجنگل امّا ازشدت باران سرکالسکه راانخوابانده بودیم ودرست نمیتوانستیم تماشا کنیم بصیرالسلطنه وآنها عرض میکردند بعض جاهارا وتماشامیکردیم حقیقتاً جنگل وسبزه دیگر بهتر ازاین نمیشود وخیلی باصفااست آمدیم تارسیدیم به پل گفتند پدرشریعتمدار ساخته است خوب پلی بود باران ایستاد اسب خواستیم وازکالسکه پیاده شده وسواراسب شدیم امیربهادرجنگ بود بعد سیف السلطان رسید قدریکه آمدیم فخرالملك هم رسید شمس الملك بصیرالسلطنه بودند همینطور صحبت کنان میامدیم آبشاری بود ازطرف دست چپ بهعین آبشار اسکلو که باوزیردربار انجاشکار رفتهبودیم یك مرالهم انجا زدیم تفاوتی که داشت آبشار اسکلو ازمناقل میریخت اینجا انطور نمیریخت ومیگذشت توی راه جوب درست کرده بودند ردمیشد ومیگذشت قدری که آمدیم باز پلی بود وروودخانه ما ازروی پل نرفتیم زدیم برودخانه یلیا کف رئیس راه وجمعی روی پل ایستاده بودند اسب ماهم کمی رم کرد ازرودخانه که گذشتیم دیدیم راه نیست اگر برمیگشتیم راه دورمیشد فخرالملك وسیف السلطان جلو افتادند ونردهٔ چوبی بود پیاده ها راصدا کردند ودادند برداشتند ورفتیم قهوه خوردیم شنل که پوشیده بودیم دیدیم عرق کرده ایم ازجلوهم باد سردی میامد ترسیدیم سرمابخوریم بازسوار کالسکه شدیم وراندیم بازفخرالملك وامیربهادرجنگ رفتند توی کالسکه هاشان نشستند سیف السلطان همینطور سواره دررکاب بود قدریکه آمدیم رسیدیم بعکاسباشی که ازجلوآمده بود آنجا چند شیشه عکس مارا انداخت فرمودیم برود عکس جناب اشرف اتابك اعظم را هم بیندازد رفتهبود عکس اتابك اعظم ووزیردربار وآنهارا انداخته بود قدریکه آمدیم سیف السلطان ومعین دربار عرض کردند فاختهٔ اینجا هست بیائید بزنید پیاده شدیم وفاخته را زدیم امّا روی درخت بقدری ماند نامرده عزت الله خان پسر عبدالله خان را فرمودیم رفت روی درخت وفاخته را آورد خیلی بزرگ بود امّا مرده بود بازسوار کالسکه شدیم وراندیم این راه راکه درست کرده وکوه رابریده اند توی خاك بغلهٔ راه صدفهای پیچ پیچ داخل شن ها خیلی زیاد دیده میشد معلوم میشود اینجا یادریا بوده یا آنکه رودخانه اوّل ازاینجا میگذشته بعدکم کم گود افتاده درهرصورت این صدفها درآب باید باشد ولابد اینجا آب بوده است کهصدفهای آن حالا داخل خاك دیده میشود خلاصه آمدیم تا

رسیدیم منزل که امامزاده هاشم است این ده مال شعاع السلطنه است پیشکش فرستاده بود نهاری خوردیم چند تا گنجشك روی هوا خیلی خوب زدیم بعدخوابیدیم ازخواب کهبرخاستیم چندتیربهگنجشك انداختیم وزدیم جناب اشرف اتابك اعظم بنابود بیایند بحضور وکیل الدوله را فرستاده بود که کمرم دردمیکند نمیتوانم بیایم کاغذ هارا کهبنا بود بیاورد بخوانم پیغام فرستاده بود کهصبح خودم میاورم میخواندیك پاکت تلگراف هم بود همهرا خواندیم و بعضی احکام داشت نوشته دادیم مشیرالسلطان برد برای اتابك اعظم بعد عصری فرستادیم فخرالملك وسیف السلطان را آوردند ووزیردربار را هم فرستادیم آمد صحبت میفرمودیم یك دستخط هم نوشتیم بحضرت علیاو بهخازن اقدس ومعتمدالحرم هم دستخطی نوشتیم وفرستادیم پیش اتابك اعظم که بایست بفرستد بطهران آقاسید حسین آمد روضه خواند بعد شام خوردیم وزیردربار وفخرالملك وسیف السلطان بودند صحبت میکردیم بعدازشام امیربهادرجنگ هم همینطور صحبت میکردیم چند شعری امروزدر دیوار بالاخانه که منزل داریم نوشته بودند فرمودیم مشیرالسلطان نوشت درکتاب جك کوجك خود مان وحالاهم بهفخرالملك فرمودیم ان اشعاررا درکتاب روزنامه مان بنویسد بعدشام خورده عین السلطان بود خوابیدیم

(کسیکه لطف کند باتوخاك پایش باش)　　(اگرخلاف کند بردوچشمش آکن خاك)

(سخن بلطف وکرم بادرشتخوی مگوی)　　(که زنگ خورده نگردد بنرم سوهان پاك)

یك درختی هم امروزتوی جنگل دیدم گل زرد رنگی هم داشت برگهاش مثل برگ مو بود سیف السلطان عرض کرد درخت اقراست مانمیدانستیم که درخت اقرا این است انکشاف برای ماشد ازاین درخت درسلطنت اباد هم دوسه تا درخت هست امّادرباغ دیوانخانه نیست پاپتال زیادی هم بدرختها پیچیده بود فرستادیم آوردند عشقه است ازهمان عشقهها که دردیوانخانهٔ طهران هم هست کالسکهٔ فخرالملك امروزپرت شده بود خدا خیلی رحم کرده خطری نرسیده بود

——((سه شنبهٔ سیزدهم محرم))——

امروزباید به سنگرروبم صبح ازخواب برخاستیم دیگرازدست باران نمیدانم چه بنویسم ازیکساعت بغروب مانده تا الان که ازخواب بر خاستم متصل باران میبارد ومعرکه میکند نمازی خواندیم وچائی خوردیم آمدیم توی بالکن تماشا کردیم دیدیم جناب اشرف اتابك اعظم سوارشدهاند وازجلورفتهاند گفتم چطور شده امروزباین زودی اتابك اعظم رفته معلوم شد منزلشان توی چادرطوری گل وآب است پاکه میگذاشتند جای پاآب جمع میشده ومثل حوض اب پرمیشود ازدست اب وگل وباران درحقیقت فرار کرده است ماهم نیم ساعت بعد ازانکه اتابك اعظم رفته بود سوارکالسکه شدیم وراندیم اطراف راه همه جنگل درخت توت زیادی هم داشتهاند برای ابریشم امدیم ازدوده هم گذشتیم مال شریعتمدار بود راه دیگر ازبغله

تمیرودوجلگه شده رودخانه هم بطرف دست راست افتاده امایك رودخانهٔ دیگری ازطرف دست راست میاید که پل داشت وگذشتیم گفتند رودخانهٔ ویلمی است بقدردویست سنگ آب داشت قدریکه آمدیم سوار اسب شدیم امیربهادرجنگ ومعین دربار وعمید حضوروبصیرالسلطه دررکاب بودند صحبت میکردیم ومیامدیم توی جنگل بلبل زیادی میخواند رسیدیم بدرختی که مثل نارون امافرمزرنگ برگ های قرمزی داشت خیلی قشنگ فرستادیم ازشاخه هایش آوردند آلوچهٔ قرمز بود یك کلاغی هم نشسته بود تفنگ خواستم تفنگدارها حاضرنبودند خیلی اوقاتمان تلخ شد قهوه خوردیم . بعد سوار کالسگه شدیم نزدیك منزل بیگربیگی رسید این سنگرملك بیگربیگی است طاق نصرتی ساخته بود خیلی قشنگ درودیوارهارا همه زینت کرده بیرق زده شعری هم دوطاق نصرت نوشته بودند که عیناً نوشته میشود (بعزوسطوت ودولت زالتفات اله) (به تخت بخت بماند مظفرالدین شاه) آمدیم تارسیدیم بمنزل . جناب اشرف اتابك اعظم حاضربودند نصرالسلطه بود . رفتیم بالاخانه منزل خودمان روبروی ماهم بالاخانه ومنزل اتابك اعظم است . دوطرف همه دکان ساخته اند اینجادوشنبه بازاراست که هفتهٔ یکروز ازدهات اطراف اینجامی ایند وازشهر اجناس میاورند مردم خریدمیکنند اینها تمام مال بیگربیگی است . پیش کش گذاشته وشیرنی ومیوه حاضرکرده بود قدری شیرنی خوردیم سینه مان دردمیکرد بدترشد بقدری سرفه کردیم که عوض همه چیزسرفه میکردم . بعد نهاری خوردیم چون دیشب که خوابیدیم . صبح بعدازنماز دیگرنخوابیده بودیم قدری استراحت کردیم . بعد برخاستیم قونسول روس وقونسول انگلیس بحضور آمدند اسامی آنهاازاین قراراست مسیو (زیدلر) قونسول روس مسیو (چرچیل) قونسول انگلیس میرزاعبداللہ خان نواب اهل شکران هم که مردبسیارگندهٔ چاقی است همراه انهابوده مهندس الممالك تبریك ورودمارا که آنهاعرض کردند ترجمه کردمامعهم جواب دادیم وقدری فرمایشات کردیم . بعدمرخص شده رفتند . بعدفخرالملك راخواستیم وفرمودیم روزنامه رانوشت جناب اشرف اتابك اعظم آمدند کاغذوتلگراف زیادی آوردند خواندیم واحکامیکه لازم بودفرمودیم . اینعمارتی که مامنزل داریم دکاکین زیادی اطرافش دارد که دوشنبه بازارمیگویند ازقراریکه شنیدیم سه چهارهزارتومان اجاره اش میشود دیدیم بالکن خوبی داشت تماشامیکردیم تاغروب شدشب آقاسیدحسین آمدروضه خواندامشب تمام قرص ماه گرفته بود بعدنمازآیات خواندیم وشام خوردیم معین دربارو عمیدحضوروعیسی خان وجمی حضوربودند فخرالملك وسیف السلطان هم منزل خیلی دوری داشتند انجاهم نتوانسته بودند بمانند رفته بودندشهر بعدخوابیدیم اماچطور تاساعت هشت ازشب گذشته ازشدت سرفه خوابمان نبرد دوزبردربار حب دادخوردیم باقدری آب گرم وساعت هشت خوابمان برد

((چهارشنبهٔ ۱٤ محرم))

صبح ازخواب برخاستیم چائی خوردیم دست وروهان راشستیم ودعاهامان راخواندیم وزیر دربار انجابود موثق

الدوله بود لباس مان راآوردندلباس پوشیدیم آمدیم پائین جناب اشرف اتابك اعظم پائین ایستاده بودند ازامروز هوابسیارخوب بودگاهی ابربودگاهی آفتاب خیلی هوای خوبی بودمیتوانستیم سواراسب شویم اماچون سینه مان دردمیکرد دیگراسب سوارنشدیم آمدیم نزدیك شهرچادرزده بودند وآقایان علماً نشسته بودند وضع چادرعلماً بین خلعت پوشان تبریزبود رفتیم توی چادرنشستیم وعلماًهم نشستند وقدری صحبت کردیم . نصرالسلطه اسم علمارا عرض کرد اسامی انهاازاینقراراست . جناب حاجی آقارضای مجتهد . جناب حاجی بحرالعلوم . جناب حاجی آقامحمدمجتهدوشریعتمدار . جناب آقاشیخ محمدعلی مجتهد جناب حاجی میرزامحمدرضای مجتهد . جناب حاجی سید محمودمجتهد . جناب حاجی امام جمعه . جناب آقاشیخ علی . جناب آقاشیخ احمدعلی . جناب آقاسید احمد . جناب آقا شیخ علی . جناب آقاسیدمحمد . جناب آقامیرزاقاسم . جناب آقاشیخ محمدتقی . جناب آقاشیخ علی گیلاوندانی . جناب آقاسیدمحمد وسایربعضی فرمایشات فرمودیم انهاتبریك ورودمارا عرض کردند قدرنیمساعتی نشستیم وصحبت کردیم جناب اشرف اتابك اعظم هم بودند . بعدبرخاستیم وآمدیم سوارکالسگه شدیم سرکالسگه راهم خوابانده بودند . جناب اشرف اتابك اعظم سواره دورکاب بودند . وزیردربار . فخرالملك . سیف السلطان وسایرهم سواره همراه می آمدند آمدیم دوطرف راه مستقبلین شهری صف کشیده بودنداول تجارایرانی بودندشال نگاهداشته بودندازانها که گذشتیم کسبه بودندتجارارامنه بانان ونمك آمده بودند بعدیهودی هابانورات آمده بودندیکزن یهودی پیریکه صورتش هم خال کوبیده بودپهلوی یهودیها ایستاده بودزنهای ارمنی زیادی هم توی بالکونها ایستاده بودند یکزن ارمنی پیری هم بودازطرف مشرق شهرواردشدیم ودورزدیم ازخیابان ناصری وآمدیم اطراف راه بین اطراف شهرهای فرنگستان منتها آنجا اطاقهائیکه درست کرده اند مثل گرم خانه وگل وسبزی کاری است اینجا پیلهٔ ابریشم را در این اطاقها خشك میکنند وضع ابریشم هم اینست که تخمرا ازفرنگستان میخرند می آورند توی قوطی است در اوایل بهارکه موقع بیرون آمدن کرم است ازتخم قوطی هارابازمیکنند دراطاق گرمی میگذارندکرم مثل مورچه ازتخم بیرون میاید همینکه بیرون آمد برگ توترا روی آنها ریخته میخورند وکم کم بزرگ میشوند بعد دور خودشان را ازلعاب دهانشان پیله درست میکنند وخودشان میروند میانهٔ پیله پنهان میشوند بعدپیله را در آفتاب خشك میکنند وکرم او می میرد وابریشم درست میکنند خلاصه ازاین اطاقهای جای پیله گذشتیم وارد شهر شدیم شهرقشنگی است خانه های خوب دارد روی بامها همه سفال است فرنگی زیادی توی بالکنها ایستاده بودند ومارا تماشا میکردند سبزه میدان خوبی دارد ازسبزه میدان هم گذشتیم طومانیانسها هم در رشت تجارت ابریشم زیادی دارند آمدیم تاوارد شدیم عمارت روبقبلهٔ دولتی دارد تالارهای توی هم توی هم خیلی تالارهای قشنگ خوبی است نصرالسلطه واعیان ونوکرهارا که دررشت هستند آورد جلو تالار معرفی کرد بعد نهاری خوردیم نصرالسلطه واعیان گیلان هم تقدیم گذارده بودند بعدازنهار

قدری استراحت کردیم بعد برخاستیم وکیل الدوله آمد کاغذ زیادی خودمان خواندیم و تلگراف زیادی بطهران نوشتیم نزدیک غروبی وزیر دربار فخر الملک و سیف السلطان آمدند صحبت کردیم آقا سید حسین آمد روضه خواند بعد شام خوردیم بعد از شام رفتیم بالاخانهٔ خوابگاه وزیر دربار بود حاجب الدوله آمد ترتیب مال و بنه را دادیم و بعد خوابیدیم امروز وقت غروب دو تا کبک هم با گلوله زدیم و حقیقتاً خیلی خوب زدیم درختهای نارنج بزرگ خوبی دارد توی دیوانخانه ولی سرما زده است خیلی قشنگ گلهای خوبی دارد توی باغچه‌ها ▪

(پنجشنبه یازدهم محرم)

صبح از خواب برخاستیم چائی خوردیم و رفتیم حمام حمام بسیار خوبی دارد خیلی خوشمان آمد خودمان را شستیم و آمدیم بیرون جناب اشرف اتابک اعظم آمدند بعضی تلگرافها و کاغذها داشتند بعضی را خودمان خواندیم و احکام آنرا حضوراً فرمودیم بعضی‌ها را اتابک اعظم خواندند و جوابهائیکه لازم بود فرمودیم نوشتند بعد اتابک اعظم رفتند بعضی تلگرافها بود بوکیل الدوله فرمودیم نوشت بنائب السلطنه آدم ولیعهد هم که تازه آمده بحضور رسید عریضهٔ ولیعهد را با تقدیمی تقدیم کرد صورت حسابی هم ولیعهد فرستاده بود دستخط خوبی بولیعهد نوشتیم دستخطی هم بامیر نظام نوشتیم حقیقتاً ولیعهد پسر بسیار خوب است و از خدمات او کمال رضایت را داریم و نهایت التفات و مرحمت را باو داریم بعد آمدیم توی حیاط چند تا کبک با گلوله زدیم یک زنبور با گلولهٔ تفنگ کوچک زدیم وزیر دربار فخر الملک و سیف السلطان آمدند امروز عمید الملک فخر الملک و سیف السلطان را نهار مهمان کرده است مرخص شده رفتند عیسی خان را گفتیم همراه آنها رفت بمهمانی محمود خان خواجه بلیاکف رئیس راه هم بحضور آمد یک اقیه‌دان باو مرحمت فرمودیم واقعاً خدا تفضل غریبی بما ولعالی اردو کرده بود از یوزباشی چائی و پاچنار که گذشتیم بعد از دو ساعت یک کوه سنگ بزرگی خراب شده افتاده بود توی راه که باید حالا بروند درست کنند اتکاک و میرزا علی خان پسر مشیر الدوله و صدیق الدوله هم که عقب مانده و نرسیده‌اند گویا برای همین خرابی راه بوده که نتوانسته‌اند بیایند بعد محمد میرزا کاشف السلطنه دو نفر چائی کار روسی را بحضور آورد از قراری که عرض می‌کرد حالا هشتاد هزار درخت چائی بعمل آورده و سال دیگر دویست و چهل هزار کرور و آنکه چائی خواهیم داشت مردم هم درخت چائی کاشته‌اند اگر انشاء‌الله این عمل چائی کاری رواج بگیرد یادگار خوبی خواهد ماند انشاء‌الله و خیلی بکار مردم می‌خورد بعد نهاری خوردیم بعد از نهار قدری استراحت کردیم از خواب که برخاستیم وکیل الدوله کاغذ و فرمان زیادی بحضور آورد و خواندیم بعد نمازی خواندیم و سوار شدیم رفتیم بباغ مدیر الملک باغ خیلی قشنگی دارد یک شعبه از رودخانهٔ سفیدرود هم رودخانهٔ کوچکی از توی باغ میگذرد گفتند قرقاول هم دارد میرشکار را فرستادیم رفت یک قرقاول هم زد آورد یک سید کوچکی اینجا پیدا شد که خیلی خوب می‌خواند قدری گردش کردیم یک کلاغ زاغی هم از روبرو میامد توی جنگل و درخت از پشت درختها از خیلی دور زدیم افتاد خیلی خوب زدیم بطوری که خودمان هم خوشمان



تمثال بیمثال اعلیحضرت قدر قدرت اقدس همایونی ارواحنافداه است که در دار الحکومهٔ رشت برداشته شد

(غلامخانه‌زاد ابراهیم سنهٔ ۱۳۲۰)



تمثال بیمثال اعلیحضرت قدر قدرت اقدس همایونی ارواحنافداه است که در امامزاده هاشم برداشته شد

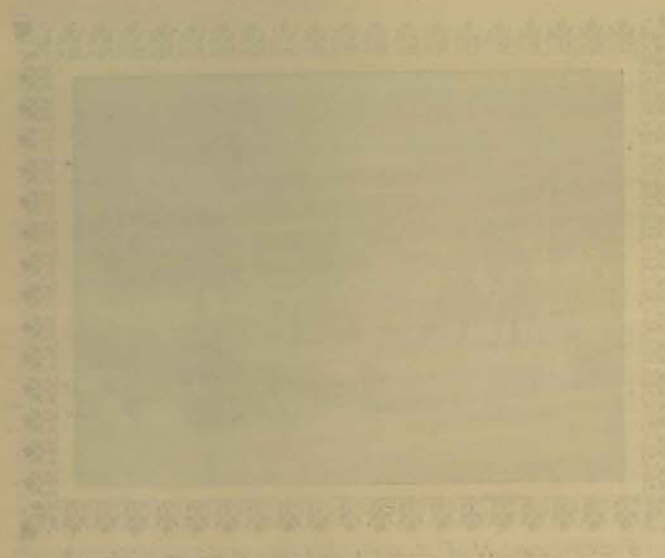
(غلامخانه‌زاد ابراهیم سنهٔ ۱۳۲۰)

آمد بعد از اینجا آمدیم خیابانی بود دوطرف دریاچه بعین (دیتل) دوطرف هم درختهای اولاس خیلی باصفا و قشنگ بود گردش کردیم فرستادیم فخر الملک و سیف السلطان را هم بیاورند اما تا رسیدند وقتی ما برگشتیم و منزل رسیدیم آمدند و تا شب هم بودند شب آقای بحرینی آمد آقا سید حسین روضه خواند بعد قدری صحبت کردیم و نمازی خواندیم وشام خوردیم بعد از شام رفتیم توی حیاط مهتاب شب خوبی بود با فخر الملک و سیف السلطان راه میرفتیم توی حیاط و صحبت می کردیم عرفان بافی می کردیم چند شعری مثنوی خواندیم امیر بهادر جنگ آمد گفتیم رفت مثنوی را آورد شعرها را پیدا کرد خیلی راه رفتیم بعد آمدیم بالاخانه محسن السلطنه دندان ساز را که از طهران خواسته بودیم آمده بود یکی از دندانهای مصنوعی ما قدری معیوب بود و گوشت دندان را میزد درست کرد اسامی دهات و باغاتی که امروز دیدیم از اینقرار است . باغ مدیر الملک . سلمان داراب . سالار افخم . بقعهٔ سلمان بن علی بن داراب . باغ محتشم الملک . باغ صفای معاون دیوان . بقعهٔ چله خانه که شیخی در آن چله خانه نشسته است

(جمعهٔ شانزدهم محرّم)

صبح از خواب برخاستیم سر و رومان را شستیم و چائی خوردیم در آن بالاخانه پهلوی خوابگاه که به خیابان و کوچه نگاه میکند قدری نشستیم و تماشای کوچه را کردیم امیر بهادر جنگ آمد امین لشکر پیدا شد که تازه آمده است بعد آمدیم پائین جناب اشرف اتابیک اعظم آمدند عکاسباشی هم چند فقره عکس انداخت بعد فخر الملک و سیف السلطان آمدند تلگرافی مشیر السلطنه کرده بود که نصرة السلطنه دائی مادر طهران مرحوم شده است حقیقتاً خیلی اوقاتمان تلخ شد و افسوس خوردیم گریه کردیم خوب نوکری بود بعد قدری با فخر الملک و سیف السلطان صحبت کردیم و نهاری خوردیم امین حضرت بود عین السلطان بود بعد از نهار آمدیم توی تالار نشسته بودیم صحبت میکردیم عمید حضور عرض کرد یک مار پیچیده بدرخت دارد بالا میرود دیدیم مار بدرخت نارنج پیچیده با تفنگ گولهٔ کوچک دو تیر انداختیم یکیش خورد بعد سیف السلطان رفت و مار را کشت آورد مار کوچک بلند باریکی بود اینجاها مار زیادی دارد امّا گویا زننده نباشند بعد خوابیدیم از خواب برخاستیم نمازی خواندیم و سوار شدیم رفتیم بکارخانهٔ ابریشم بافی جناب اشرف اتابیک اعظم وزیر دربار فخر الملک سیف السلطان امیر بهادر جنگ حاجب الدّوله و غیره در رکاب بودند رفتیم تا رسیدیم به کارخانه این کارخانه مال حاجی حسین آقاست کارخانه ایست که پیله را ابریشم میکند کارخانهٔ تقادی است بقدر دویست نفر زن و عمله در این کارخانه کار میکنند و پیله را تقادی و تل میکنند کارخانهٔ خیلی خوبی است پول و قالیچهٔ ابریشمی و از ابریشمهای تل کرده تقدیم گذارده بودند خیلی اظهار التفات و تشویق کردیم حاجی حسین آقا را و فرمودیم کارخانهٔ نساجی را هم بیاورد قهوه‌چی باشی بود چائی خوردیم سوت غریبی میزند این کارخانه صداهای غریب میکرد گاهی صدای زنگ کلیسا میداد متشکل باشکال المختلفه بعد از کارخانه آمدیم بیرون و راندیم برای باغ حاجی میرزا نصیر گیلانی حاجی میرزا نصیر خودش هشتاد و پنج سال دارد و





ناخوش است نتوانسته بود حاضر بشود پسرهایش بودند باغ قشنگ خوبی داشت درختهای جنگلی قشنگ گل سرخ زیاد امّا هنوز باز نشده عمارت وحوض خانه دارد وحوض آبی هم داشت که دورش زنبق های آبی وبنفش کاشته بودند چند تیر تفنگ انداختیم اشرفی دوهزاری قران سفید با گلوله پنج شش تایی دربی زدیم اینجا هم یك پیاله چائی خوردیم وسوار شدیم آمدیم منزل قدری توی حیاط گردیدیم شب شد آقای بحرینی آمد آقا سید حسین بود روضه خواند بعد فخر الملك را فرمودیم آمد روزنامه رانوشت وشام خورده خوابیدیم

((شنبهٔ هفدهم محرم))

صبح ازخواب برخاستیم نماز خواندیم دعاهائیکه معمول داشتیم خواندیم چائی خوردیم بعد آمدیم پائین حاجی ملا محمد مجتهد وچند نفر ازعلما بحضور آمدند قدری صحبت کردیم ازوضع نصر السلطنه وحکومت عرض کردند بعد جناب اشرف اتابك اعظم آمدند بعضی فرمایشات فرمودیم وچند شیشه عکس انداختیم پسر فیلسوف الدوله بحضور آمد بعکس خودش است چاق وگنده بعد تلگراف زیادی ازولایات رسیده بود همه را خواندیم وجواب نوشتیم خودمان هم تلگراف زیادی نوشتیم بعد نهار خوردیم بعد ازنهار فخر الملك وسیف السلطان آمدند باآنها هم قدری صحبت کردیم بعد خوابیدیم ازخواب که برخاستیم رفتیم بباغ محتشم الملك ازشهر گذشتیم بازارهای شهر مثل طهران سقف ندارد کوچه است دوطرف دکان امّا بالای دکان ها طوری ازدوطرف جلو آمده که بقدر دو سه ذرع بیشتر آسمان پیدا نیست مغازه های خوب دارد گذشتیم ورفتیم تا بیرون شهر خیابانهای خیلی قشنگ دارد درختهای جنگلی دوطرف خیابان خیلی باصفا است رفتیم تا وارد باغ شدید جناب اشرف اتابك اعظم وزیر دربار وسایرین بودند عمارت دوسه طبقهٔ قشنگ خوبی داشت جمعیت شهری هم برای اینکه گاو دعوا می اندازند خیلی به تماشا آمده بودند . رفتیم طبقهٔ بالا نشستیم وگاوها را دوتا دوتا می آوردند دعوا میانداختند خیلی تماشا داشت گاوها کوهان غریبی داشتند ازپارچه های الوان هم به کوهان گاوها بسته بودند خیلی مهیب بودیك شاخ گاوها راهم باچاقو تیز کرده بودند اول مثل قوچ بهم کله میزدند . بعد یك گاو سیاه غریبی بود شاخش را گذاشت بشاخ ان یکی گاو بقدر دویست سیصد قدم عقب عقب برد ودواند گفتند چشم ان گاو هم کور شده این گاو را گفتند مال شریعتمدار است . بقدر یکساعتی انجا بودیم چندتا گاو را دعوا انداختند تماشا کردیم چائی خوردیم گردش کردیم . بعد آمدیم سوار کالسگه شدیم وآمدیم منزل انجا در دلم خیلی جای حضرت علیا وخازن اقدس ومعتمد الحرم را خالی کردم بخصوص جای امین الحرم ومعین الحرم که ازگاو خیلی میترسند آمدیم منزل غروب بود چائی خوردیم پیش خدمت ها بودند بصیر السلطنه هم ازدیروز تاحالا پیش ما نیامده بود حالا دیده شد گوشش را قایم کشیدیم که چرا نیامده بود . بعد آمدیم توی اطاق آقای بحرینی آمد حاجی شیخ زین العابدین ملك الواعظین که تازه ازطهران آمده بحضور آمده بود روضهٔ خوبی خواند . بعد شام خوردیم

غذائی شریعتمدار فرستاده بود باناتی که ازبرنج درست میکنند اسم این غذا لاکو است چیز خوبی بود . محمود خان خواجه امروز که در درشگه عقب سرما میامده است مردم خیلی به ترکیب محمود خان خندیده بودند

((یکشنبهٔ هیجدهم محرم))

امروز یکساعت ونیم ازدسته گذشته باید ازرشت بانزلی برویم صبح برخاستیم دعاهائیکه باید بخوانیم خواندیم با محمود خان شوخی کردیم واذیتش کردیم باچوبی که دستمان بود چندتا به محمود خان زدیم وخندیدیم . بعد آمدیم پائین توی حیاط راه میرفتیم عرض کردند جناب اشرف اتابك اعظم آمده اندم درحاضرند آمدیم توی آن حیاط کوچکی که دم دراست جناب ضیاء العلمای گیلانی را که عصای مرصع مرحمت فرموده بودیم بحضور آوردند دعای سفری هم بگوشمان خواندند نوکرها همه بودند آمدیم بیرون سوار کالسگه شده راندیم تارسیدیم به پیربازار ازقراریکه میگفتند این راه پیربازار سابق طوری بوده که تاسینهٔ اسب توی گل فرومیرفتند اما امروز طوری خشك بود که فخر الملك آمد عرض کرد تماشا کنید گرد خاك اززمین بلند می شود . حقیقتاً نصر السلطنه این راه را خیلی خوب ساخته . میرزا نصیر گیلانی هم دم دراموزدیده شد پیر مردی است تقریباً نود سال دارد خیلی هم با مکنت است . خلاصه دم پیربازار آقا سید قاسم که صاحب پیربازار است ایستاده بود تقدیمی هم اورده بود قایق زیادی حاضر بود بیرق های الوان وشیروخورشید زیادی آویزان کرده بودند . رفتیم نشستیم توی قایق پهلوی ما جناب اشرف اتابك اعظم وزیر دربار آقای بحرینی امیر بهادر جنگ آقای سید حسین آصف السلطنه امین حضرت مصدق الملك شمس الملك بودند چون قایق کوچك بود سایرین هم درسایر قایق ها نشسته بودند این رودخانه که ازپیربازار توی کرجی نشستیم یك شعبهٔ ازسفیدرود است خود سفیدرود ازطرف شرق شهر رشت میرود بدریا که انجاهم شیل است وشکار ماهی میکنند این شعبهٔ کوچکش همه جا ازتوی شهر رشت وگاهی از کنار شهر میگذرد تابه اینجامیاید چندان بزرگ نیست . قایق چی های خوش لباس خوبی داشت وقتی که پارو میزدند به زبان گیلکی تصنیف خوبی به آهنگ خوشی می خواندند خیلی تماشاداشت . قدریکه ازتوی رودخانه آمدیم یك ماهی سفید بزرگی خودبخود ازتوی آب جست وافتاد توی قایق ما خیلی فال نیك گرفتیم این آمدن ماهی را وگرفتیم وبدست خودمان ازاد کردیم ماهی را انداختیم توی آب . بعد آمدیم تارسیدیم بمرداب مرداب خیلی قشنگی است درحقیقت این رود خانه این مرداب راتشکیل می دهد و آب گل آلود رود خانه بقدر پانصد ذرع هم معلوم بود که آب شیرین داخل آب شور دریا میشد . محمود خان هم ازپیربازار برگشته رفته بود . آمدیم توی مرداب ماهی گیرها ماهی میگرفتند یك کشتی هم پر ازماهی بود آمدند جلو ماهم تور را کشیدند بقدر پانصد ششصد بلکه هزار تا ماهی توی تور افتاده بود وگرفتند ماهی سفید ماهی سیم انواع ماهی ها خیلی تماشا داشت آمدیم تارسیدیم ببارکاس کشتی بزرگ خودمان ازقایق پیاده شدیم ورفتیم توی کشتی خودمان خیلی کشتی قشنگ خوبی است زورنجاه اسب دارد

جهار اطاق قشنگ خوب دارد فخر الملك وحيف السلطان و نصر السلطنه و انها هم كه توی كرجی های دیگر بودند آمدند پیش ما . اجلال السلطنه مؤتمن خاقان مؤتمن حضور وثوق حضور وسایر پیشخدمتها توی كشتی بودند كه مارسیدیم همه جمع شدند و كشتی راه افتاد سه ساعت و نیم روی مرداب بودیم آمدیم تا رسیدیم بانزلی كنار اسكله دو دسته موزیك قزاق و موزیكانچیهای مخصوص خودمان ایستاده بودند زدند پیاده شدیم از كشتی تجار در ساحل همه صف كشیده ایستاده بودند اظهار التفات بهمه فرمودیم . بعد كشیش ارامنه با شاگردها و چند نفر دیگر تبریك ورود مارا میخواندند بعد آمدیم توی باغ علمای انزلی ایستاده بودند باهمه احوالپرسی كردیم واظهار تفقد فرمودیم آمدیم در عمارت صدری منزل ما را معین كرده اند باغ بسیار خوبی دارد تمام مركبات درختهای كهنه انزلی اغلب توی خانه ها تمام نارنج و لیمو و مركبات است این عمارت ما هم مشرف بدریاست خیلی منظر خوبی دارد عمارت شمس العمارة هم بسیار عمارت خوبی است باغ بسیار خوبی دارد یكطرف عمارتش قدری خرابی بهم رسانده فرمودیم جناب اشرف اتابك اعظم پول بدهند و زیر دو یار بدهد بسازند كه انشاالله برای بر گشتن ما عمارت تعمیر شده و خوب شده باشد نهاری خوردیم بعد از نهار كشتی بزرگ روسی هم كه باید بعضی از ملتزمین ركاب سوار شوند و بروند پیدا شد كه بهوار دشد كشتی بزرگ خوبی است چند تیر توپ شلیك كرد از طرف ما هم چند تیر جواب دادند . بعد از نهار رفتیم كنار مرداب از طرف قازیان قال مقال غریبی بود خیلی تماشا داشت بقدری تماشا داشت كه تا دو ساعت بغروب مانده كنار دریا صندلی گذاشته بودیم و تماشامی كردیم . دو سه تا اسب هم توی مرداب كه از قازیان می آوردند در وقت بیرون آوردن خفه شدند فخر الملك و بصیر السلطنه و موثق حضور را فرمودیم رفتند توی قایق نشستند و رفتند بطرف قازیان و دوباره برگشتند تا دو بغروب مانده تماشامی كردیم بعد آمدیم قدری دراز كشیدیم و بعد برخاستیم جناب اشرف اتابك اعظم آمدند كاغذ زیادی آوردند همه را خواندیم احكامی كه لازم بود حضور آفرمودیم بعد خودمان هم كاغذ زیادی نوشتیم و كیل الدوله هم كاغذ زیادی آورده بود بعد شب شد چراغان خوبی ان طرف آب سمت قازیان كرده بودند كشتی ماهم با دو دسته موزیكانچیهای مخصوص و قزاق روی مرداب گردش می كردند و میزدند كشتی ما را هم چراغان خوبی كرده بودند بغاز خیلی باصفا بود از بالكن تماشا میكردیم تا دو سه ساعت از شب گذشته . بعد شام خورده خوابیدیم

(دوشنبه نوزدهم محرم)

امروز در انزلی توقف است صبح از خواب برخاستیم بعد از گرفتن وضو نماز و دعامان را خواندیم چائی خوردیم آمدیم توی بالكن هوای بسیار خوبی بود دریا هم خیلی آرام بود نوكرها همه بودند قدری صحبت كردیم بعد میل كردیم با بار كاس گردش كنیم مشیر السلطان را فرستادیم به جناب اشرف اتابك اعظم گفت بار كاس را حاضر نماید بعد از حاضر شدن اتابك اعظم هم شرفیاب شد عرض كرد شخص فرنگی آمده خیال دارد تخم كنف بكارد از قراری كه بعرض رسانید خیلی بامنفعت است واسبابی آورده بود كه زمین را بااو شیار كنند و تخم بپاشند و روی تخم را بپوشانند واقعاً



تمثال بیمثال اعلیحضرت قدر قدرت اقدس همایونی ارواحنافداه است كه در دار الحكومهٔ رشت برداشته شد

(غلام خانه زاد ابراهیم سنهٔ ١٣٢٠)







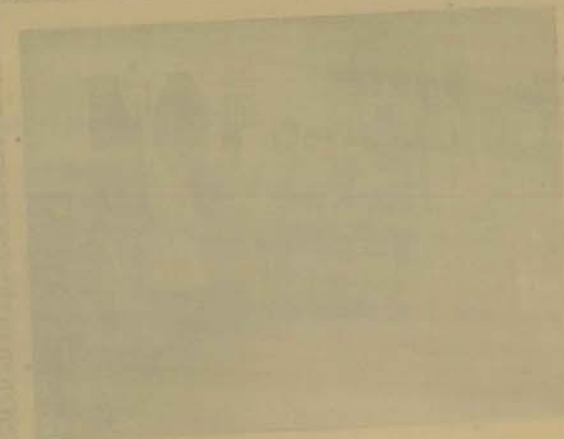
ورود اعلیحضرت قدر قدرت اقدس همایونی ارواحنافداه در انزلی

(غلام خانه زاد ابراهیم سنهٔ ١٣٢٠)

خیلی اسباب خوبی است من اسباب بزرگ این را پیش شعاع السلطنه دیده بودم که با اسب چرخ می دادند بعد بیارکاس سوار شدیم و قریب دو ساعت در روی آب بودیم بعد مراجعت کردیم بسمت قازیان در اسکلهٔ آنجا ایستادیم تمام اجزا کمرک و فرنگیها بودند و در این موضع چند نفری هم از خانمهای فرنگی بودند پیاده شده بمنزل مراجعت کردیم آمدیم بندر انزلی پیاده شدیم وقتی از بارکاس پیاده شدیم یک نفر گدای غریبی دیدیم که یک پا از ران نداشت و دیگری از زانو دو قوبول داشت یعنی پای مصنوعی با او راه میرفت بعد آمدیم منزل ندیم السلطان را دیدیم که لباس خود را عوض کرده با او قدری صحبت کردیم و شوخی فرمودیم کشتی . بزرگ روسی که دیروز آمده بود امروز باید مراجعت نماید ملتزمین سفر فرنگ هم بعضی باید همراه این کشتی بروند . موثق الدوله . فخر الملک . موثق الملک . حاجب الدوله . رفتند ماهم بعد از حرکت آنها دستمالی حرکت دادیم بعد نهار خوردیم و قدری خوابیدیم بعد از بیدار شدن تیراندازی با تفنگ بزرگ و کوچک فرمودیم بعد تماشای کشتی ها را میکردیم وزیر دربار و خوان سالار و بصیر السلطنه را سوار کردیم رفتند توی دریا بعد ناصر الممالک و قهوه چی باشی و مشیر السلطان و آقا سید حسین را هم با کرجی دیگر باز بدریا فرستادیم چائی خورده بعد جناب اشرف اتابک اعظم هم آمد بعد از غروب آتش بازی مفصلی شد که واقعاً خیلی مصفا بود تمام کشتی و کرجی ها را چراغان کرده بودند زیاد قشنگ بود خیلی هم خوش گذشت بعد آمدیم که روضه بخوانند امیر آخور آمد عرض کرد خانهٔ در سمت قازیان آتش گرفته آمدیم توی بالکن تماشا کردیم و آدم فرستادیم ضرر او را معین کند و بعرض برساند هشتاد تومان هم انعام مرحمت فرمودیم بعد شام میخوردیم که امیر بهادر جنگ آمد و بعضی تلگرافهائیکه رسیده بود از حضور گذرانید و جواب آنها را امیر آخور نوشت بعد مرخص شده ماهم خوابیدیم ٥

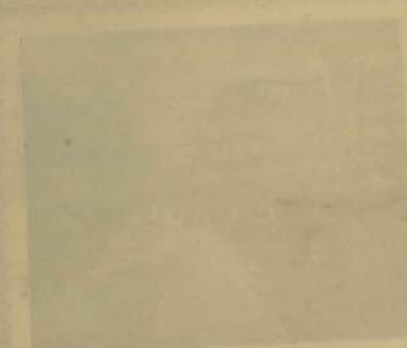
سه شنبهٔ پنجم محرم

الحمد لله سلامت از خواب بیدار شده بعد از نماز و خواندن دعا امیر بهادر جنگ شرفیاب شده امام جمعه را بحضور آورد بعد از خواندن دعای سفر مرخص شد ماهم بعد از خوردن چائی عزم حرکت فرمودیم تمام نوکرهائیکه باید بطهران بروند پای ما را بوسیده مرخص شدند بیرون آمدیم جناب اشرف اتابک اعظم دم در حاضر بودند احوال پرسی فرمودیم تا دم در رسیدیم جمعی از قونسول روس و انگلیس و اهالی گمرک حاضر بودند مورد مرحمت شدند سوار کالسکه شده به آصف السلطنه فرمودیم که قدری در رکاب ما باشد قریب نیم فرسنگ آمده بعد از فرمایشات و دستور العملها او را هم مرخص فرمودیم . باری همه جا آمدیم بعد از یک فرسنگ بقریهٔ رسیدیم موسوم به پشم در سمت چپ راه واقع شده دریا هم همه جا دست راست راه ماست تا دو سه فرسنگ چند مرداب هم نیز در سمت چپ راه ماست قدریکه آمدیم میل فرمودیم که قدری سوار اسب شویم سوار شده آمدیم توی جنگل امیر آخور خواست از راهی داخل جنگل بشود فرمودیم از آنجا رود فرو میرود پیاده جلو امیر آخور بود که کلاه او ترک ترکی مثل کلاه تبریزیها بود فرمودیم او بلد راه شود و او از این مرحمت ما خیلی اظهار شعف و دعا و ثنا میکرد گذشتیم آن









طرف راه چندرأس مادیان بیرون آمد عوض آنکه مادیانهارا ازما دور کنند تمام مادیانها آمدند توی اسبهای ما به
نحوی که آنهارا رد کردند امیر آخور عرض کرد که یك گوگجه قارقه که فارسی سبزقبا میگویند درسر درخت نشسته ما
هم آمدیم تا اینکه پرید خیلی دور بود نزدیم اتفاقاً نصر السلطنه خیلی تعجب میکرد که چطور میتوان باین مسافت تیر انداخت
صبح در وقت سواری وزیر دربار را احضار فرمودیم تادو فرسنگ هم شرفیاب بود خیلی صحبت کردیم بعد آمدیم
توی کالسکه خیلی هم گرم بود بعد امیر آخور و اسلحه دارباشی و میرشکار واقعاً در تفنگ اندازی نقصی نگذاشتند هرچه
تیر انداختند نزدند معرکه کردند خیلی مایل بودیم که امروز یك قرقاول یاشوکا نی شکار نمائیم افسوس نشد جای موثق
الدوله و فخر الملك حاجب الدوله سیف السلطان موثق الملك خالی بود حقیقتاً جنگل امروز طوری باصفا بود مثل
اینکه کالسکهٔ ما توی باغ شاه حرکت میکند از بس مصفا بود دوباره سوار اسب شدیم گلی پیدا کردیم که برگ او بوی
سیر میداد اگرچه فرستادیم ریشهٔ اورا پیدا کنند ولی پیدا نشد بنظرم این گل موسیر باشد دربین راه چندین
ده دیده شد که اسامی آنها از اینقرار است (قریهٔ کبودجال) (قریهٔ سنگ جین) که هریك از اینها یك فرسنگ از همدیگر
فاصله داشت آمدیم تا رسیدیم به نیم فرسنگی منزل که موسوم بتازه کند است عمید السلطنه با سوارهٔ خود باستقبال
آمده بود مورد مرحمت شد مقرر فرمودیم از سوارهها احوالپرسی نمایند امیر بهادر جنگ احوالپرسی نمود
همه باصدای بلند شاه ساق اولسون میگفتند از چیزهای غریب که امروز بنظر رسید دو خرگوش بود که پوست
آنها رنگ سیاه و سفید در راه بود معلوم میشود خرگوش جنگلی با صحرائی تفاوت دارد ٭

بعد وارد منزل شدیم اطاق از چوب برای ما درست کرده بودند خیلی قشنگ بود رفتیم کنار دریا مرغی شکار
کردیم قناری زرد رنگ بود جناب اشرف اتابك اعظم هم آمدند قدری صحبت کردیم بعد رفتند چون آفتاب گردان
خودمان نرسیده بود فرمودیم مال امیر بهادر جنگ را نزدند در این بین مال خودمان رسید زدند مشغول نهار خوردن
شدیم فرستادیم کرجی بیاورند برای شکار ماهی آمدند تور انداختند ولی چیزی بیرون نیامد بهر نفری سه عدد پنجهزاری
انعام مرحمت فرمودیم و یك قابلمه از نهار خودمان بآنها دادیم بعد باعیسی خان و بصیر السلطنه و سایر نوکرها رفتیم نزدیك
کرجی و عکس انداختیم آمدیم توی اطاق چوبی این اطاق تا دریا صد قدم فاصله دارد خوابیدیم در حالتیکه خواب بودیم
عین السلطان و معتمد خلوت مشت میزدند یکدفعه دریا بنای طوفان را گذاشت که نیم ذرع اطاق را آب گرفت ما از انجا
فرار کرده آمدیم توی چادر اتابك اعظم انجا قدری نشستیم تا یك اطاق چیزی برای ما باهزار زحمت درست کردند
پشه بند را در انجا زدند یکساعت و نیم بغروب مانده وزیر دربار آمد سؤال کردیم چرا دیر آمدی معلوم شد که برای
مراجعت دادن مجیر الملك برای عمل بنائی و دستور العمل او معطل شده بود عصری باز با جناب اشرف اتابك اعظم و
وزیر دربار رفتیم کنار دریا طوری موج بلند میشد مثل کوه کلاه حسن خان را انداختیم توی آب تماشا کردیم و چند تیر
تفنگ انداختیم دوباره آمدیم منزل نماز خواندیم آقا سید حسین آمد روضه خواند بعد از روضه با آقا سید حسین صحبت

میکردیم و میگفتیم در طهران معتمد الحرم و خازن اقدس و سایرین خیال میکنند که در این وقت شب در اطاق
رعیتی باطوفان دریا و کسافت منزل چه میکنیم و چه میگذرد بما (شب تاریك و بیم موج گردابی چنین هایل) (کجا دانند
حال ماسبکباران ساحلها) بعد شام خوردیم و بسلامتی خوابیدیم

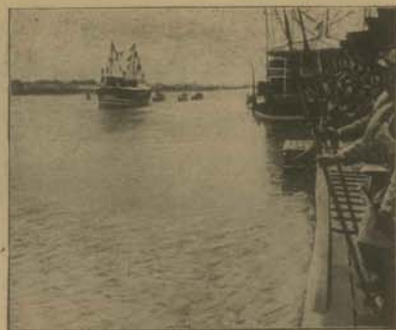
(چهارشنبهٔ بیست و یکم محرم)

شکر خدارا که بسلامت از خواب بیدار شدیم اگرچه دیشب منزل ما خیلی ساس داشت
ولی بحمدالله بما خیلی خوش گذشت و خوب خوابیدیم . بعد از بیدار شدن امیر اخور شرفیاب شد روزنامهٔ که
نوشته بود آورد . بعد از ادای فریضه لباس پوشیده چائی خورده وزیر دربار شرفیاب شد . امیر بهادر جنگ
تقدیمی حاجی آقا رضا که مالك این ملك بود تقدیم کرد بعد از بیرون آمدن دم سراپرده جناب اشرف اتابك
اعظم هم شرفیاب شد . چون علی رضاخان گروسی خواست از انجا مراجعت نماید حضوراً دستور العمل
اوراهم فرمودیم مخلع گشته مرخص شد . بعد سوار کالسکه شده آمدیم اتابك اعظم و وزیر دربار امیر بهادر
امیر اخور در رکاب بودند . قدری قرآن خواندیم قدری هم صحبت کردیم . بعد جناب
اشرف اتابك اعظم را مرخص فرمودیم که برود توی کالسکه . امروز باید از چندین پل چوبی که عمید السلطنه
تازه درست کرده و خیلی خوب ساخته بود بگذریم . بعد از گذشتن چندین پل میل کردیم قدری سواره از کنار
دریا برویم واقعاً خیلی باصفا و جنگل خیلی باطراوت بود . چند تیر تفنگ هم انداختیم یك جلت هم روی هوا
زدیم عمید السلطنه هم وجهی تقدیم کرد . بعد مراجعت فرمودیم بکالسکه درخت بلوطی در سمت چپ راه بود
که خیلی نقل داشت بامیر اخور فرمودیم که اندازهٔ قطر آن را با طول معین نماید طول درخت تقریباً بیست و دو
مطر و قطرش پنج شش ذرع بود خیلی درخت دیدنی بود . بعد از مدتی طی راه از بسکه باصفا بود باز اسب
خواسته سوار شده آمدیم کنار دریا . انزلی از طهران ۱۱۴۰ مطر گودتر است . و ارتفاع انزلی تا تازه کند
۱۴۰ مطر است در کنار راه باز چند قریه بودند که اسامی آنها از این قرار است (قریهٔ خیمه سرای بفاصلهٔ ربع
فرسنگ) (قریهٔ شقارود محلهٔ کوچکی متصل بخیمه سرای) (قریهٔ موکنده بفاصلهٔ یك فرسنگ) (قریهٔ
اسکام بفاصلهٔ نیم فرسنگ) (قریهٔ نیم سری کلا بفاصلهٔ چهار میل) (قریه دیته حال بفاصلهٔ نیم فرسنگ)
(بازار اسالوم بفاصلهٔ نیم فرسنگ) (قریهٔ چاله سرای نیم فرسنگ) (قریهٔ امرلان که منزل فرمودیم)
در نیم فرسنگی منزل گل زنبق بنظر رسید که رنگ لیموئی داشت خیلی قشنگ یکی از آنها را برای جناب
اشرف اتابك اعظم بتوسط امیر بهادر جنگ فرستادیم . بعد جناب اشرف اتابك اعظم شرفیاب شد
تا امروز همچه گلی ندیده بودیم مقرر فرمودیم عمید السلطنه ده بار از پیاز این گل بفرستد طهران بعد از دویست
قدم بامیر آخور فرمودیم که از توی جنگل راهی پیدا کند از آنجا عبور فرمائیم راه باریکی بنظر آمد از آنجا

گذشته بقطعه زمینی رسیدیم که تمام این زمین از گلهای ریز زرد رنگ و بنفش بود مثل آنکه جیت الوانی روی زمین کشیده‌اند . بعد نزدیك منزل که رسیدیم تجار خلخالی باقرماغی باستقبال آمده بودند مقرر فرمودیم که عمیدالسلطنه از آنها احوال پرسی نماید خیلی دعا و ثنا کردند بعد از پل کوچکی عبور نموده بلافاصله بعضی از علمای اهل تالش و اهل گمرك حاضر بودند احوالپرسی فرمودیم زیاد تشکر نمودند آمدیم منزل پیاده شدیم این خانه اطاق گمرك خانه است که مشرف بدریا است و خیلی خوب جائی است عین السلطان نهار حاضر کرده بود بعد از صرف نهار خوابیدیم از خواب که بیدار شدیم آمدیم کنار دریا آنجا قدری گوش ماهی جمع کردیم بعد چند تیر تفنگ انداختیم جلك بزرگی آنجا بود مثل شکم محمودخان . باعیسی خان صحبت میکردیم و اسم اورا محمودخان گذاشته بودیم الحمد لله خیلی خوش گذشت . بعد چائی خوردیم عصری هم بعضی تلگرافات از عین الدوله و سایرین رسید ملاحظه فرمودیم بعد آمدیم اطاق بخلاف دیشب که پر بود از ساس بقسمی که تخت خواب اتابك اعظم را برای ما رزده بودند بر کلهٔ اطاق . امشب که خیلی خوب است پسر ما زراستو داغ اطریشی که بیست سال قبل با ایران آمده بود ساخته است و خودش مسلمان است خیلی جای خوبی است ولی دریا متصل مثل توپ صدا میکند شام خورده خوابیدیم ٭

○○()—«§○ یکشنبه ۲۲ محرم ○§»—()○○

صبح از خواب بیدار شده نماز خواندم دوباره دراز شدم خوابم نبرد با ناصرالممالك و مؤتمن [خلوت صحبت میکردم بعد برخواسته دست و روشسته دعا هایمرا خواندم سر دسته سوار شده قدری سواره آمدیم با اتابك اعظم صحبت میکردیم بعد آمدیم جائیکه ماهی میگرفتند در آنجا سه عدد سك ماهی بود که طول هر کدام یکذرع بلکه متجاوز بود بعد مرد کهٔ روسی آمد ماهی هارا با آنجا آورده یکی از ماهی ها جان داشت چاقوئی در دست داشت مثل چاقوی میرغضبها شکم ماهی را پاره کرده بقدر دو من تخم ماهی بیرون آورد که از آن تخم ماهی خاویار درست میکنند بعد از کر ماهی بی بیرون آورد باندازهٔ دو ذرع بود که از آن نان خشك درست می نمایند و پردهٔ نازکی هم از شکم ماهی در آوردند که سریشم ماهی درست می نمایند پوزهٔ این ماهی بقدر یك وجب بود که دهن ماهی زیر پوزهٔ ماهی است منزل این روسها در کنار دریا است که اطاق است و چهار چوب زمین زده‌اند که تمام در روی این چهار چوبها تور ماهی گیری و چنگال ماهی گیری آویزان کرده‌اند قهوهٔ آنجا صرف نمودیم از آن محل بیرون آمده چند قدمی آمده راه باریکی بود داخل جنگل شدیم جای خیلی باصفائی بود خیلی باصفا درختهائی بود سنگهای قرمز بود فرمودیم از آنها قدری بیاورند شمس الملك بصیرالسلطنه عمیدالسلطنه در رکاب بودند ایستادیم اسم این ده الالان بود زمین بوس بود آنهارا فرستادیم توی درهٔ عکاسباشی فرمودیم عکس آنهارا انداخت جای فخرالملك و سیف السلطان را خالی فرمودیم بعد خودم ایستادم با جناب اشرف اتابك اعظم و وزیر دربار عکس انداختیم یك سبز قباهم تفنگ انداختیم نخورد بعد همه جا از توی جنگل آمدیم بصیرالسلطنه و عبدالله خان همراه ما بودند قری از روی درخت پریده آمد روی زمین نشست یك تیر تفنگ انداخته یك



(کشتی مخصوص اعلیحضرت قدر قدرت اقدس همایونی ارواحنا فداه در انزلی)

(غلامخانه‌زاد ابراهیم سنهٔ ۱۳۲۰)







(عکس ماهی گیرها در خاك طالش غلامخانه‌زاد ابراهیم سنهٔ ۱۳۲۰)

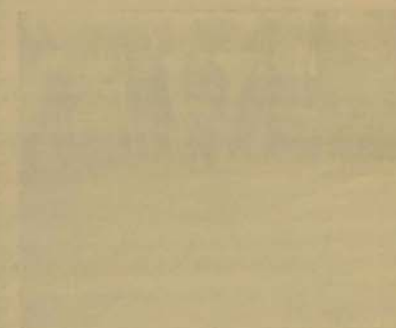
قری زدیم و از برای جناب اشرف اتابك اعظم فرستادم صدعدد پنجهزاری نقدیمی فرستاده بود بیست تومان هم بعبدالله خان داده بود بعد قدری راه آمده بقدری دیدیم باصفا است که شخص میل نمی کرد از اینجا برود آمدیم باز بجائی رسیدیم که اینجا هم مثل جاهای سابق ماهی میگرفتند و در اینجا جوئی بود که ماهی را انجا می ریختند چند قطعه عکس از ان ماهی ها انداختیم باز قهوه صرف نموده رفتیم توی جنگل که از برای نهار خوردن جائی پیدا نمائیم بقدر یك فرسخ بیشتر در جنگل راه رفتیم بقدری باصفا بود مثل انکه توی باغشاه یا گلستان راه میرفتیم تمام زمین سبز گلهای مختلفه داشت از کثرت درختها راه بند آمده بود غلامها آمدند شاخه های درختهارا زده راه پیدا نموده از جنگل بیرون آمدیم نهار خواستیم عرض کردند که نهار را جلو برده اند بوزیر دربار فرمودیم که اگر نهار ما نرسید نهار خودت را بما بده در این بین آبداریهای خودمان رسید نهار خوردیم در آنجا چند قطعه هم عکس انداختیم و چند تیر تفنگ به قره قاز انداختیم نخورد شمس الملك یك قره قاز به تاخت در طرف راست بود در هوا در طرف چپ زد افتاد توی دریا واقعاً خیلی خوب تیر انداخت و طوله خودش که اسمش مورد است رفت از توی دریا بیرون آورد بعد سوار کالسکه شده راه افتادیم بقدر یکساعتی در راه بودیم در توی جنگل روی درختها قره قازهای زیاد نشسته بودند دو تیر ساچمه انداختیم تیر اول نخورد تیر دویم یکدانه افتاد آقا داداش رفت بگیرد بانك دستش را پاره کرد بعد منزل آمدیم بعد از ورود منزل خوابیدیم دوساعت خوابمان برد بعد برخاسته نماز کردیم بعد از نماز در کنار دریا آفتاب گردان زدند رفتیم آنجا ماهی گیرها آمدند فرمودیم عمیدالملك و بصیر السلطنه سوار کرجی شدند رفتند توی دریا تور انداختند دو مرتبه ماهی بدام نیفتاد بصیر السلطنه از دریا بیرون آمد فرستادیم پی جناب اشرف اتابیك اعظم آمدند وزیر دربار را خواستیم گفتند حال ندارد خوابیده دوباره کرجی را خواستیم امیر بهادر جنگ نصر السلطنه سوار شده رفتند وسط دریا کشتی بادی بود رفتند نزدیك کشتی نیم ساعت از شب گذشته آمدند عرض کردند که چهار ورس رفتیم و آمدیم بعد احوال مابهم خورد گویا از رطوبت دریا است آمدیم باطاق چوبی که چهار ذرع طول دارد شب جمعه است نماز را خواندم آقا سید حسین روضه خواند ناصر الممالك عین السلطان بصیر السلطنه مؤتمن خلوت خازن السلطان آقا سید حسین بودند صحبت کردیم و الان که سه ساعت از شب گذشته است مشغول صحبت هستیم بعد شام خورده خوابیدیم

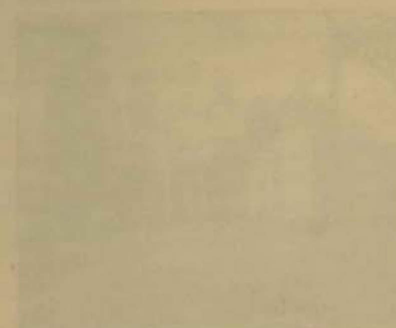
٥)—٠—»(جمعهٔ بیست و سیم محرم)«—٠—(٥

صبح از خواب بیدار شدیم نماز خوانده چائی خوردیم دیشب اگرچه برای بدی هوا قدری حالم خوش نبود ولی بحمدالله امروز رفع کسالت شده سوار کالسکه شده آمدیم واقعاً جنگل در طراوت بی بدل بود از پلی که خواستیم بگذریم قره قاز و لاشخور زیادی در سر درختها نشسته بود و فاصلهٔ درخت هم با ما تقریباً سیصد قدم میشد چند تیر انداختیم یکی از آنهارا که در سر شاخه نشسته بود زدیم افتاد بعد جناب اشرف اتابیك اعظم آمد لاشخور را هم آوردند اتابیك









اعظم صد عدد تخم‌زاری تقدیم داد نصر السلطنه هم پنجاه عدد تقدیم نمود مامقرر فرمودیم میرآخور پایش را نزدیک او
ببرد به بینیم میگیرد که یکدفعه حرکت کرد رفت وخیلی اسباب حیرت شد که چطور شد این رفت بعد یکنفر غلام
رفت دوباره پیدا کرده آورد عرض کرد رفته بود کنار دریا افتاده بود تجسس زخم اورا کردیم گلوله قدری سر
اورا لیسیده بود باری همه جا از جنگل آمدیم یک قاز آمد از بالاسر ما رد شود یک تیر انداختیم معلوم شد خورده رفت
افتاد توی دریا یک لاشخور هم زدیم آمدیم کنار دریا چند خانه بود که ماهی گیرها برای صید ماهی مسکن کرده اند
فرمودیم تور انداختند ولی چیزی بیرون نیامد یک قهوه میل فرمودیم راه افتادیم سوار کالسکه شده آمدیم منزل
رعایا با قربانی باستقبال آمده بودند امروز همه جا امین حضرت امیر اخور عین السلطان در رکاب بودند و صحبت
میکردیم بعد از ورود منزل نهار خورده خوابیدیم بعد از بیدار شدن آمدیم بیرون مشغول تیراندازی شدیم یک
کلاغ در روی درخت نشسته بود قریب دویست قدم فاصله داشت با تفنگ پنج تیر نصرالله خان تفنگدار زدیم و
فرستادیم جناب اشرف اتابک اعظم تماشا کرد بعد امیراخور شرفیاب شد یکصد عدد تخم‌زاری از جناب
اتابک اعظم آورده تقدیم کرد معلوم شد خود اتابک اعظم هم از منزلش تماشا میکرده است عرض کردند اگر
اجازه میدهید امامقلی میرزا که از استارا آمده شرفیاب شود فرمودیم بیاید بعد جناب اشرف اتابک اعظم
امام قلی میرزا و لطفعلی خان را بحضور آورد شرفیاب شدند قدری فرمایشات فرموده از وضع سرحد سؤال
کردیم بعضی دستور العملها دادیم بعد آمده نماز خوانده شب را قدری صحبت کرده آقا سید حسین روضه خوانده
شام خورده خوابیدیم

—((شنبهٔ بیست وچهارم))—

صبح وقت نماز از خواب بیدار شده نماز خوانده دوباره خوابیدیم یکربع از دسته گذشته بیدار شده خاصه‌خان را
خواستیم که اصلاح نماید . بعد از اصلاح لباس پوشیده چائی خوردیم دعاهای معمولی هر روزه را خوانده وزیر
دربار امیر بهادر جنگ امین حضرت امیراخور شرفیاب شدند . بعد خواستیم که سوار شویم آمدیم دم کالسکه
جناب اشرف اتابک اعظم و نصر السلطنه و بیگلربیگی و سایر خوانین گیلان را که جمع شده بودند بحضور آورده
اظهار مرحمت فرمودیم وهمه دعا کردند حرکت فرمودیم . قدری از راه با جناب اشرف اتابک اعظم صحبت
کرده . بعد مرخص کردیم که بکالسکهٔ خود برود . امیر بهادر جنگ آمده عرض کرد امروز انشاءالله میمون است
ماهی بزرگی صید شده ودر کنار راه حاضر کرده‌اند که خیلی تماشا دارد . فرمودیم کالسکه را نگاهداشته تماشای
این حیوان غریب را نمودیم طول این ماهی چهار ذرع وقطرش یک ذرع وچارک دماغی داشت مثل دماغ گراز
ولی بلندتر دهنی داشت مدور وقتیکه باز میشد متجاوز از یک چارک بود تقریباً بمحمودخان خیلی شبیه بود در کمال
سختی توی گلویش دندانهائی بنظر آمد مثل دندان شانه ولی عجب اینکه دندانهایش اکثر نرم وچندتا قدری

سخت بود از قراریکه صیادان بعرض رسانیدند گویا سن این ماهی زیاده از چهار پنج سال نباشد و چهار مساوی این را
مکرر دیده‌اند . بعد حرکت فرموده بعد از مدتی میل کردیم سوار اسب شویم سوار شده آمدیم کنار دریا یک
جلوت زدیم . جناب اشرف اتابک اعظم شرفیاب شد . چون عمید السلطنه در این سفر خیلی خدمت کرده است
مستوجب بذل مرحمت بود تفنگ مخصوصی خودمان را که تیر میانداختیم باو مرحمت فرمودیم یک ترقه هم در
کنار راه نشسته بود میراخور نشان داد با تفنگ خود میراخور زدیم وخیلی خوب زدیم . مدتی سواره آمدیم
در همه جا رعایای دهات عرض راه با قربانی حاضر بودند وسلام وصلواة می فرستادند . بعد سوار کالسکه شده
آمدیم تا دو فرسنگی استارا امامقلی میرزا حاکم اردبیل با جمعی از خوانین وسواره شاهسون شرفیاب ومعرفی شده
مورد مرحمت گردیدند در این بین پیرمردی بنظر رسید که قریب هفتاد سال داشت چون خیلی پریشان بود
بیست وپنج تومان بدست خودمان باو مرحمت فرمودیم او هم زیاد خوشوقت شده دعا کرد . در ورود استارا هم
تمام رعایا باستقبال آمده بودند جمعی هم از روسیها از زن ومرد بودند در حال عبور یک دختر روسی گل بما تقدیم کرد
درسمت چپ استارا که تازه بنا شده موزیک وفوج ایستاده بود در نزدیک منزل که برای ما معین کرده بودند
موزیکانچیان مخصوص بود دوتا کشتی جنگی روسی هم انجا وارد شده . وقبل از ورود ما هم چند تیر توپ شلیک
کردند . مشیرالملک بحضور آمد از مشیرالملک هم بعض سؤالها کردیم . امروز دریا خیلی متلاطم بود وجنگل هم
خیلی باصفا بود ولی آب وهوایش خیلی بد است . بعد از ورود منزل نهار خوردیم وبعض تلگرافها هم از طهران
رسیده بود ملاحظه فرمودیم جواب انها را هم نوشتیم وخوابیدیم از خواب که بیدار شدیم سر وروممان را
شستیم نماز خواندیم . جناب اشرف اتابک اعظم شرفیاب شد . راپرتی امیر بهادر جنگ اورد که موثق الدوله
وکسانیکه رفته بودند در دریا طوفانی شده خیال کردیم که در انوقت فخرالملک وسیف السلطان چه حالتی
داشته‌اند . بعد از مشیرالملک سؤال فرمودیم عرض کردند که در روسیه دو قطار راه‌آهن را باد چنان از جا
کنده که ترنا کسپرس هم باو نمیرسید . بعد از اینکه دو استاسیون رفته در استاسیون سیم با کمال زحمت آنرا
نگاهداشته‌اند . بعد امامقلی میرزا شرفیاب شده با حضور جناب اشرف اتابک اعظم عرایض خودرا کرده
تماما را شفاها جواب فرمودیم مرخص شد نماز مغرب وعشا خوانده آقا سید حسین آمده روضه خواند
تلگرافی از محقق السلطنه رسید آب دوشان‌تپه که در اول سال دوسنگ بود الان چهار سنگ آب دارد وقنات
احداثی خودمان در درهٔ وزک موسوم به قنات مظفری است دوسنگ آب دارد درصورتیکه سال گذشته
پنج سیر آب داشت وهمچنین مسگراباد دارای یک سنگ اب شده درحالتیکه سه ماه قبل هفت سیر
آب نداشت وزیر دربار شرفیاب شده باو خیلی اظهار مرحمت فرمودیم واز خدمات صادقانهٔ او اظهار رضایت
فرمودیم والان با وزیر دربار مشغول صحبت هستیم بعد شام خورده خوابیدیم ٭



(تمثال بیمثال اعلیحضرت قدر قدرت اقدس همایون ارواحنا فداه موقع تیراندازی در لب دریا)

(غلام خانه‌زاد ابراهیم سنهٔ ۱۳۲۰)







(ورود اعلیحضرت قدر قدرت اقدس همایونی ارواحنا فداه بخاک روسیه غلام خانه‌زاد ابراهیم سنهٔ ۱۳۲۰)

یکشنبه ۲۵ محرم

صبح از خواب بیدار شده نماز خوانده دوباره خوابیدیم اما خوابمان نبرد دیشب کشیک میرآخور و عین السلطان بود میرآخور بواسطهٔ عارضهٔ ناخوشی نتوانست شرفیاب شود ولی عین السلطان تا صبح مشت میزد الحمدلله خوب خوابیدیم بعد از بیدار شدن چائی خوردیم سر و روی خود را صفائی دادیم و دعاهای معمولی را خواندیم قدری توی حیاط گردش کردیم دو سه شیشه عکس انداختیم امروز بنا است که جنرال که از جانب امپراطور روس آمده است بیاید ما را ملاقات نماید و اشخاصی که همراه او هستند معرفی نماید در ساعت ده که دو ساعت بظهر مانده باشد آمدند توی چادری که جناب اشرف اتابک اعظم برای پذیرائی آنها حاضر شده بود بعد از صرف چائی و شربت بحضور آمدند نطقی که کرد از اینقرار است . من از جانب اعلیحضرت امپراطور بمهمانداری اعلیحضرت شما آمده‌ام و سلام امپراطور و امپراطریس مادر امپراطور و امپراطریس زن امپراطور را رساند و اظهار کرد که امپراطور میگویند خیلی خوشوقتم که مثل پیرار سال شما را ملاقات خواهم کرد ما هم در جواب آنچه لازم بود گفتیم اشخاصی که آمده بودند از اینقرار هستند . جنرال نیکلایف مهماندار ، کنت شوالف آجودان امپراطور ، خان نخجوانی از صاحبمنصبان گارد مخصوص امپراطوری ، جنرال فرزیه نایب فرمانفرمای قفقاز ، پولکونیک توپاراک فرمانده بریگاد و قراولان سرحدی ، حاکم بادکوبه جنرال اودنیف رئیس پستخانه و تلگرافخانها . جنرال کاخانوسکی مأمور وزارت خارجه از طرف فرمانفرمای قفقاز ، امیرال رئیس قشون ساحلوی بادکوبه ، ما هم جناب اشرف اتابک اعظم و وزیر دربار و امیر بهادر جنگ را معرفی فرمودیم بعد کاخانوسکی هم تبریک حاکم تفلیس را عرض کرد ما هم از او احوالپرسی فرمودیم مرخص شده رفتند بعد از رفتن آنها با جناب اشرف اتابک اعظم قدری صحبت کردیم و تلگرافهائیکه از طهران و سایر جاها رسیده بود ملاحظه کرده جواب هر یک را نوشتیم بعد نهار خوردیم بعد از نهار خوابیدیم بعد برخاسته قدری در حیاط گردیدیم اقوچی در آنجا بود خواستم قوهٔ گلولهٔ این تفنگ را که باقوهٔ جاشنی حرکت میکند امتحان کنم گلولهٔ این تفنگ باندازهٔ یک لپه میشود خواستم پوزهٔ او را بزنم خورد بکلهٔ او او افتاد بطوری که نزدیک بود بچاقو نرسد بعد سر او را بریدند و آن گوسفند را دادیم بان سربازی که سر او را بریده بود و سه تومان هم بصاحب گوسفند انعام دادیم بعد رفتیم حمام سر و دستم را شستم بیرون که آمدیم هوا بنای رعد و برق را گذاشت وزیر دربار آقا سید حسین میراخور در حضور بودند بصیر السلطنه هم لباس خود را عوض کرده بود بحضور آمد بعد از نماز آقا سید حسین روضهٔ خواند بعد شام خورده خوابیدیم *

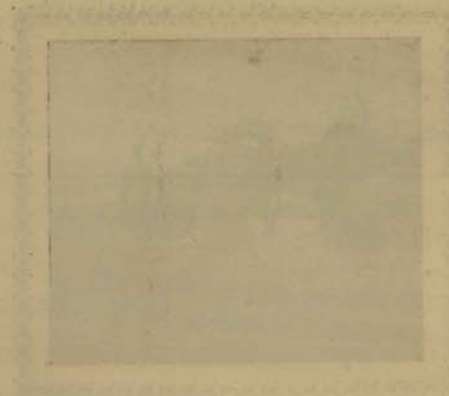
دوشنبه ۲۶ محرم

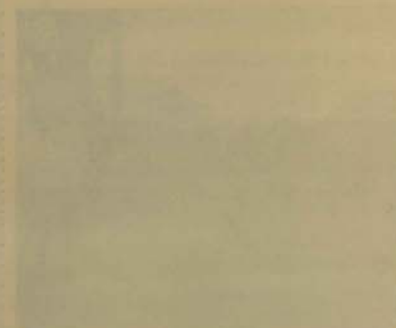
صبح از خواب برخاسته نماز خوانده باز خوابیدیم یکساعت از دسته گذشته بیدار شدیم و دعاهای معمولی را خواندیم لباس پوشیده چائی خوردیم بعد آمدیم توی حیاط مشغول گردش بودیم که آقا سید حسین لباس خود را

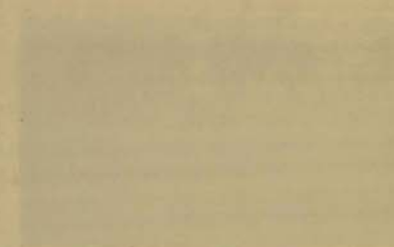
تغیر داده بودشرفیاب شد بصیرالسلطنه هم که امشب کشیك داشت حاضر بود قدری صحبت کردیم بعد وزیر دربار امد بعداز نیم ساعت جناب اشرف اتابك اعظم هم امد قدری صحبت فرمودیم ورفتند بعضی علمارا اورده درحیاط شرفیاب شدند بعد امدیم بیرون سراپرده تمام خوانین کالش وکدخدایان شاهسون مخلع شده حاضر بودند اظهار التفات فرموده سوار کالسکه شدیم فوج نصر السلطنه فوج امیریه سوارهٔ کشیکخانه وقزاق وموزیکانچیهای مخصوص دم پل حاضر بودند ازهمه احوالپرسی کردیم خیلی دعا کردند بعد ازکالسکه پیاده شده ازپل عبور نمودیم مأمورین خارجه باستقبال امده موزیك وسالدات پیاده وسواره حاضر بودند احوالپرسی فرمودیم وانها مشغول دفیله شدند بعد سوار کالسکه شده امدیم بخانهٔ که برای ماممین کرده بودند پیاده شده نهار خوردیم خواستیم بخوابیم موزیك زدند فرمودیم موقوف نمایند، مردی رادیدم بقدر دونای شکم محمود خان بودطوریکه تکیه کرده بود بدیوار شکمش افتاده بودروی زانوش بعدامدیم سوار شدیم جمعیت هم زیاد بود عجب اینست که گداهای طهران تاپل استارا امده بودند کالسکه هم مثل برق می آمد درهمه جا رعایای روسیه کنار راه حاضر بودند دعاوثنامی کردند آمدیم تارسیدیم شاه اغاجی رفتیم بخانهٔ میر احمدخان پسر میر تقی خان مرحوم است نماز خوانده سوار شدیم میانهٔ شاه اغاجی واستارا دریاچهٔ بود که روی اورا باکرجی پل متحرك ساخته بودند یکی یکی کالسکه هارا رد کرده ازشاه اغاجی که گذشتیم رسیدیم بدهی که موسوم بود به دیلی درانجاهم جمعیت زیادی بودند آمدیم تارسیدیم به لنکران ازرودخانه که گذشتیم وزیردربار عرض کرد نگاه کنید بدیواریکه ازآدم کشیده شده واقعاً طوری جمعیت بود که مثل دیوار بود تمام لباسهای انها سفید بودوقرمز درتوی چمن مثل گل متحرك حرکت می کردند آمدیم درخانهٔ بطربیك اوف خانهٔ خیلی خوبی بود پیاده شدیم منزل کردیم شیل ازانزلی تااستارارا اینها ازحاجی میرزا حسین خان سپهسالار مرحوم اجاره کرده بودند بعداز ورود لنکران موزیك وسرباز گار حاضر بودند احوالپرسی کردیم هورا کشیدند بعددفیله کرده ازجلو ما گذشتند آمدیم بالا تمام مهماندارها آمدند تابالا ومرخص شدند چائی خوردیم امشب هم کشیك میرآخوراست ومشت میزد شام خورده خوابیدیم "

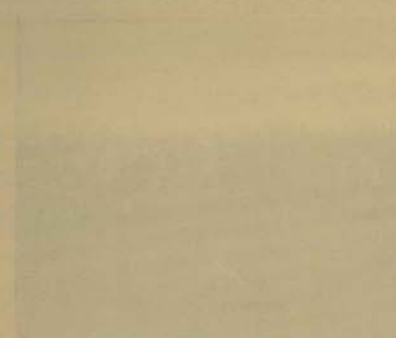
§—«()§(سه‌شنبه بیست وهفتم محرم)§()»—§

صبح ازخواب بیدارشده نماز خواندیم دوباره خوابیدیم درساعت هشت ازخواب بیدار شدیم چائی خوردیم دعاهامان راخواندیم بعدوزیردربار شرفیاب شدقدری صحبت کردیم بعدنهار خورده خوابیدیم نیم ساعت بظهر مانده حرکت فرمودیم بازجمعیت زیادی بودندهشت فرسنگ امروز بایدراه برویم جناب اشرف اتابك اعظم ووزیر دربار باما درکالسکه بودند مشغول خواندن کتاب تاریخ احوالات منصور دوانقی بودیم آمدیم تارسیدیم بچهار فرسنگی که موسوم بقزل اغاج است چائی خورده نماز خوانده بعدحرکت کردیم جمعی اززن ومردانها باصدا آوازمیخواندند که مثل یك دسته موزیك بنظر می آمد دربین راه جزیرهٔ بنظر آمد موسوم بساری چهار فرسنگ دوراین جزیره است









ازدور خیلی مصفا بود بعدازحرکت ازقزل اغاج سوار کالسکه شده امیر بهادر جنك و امیر آخور را در کالسکه نشانده مشغول صحبت بودیم آمدیم منزل بازدر جلوما سرباز گار دودستهٔ موزیك حاضر بودند احوال پرسی فرمودیم دفیله کردند بعد آمدیم توی اطاق چائی خوردیم این خانه مال سربازهای ایجابود اپار تمان خوبی بود بعدازشام خوردن قدری روزنامه خواندیم بعد وزیر دربار اصرار کرد برای خستگی راه بخوابیم بطوری خسته بودیم که بدبختانه روضه را فراموش کردیم امشب الحمدلله خیلی خوب خوابیدیم ٭

§—((چهارشنبه بیست وهشتم محرم))—§

از خواب بیدار شده نماز خواندیم بعداز صرف چائی حرکت کردیم بعداز طی دهورس مردابی بود که قریب یك فرسنگ بود موزیك قزاق هم در کنار مرداب حاضر بودند بعداز سوار شدن انها هم سوار کرجی علیحده شده مشغول خواندن وزدن موزیك شدند اشخاصی که در کرجی ما بودند جناب اشرف اتابك اعظم وزیر دربار امیر بهادر جنك امین حضرت امیر آخور آقاسید حسین عین السلطان بصیر السلطنه میرزا حسین خان پسر وزیر دربار گوی تپه واقعاً گوی تپه است در تمام این راه یك وجب زمین خالی نیست و همه پر است از گلهای رنگارنگ قریب نیم فرسنگ توی گلزار آمدیم یك چیزی دیدیم مثل گل پیچك بود باقلای صحرائی نامیده می شود سپردیم قدری تخم اورا گرفته بیاورند دو فرسنگ هم گل رازیانهٔ صحرائی بود بعداز بیرون آمدن مرداب که همه سوار کالسکه شدند راندیم قدری که آمدیم نهار خوردیم بعداز نهار بازسوار شدیم آمدیم تارسیدیم برودخانهٔ کر که عمق اینجا یازده ذرع بود دو بارکاس حاضر کرده بودند سوار شده بعداز پنج دقیقه پیاده شده جمعی از مسلمان و فرنگی تجار زن و مرد بودند موزیکان و قزاق هم حاضر بود ماهی آزادی آورده بودند که قریب بیست من می شد بعداز احوال پرسی از انها دفیله کردند ماهم رفتیم توی اطاق چائی خورده بعداز نماز مغرب وعشا شام خورده روضه خواندند و خوابیدیم ٭

٭)—((پنجشنبهٔ بیست ونهم محرم))—(٭

صبح برخاسته نماز خواندیم دعاهای معمولی را خوانده لباس پوشیده چائی خورده نوکرها آمدند قدری صحبت فرمودیم اگرچه دیشب نخوابیدیم ولی الحمدلله حالم خیلی خوب است بعد نهار خورده بعد از نهار نماز خوانده قدری خوابیدیم یکساعت بعد ازظهر حرکت کردیم باز جمعیت زیادی از مسلمان و فرنگی مرد وزن بودند سوار کالسکه شده جناب اشرف اتابك اعظم و وزیر دربار هم باما بودند یك ورس که دور شدیم بدهی رسیدیم در آنجا پیاده شده قدری استراحت کردیم بعد سوار شده آمدیم امیر بهادر جنگ و شمس الملك همراه ما بودند رودخانهٔ کر در دست چپ بود و چندین مرداب تشکیل داده بود و تمام راماربیچ میامد ازقراری که عرض کردند بیست و دو ذرع عمق رودخانه است من همچه تصور میکردم ارس و کر شکل مثلثی تشکیل میدهند زیر سالیان که از سالیان رد شده داخل هم میشوند ولکن ازقراریکه تحقیق شد درزیر بازار قرادنی که در مغان است آنجاهم داخل میشوند

—((تومیایند))—



(سان قزاق در حضور مبارك)



(در سالیان برداشته شد)



((عبور از مرداب))

ومیاینداین مرداب‌هارا تشکیل میدهندو داخل دریا میشوند کندکتری هم همراه مابودکه‌سفراول‌مقان‌همراه‌ما بوده‌کهازآنوقت تاحال تقریباً بیست وهشت سال‌میشودشکارهائیکه آنوقت کرده‌بودیم عرض میکرد زنی نزدیک‌منزل آمدپول خواست اسب قزاق تنه زد ضعیفه افتاد زیرچرخ کالسکه ازتفضلات الهی واتفاقات آسمانی هیچ عیب نکرد پولی‌هم باوداده شد ورفت کالسکه‌چی‌ما سیدبود شال‌سبزی بسته بود عریضهٔ عرض کرده‌بود درباب استخلاص خودش وبرادرش که روسهامیخواهند برای گفتگوئی که باکسی دارد آنهارا حبس کنند دادیم بجناب اشرف اتابک اعظم که بجای لازم اظهار کند وخلاصی آنهارا بخواهد آمدیم تامنزل پنجاه ودوورس بود این پنجاه ودوورس را تامنزل چهارساعت ونیم آمدیم تارسیدیم باغجه قبول (صح قبول) دریاچه‌هم دارد اسمش اغجه قبول‌است‌این استاسیون را هم بهمان اسم مینامند آمدیم به ترن که حاضربود دم ترن دستهٔ گارد ایستاده بود ازجلوانها گذشتیم دستهٔ موزیك داشتند ودفیله کردند . امدیم توی ترن این همان ترن‌است که بیست وچهارماه قبل دیده بودیم بهمان‌حال که دیده بودیم خیلی خوشوقت شدیم که الحمدالله بسلامتی بازباینجا آمده دراین ترن نشسته بفرنگستان میرویم‌و خیلی خوشحال بودیم ازاینکه نوکرهائیکه ازراه دریا به بادکوبه رفته بودند انشاالله فردا بسلامت انهارا ملاقات خواهیم کرد . تلگرافی‌هم ورودبسرحد روسیه باعلیحضرت امپراطورنموده جواب محبت آمیزی‌داده بودند که سؤال وجواب عینادرج میشود * باعلیحضرت امپراطور کل ممالك روسیه پذیرائی‌کامل ومحبت آمیزی که درهنگام ورودمن باساراسرحد دولت وسیعه آن‌اعلیحضرت امپراطوری شد بریادگاری‌های گرانبهائیکه ازسفرسابق روسیه دارم افزود . و باکمال اشتیاق بسیار تشکر خودرا تقدیم مینمایم خواهشمندم آن اعلیحضرت ادعیهٔ خالصانهٔ مرادرسلامت وخوشی قبول فرموده بعلیا حضرتین امپراطریسها نیزمرحمت فرموده ابلاغ فرمائید ((مظفرالدین))

جواب باعلیحضرت‌شاهنشاه ایران . از امتنانیکه اعلیحضرت همایونی التفات فرموده‌در هنگام ورود بسرحد دولت من اظهار فرموده بودید من واعلیحضرت امپراطریسها کمال امتنان وتشکرراحاصل کردیم ادعیهٔ خالصانهٔ خودرادربی‌خطربودن اعلیحضرت همایونی ورفع نقاهت مزاج بکلی تقدیم میکنم (نیکلا) خلاصه رفتیم توی ترن شام خورده و حکم کردیم ترن رابقدر پنجاه قدمی بردند از وقتیکه رفتیم توی واگن صدای سوت‌لکمتیف بود تاصبح که نمیگذاشت درست بخوابیم

—《(جمعهٔ سلخ محرم)》—

صبح از خواب بیدارشدیم نیم ساعت بطلوع آفتاب مانده ترن حرکت کرد برخواستیم سروروممان‌را شستیم‌و قرآن خواندیم قدری دعاهامان را خواندیم‌چائی خوردیم حاجب‌الدوله وموثق‌الملك ازبادکوبه آمده‌بودندبحضور‌آمدند‌ازانها‌احوال‌نوکرها که‌درتلاطم دریا گیرافتاده‌بودندتحقیق کردیم تفصیل عجیب وغریبی





نقل کردند بعد جناب اشرف اتابك اعظم بحضور امد با اتابك اعظم هم قدری صحبت کردیم ما رفتیم باطاق اتابك اعظم همه جا امدیم تا داخل کار راه اهن بادکوبه شدیم یکساعت و نیم بظهر مانده وارد شدیم چه شهر بادکوبهٔ که در این دو ساله دو مقابل اباد شده پیاده شدیم درشگه حاضر بود سوار شدیم امدیم در خانهٔ طومانیانس ها که منزل ما است دم در صاحبمنصبها موزیك دستهٔ گارد حاضر بودند اظهار مرحمت بانها فرمودیم دم در سیف السلطان را دیدیم ایستاده بود صدق الدوله را دیدم خیلی ضعیف بوده موثق الدوله و فخر الملك و سایرین را هم دیدیم در عمارت بودند از موثق الدوله خیلی تعریف میکردند خلاصه آمدیم بالا صاحب منصب زیادی هم بالا بودند فرزیه نایب الحکومه پرنس کالاسیف فرمانفرمای قفقاز هم که از جانب او آمده بود در گار بحضور رسید و توی کالسگهٔ ما نشسته بود تا منزل آمدیم بالا نهار خوردیم خوابیدیم بعد برخاستیم جناب اشرف اتابك اعظم کاغذ زیادی از اسلامبول وغیره آورده بود خواندیم تلگراف و کاغذ زیادی خواندیم و نوشتیم شب هم با فخر الملك و سیف السلطان و صدق الدوله صحبت میکردیم ظهیر الدوله با پسرش دیده شدند که میرود بما زندران امین همایون با پسرش دیده شدند که از تبریز آمده اند (*)

••()—•—(( )•§•(شنبه غرهٔ صفر المظفر)•§•))—•—()••

صبح از خواب برخاستیم نماز خواندیم امشب کشیك ناصر همایون و مؤید خلوت بود شب را هم الحمدلله خیلی خوب خوابیدیم بعد از نماز باز هم قدری خوابیدیم بعد برخاستیم حمامی در این عمارت تومانیانسهاهست رفتیم لخت شدیم چون خیلی سرد بود دوباره رخت پوشیدیم و کالسگه خواستیم سوار شدیم رفتیم بحمام قاستازی حمام بسیار خوبیست مثل حمام کنترکسویل دالانی دارد جنبین ان اطاقها است که در ان اطاقها لخت می شوند آب سرد و گرم و دوش همه چیز دارد لخت شدیم خاصه خان بود سر و تن شوری بعمل آمد وقتی حمام رفتیم امیر بهادر جنگ و حاجب الدوله همراه ما بودند یکی را دیدیم که بنظر مان خیلی آشنا آمد و خیلی اسباب تعجب شد که او اینجا چه میکند درست که نگاه کردیم دیدیم ان پست آمدیم منزل فخر الملك حاجی فتح الملك پسر حاجی ظفر الملك که برادر زادهٔ فخر الملك است بحضور آورد که از اسلامبول آمده کردستان میرود اظهار مرحمت باو فرمودیم بعد آمدیم توی اطاق جناب اشرف اتابك اعظم طالبف را بحضور آورد بعد علمای شیعه که برای شرفیابی آمده بودند شرفیاب شدند بانها هم اظهار مرحمت فرمودیم بعد کشیش ارامنه بحضور آمد سفارش ارامنهٔ آذربایجان وغیره را نمود ما هم اطمینان دادیم که کمال مرحمت را در بارهٔ انها خواهیم فرمود که از هر بابت آسوده باشند بعد تجار شرفیاب شدند جائی که در باطوم بعمل آورده اند آوردند دیدیم . زرگرها آمدند نان و نمکی آورده بودند بهمه اظهار التفات فرمودیم رفتند . بعد نهاری خوردیم بعد از نهار تماشائی کردیم از بالاخانه فخر الملك و سیف السلطان را دیدیم که توی درشگه نشسته بودند می آمدند و با هم حرف می زدند بعد خانوادهٔ تومانیانس ها شرفیاب شدند سه برادر هستند داماد و برادر زاده و فامیل شان همه بودند بانها هم

اظهار مرحمت فرمودیم یك خلیفه از تفلیس آمده بود که جنك میزد رفتیم تماشا کردیم

در آن اطاق دیگر لب ودهن خوبی داشت امّا خوش دماغ نبود کوچك ولاغر خوب جنك میزد قدری ساززد به ناصر همایون فرمودیم که بسیاوش خان بنویسد که او هم مشق جنك بکند ویاد بگیرد جنك زدن را . بیست وهفت هشت سال قبل ازاین خاطرمان میامد که درطهران یك نفر همین جنك را میزد امّا حالا فراموش کرده ایم که کی بود ازسه ساعت بغروب مانده هم یك جاه نفتی آتش گرفته بود همینطور میسوخت فخر الملك وسیف السلطان آمدند صحبت میکردیم فخر الملك یك طپانچهٔ رولور خوبی پیشکش کرد آقا سید حسین بصیر السلطنه ناصر همایون بودند بعد شام خوردیم سرشام وزیر دربار آمد عرض کرد یك شخصی است سازمیزند فرستادیم آمد سازی داشت شبیه ویلن بی دسته امّا اسمش مثل تار بود هشت نه سیم داشت که پنج شش تای آن مثل تار پیانو کلفت بود اگر بنوای آواز ایرانی کسی بود میزد بدنبود امّا ازاین چیزی نفهمیدیم بعد ازشام هم فخر الملك وسیف السلطان بودند صحبت میکردیم آقا سید حسین روضه خواند خوابیدیم

((یکشنبهٔ دویم صفر المظفر))

دوساعت بعد ازظهر باید ازبادکوبه حرکت کنیم صبح ازخواب برخاستیم نماز کردیم دوباره خوابیدیم دیشب کشیك ناصر الممالك ومصدق الملك سقاباشی بود ازخواب بیدار شدیم بقدر نیم ساعتی مارا مشت ومال کردند بعد برخاستیم چائی خوردیم بعد ازصرف چائی دعاهامانرا خواندیم باروب دوشامبر آمدیم بیرون یك ارمنی دیدیم که تاامروز باین کثافت آدم ندیده بودیم یك ریشی داشت بقدر دووجب ژولیده شکل غریبی بود بعد آمدیم توی اطاق خودمان نوکرها یکی یکی آمدند موثق الملك آمد تفصیل چراغ حضرت رضا علیه السلم را عرض کرد پیغام دادیم بجناب اشرف اتابیك اعظم که قرار این کار وا بدهد بعد رفتیم باطاق اتابیك اعظم آنجا هم قدری صحبت کردیم حاجی باقر معاون التجار آمد تفصیل دیك چراغ الکتریسیتهٔ آستانهٔ حضرت رضا علیه السلم را عرض کرد ما هم اطلاعات خودمان را فرمودیم واین دیك حالیه راهم رد و قرار دادیم که اگر دیکی که میخریم گاهی ازکار بیفتد این کمك وذخیره باشد بعد حاجی حسین آقا امین الضرب را خاستیم وصورت آن دیکی که خودش خریده برای کارخانهٔ نقادی صورت آنرا بدهد بحاجی باقر تا ازروی آن خریداری نماید مخارج چراغ راهم قرار دادیم ازصرف جیب خودمان بدهیم بعد آمدیم اطاقی که میانهٔ اطاق ما واطاق اتابیك اعظم بود دکتر لندی ودکتر ادکاك آمدند با آنها هم قدری صحبت فرمودیم بعد رفتیم باطاق خودمان بعد آمدیم . موثق الدوله عرض کرد فامیل تومانیانس با زنانه شان حاضرند میخواهند شرفیاب شوند رفتیم توی اطاق آمدند شرفیاب شدند . باهمهٔ آنها اظهار التفات وتفقد فرموده ترکی هم بلد بودند مشغول ترکی حرف زدن شدیم . باکمال فصاحت تکلم میکردند . بعد آمدیم باطاق خودمان نهاری خوردیم دوساعت بعد



(دورنمای شهر بادکوبه)



در گار راه آهن برداشته شد





(عکس یکی از استاسیونهای روسیه است)

ازظهر حرکت فرمودیم . اجلال السلطنه معتمد خاقان ومؤتمن حضور آمدند مرخص شدند ورفتند بمشهد مقدس . عمل شریعتمدار سبزوار وراهم بامین همایون سپردیم تمام نماید . جنرال (فرزه) که ازجانب پرنس کالیتین آمده بود بحضور آمد یک انفیه دان مرصع باو مرحمت فرمودیم وخیلی اظهار رضامندی فرمودیم از مهمانداری جنرال نیکلایف . بعد ازآن اجزا شهر از تجار ایرانی وارمنی وقونسولها وغیره آمدند انهاراهم دیدیم سوار کالسکه شدیم دوطرف کوچه مردها وزنها ایستاده بودند . تقریباً میتوان گفت صد وپنجاه هزار نفر جمعیت بود آمدیم تا بکنار راه آهن یکدسته قزاق ایستاده بود پیاده ازجلو انها رفتیم . بعد آمدیم توی واگن موزیک زدند . جنرال فرزه تایک استاسیون همراه بود ازانجائیکه راه دوشعبه میشد یکی بطرف تفلیس و یکی میرفت بدربند مرخص شد ورفت وماهم میرویم بسمت دربند دریاهم ازانزلی باینطرف همه جا دست راست است آمدیم تاغروب شد . دراستاسیون قاچیز شام خوردیم دربین شام یکنفر رادیدیم فریاد غریبی میکرد که مرا گرفتند اول خیال کردیم که چه باشد . بعد فرستادیم تحقیق کردند معلوم شد یکنفر روسی مست کرده میان جمعیت فشارش داده بودند فریاد کرده بود گرفته بردند . چون امشب قدری کسل بودیم شام نخوردیم رفتیم اطاق خواب روی کارت پستال همین استاسیون که شام خورده شد برای خازن اقدس دستخطی نوشتیم . بعد آمدند عرض کردند حاکم بادکوبه میخواهد مرخص شود باجناب اشرف اتابک اعظم شرفیاب شد وقتی شرفیاب شد که ترن راه افتاد اظهار مرحمت فرمودیم مرخص شده رفت . فخر الملک وسیف السلطان پیش ما بودند صحبت میکردیم اقاسید حسین روضه خواند . حالا که فخر الملک این روزنامه را می نویسد ماه بشکل خیلی قشنگی است پشت جنگل غروب میکند که هیچ نقاشی نمیتواند این قشنگی پرده نقاشی بسازد مگردست قدرت الهی که اینطور نقاشی درآسمان کرده است . دراینوقت بیک استاسیون رسیدیم که درسنهٔ ۱۳۱۸ از اینجا که میگذشتیم خاطرمان آمد وازایام گذشته صحبت میکردیم وبعد خوابیدیم

(دوشنبهٔ سیم صفر المظفر)

دیشب ازشهر دربند گذشتیم . در دربند من بیدار بودم . شنیدی بود شیخ الاسلام دربند پنجاه منات انعام باو مرحمت فرمودیم ازپطروسکی هم دیشب گذشتیم امّا ما خواب بودیم . دیشب کشیک بصیر السلطنه بود وتاصبح مشت میزد این شهر دربند را در سفر اول روز دیده بودیم یعنی طلوع صبح بود گذشتیم خلاصه دیشب راکم خوابیدیم نزدیک های صبح بود که خوابم برد دوساعت ازدسته اروپائی گذشته ازخواب بیدار شدیم چائی خورده دعاهامان را خواندیم قدری قرآن مجید تلاوت نمودیم موثق الدوله وحاجب الدوله آمدند بحضور امیر بهادر جنگ هم بود قدری با آنها صحبت کردیم وصحرا را تماشا میکردیم شهرو دهات واستاسیونهائیکه سرراه بود واسامی آنها بعد نوشته خواهد شد انشاءالله میگذشتیم رودخانه بود جنگل بود من جمله جنگلی بنظر آمد درکنار جنگل خرگوشی دیدیم که از

خرگوشهای طهران سیاه‌تر بود مثل خرگوشیکه در رشت دیده بودیم ، اطراف راه جنگل کوههای دور هم که نمایان بود همه جنگل اما هوا ابر بود و درست کوه ها نمایان نبود کوه قفقاز طرف دست چپ از دور پیدا بود بعد مه طوری گرفت که دیگر هیچ پیدا نبود ، بعد آمدیم توی واگن‌ها گردش کردیم جناب اشرف اتابک اعظم بود وزیر دربار بود آمدیم تا رسیدیم دم اطاق فخرالملك یکدفعه فخرالملك غفلتاً در اطاقش را باز کرد خورد بدست اتابک اعظم اتابک تعجب کرد بعد رفتیم باطاق فخرالملك قدری صحبت کردیم کیسهٔ خاك تیم فخرالملك آنجا بود قدری شوخی کردیم ، سیف السلطان هم امروز ناخوش بود احوالی نداشت ، خلاصه تماشا میکردیم همه جا سبزه بود و آب و درخت و علف در صحرا مادیان گاو گوسفند خوك قاز اردك میچریدند میامدیم بعضی جاها اطراف راه آهن بود که سرازیری تندی داشت جای محمودخان و عیسی خان را خالی کردیم که محمودخان را غلط بدهیم آمدیم تا رسیدیم باستاسیونی که باید نهار بخوریم قزاق موزیك دستهٔ گارد حاکم شهر صاحب منصبان ایستاده بودند موزیك زدند احوال پرسی کردیم بعد نهار خوردیم تساخانم نهاری پلو و چلو وغیره برای ما فرستاده بود بعد از نهار قدری استراحت کردیم از خواب تازه برخواسته بودیم که باز باستاسیون دیگر رسیدیم باز موزیك و گارد حاضر بود موزیك زدند گذشتیم همینطور میامدیم یك مردکهٔ کوتاه قدی دیده شد خیلی کوچك بود از عیسی خان کوچکتر ریش بلندی داشت خیلی بامزه بود آمدیم از چند رود خانه گذشتیم نزدیك غروب ساعت شش فرنگی باستاسیون شهری رسیدیم که برای شام ترن یکساعت ایستاد حاکم شهر و دستهٔ موزیك و رئیس وغیره بودند ، این شهر بیست و هشت هزار سکنه دارد ، دو باطری توپ ، و دو هزار نفر قزاق ساخلوی دارد بعد شام خوردیم بعد از شام روضه خوانده شد و خوابیدیم ✽

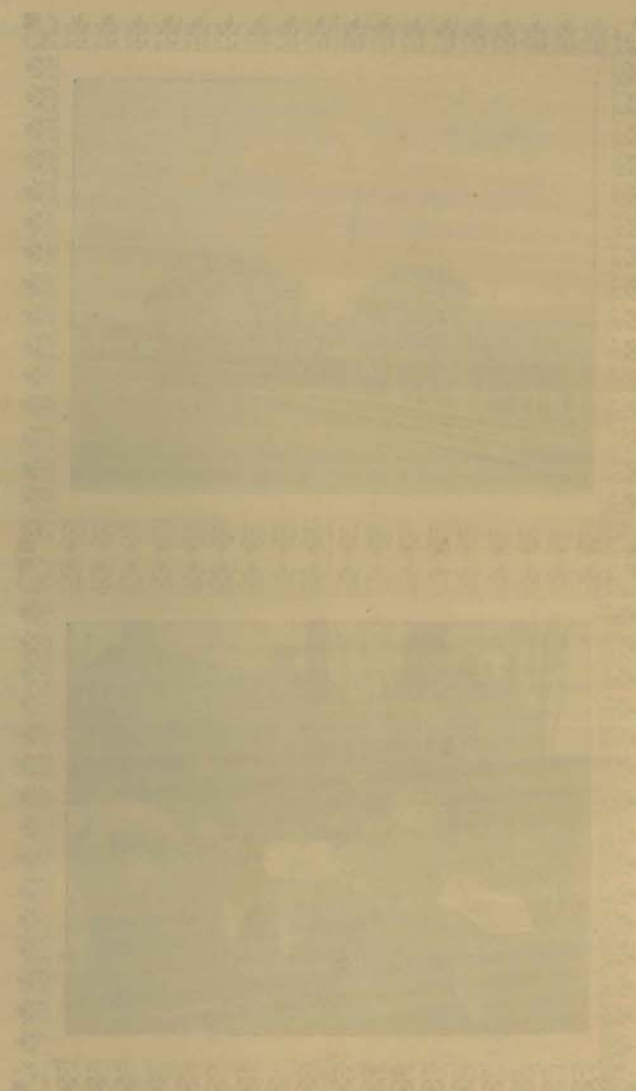
(✽ اشخاصیکه با ما بفرنگستان میایند اسامی آنها از اینقرار است ✽)

جناب اشرف اتابك اعظم ، وزیر دربار ، موثق الدوله ، امیر بهادر جنگ ، فخرالملك ، حاجب الدوله ، موثق الملك ، سیف السلطان ، ندیم السلطان ، آقا سید حسین ، بصیر السلطنه ، صدق الدوله ، امین حضرت وکیل الدوله ، مهندس الممالك ، شمس الملك ، عین السلطان ، خازن السلطان ، ناصر الممالك ، میرزا ابراهیم خان عکاسباشی ، ناصر همایون ، میرزا حسن خان پسر وزیر امور خارجه ، دکتر ادکاك ، دکتر لندی مؤید خلوت ، مصدق الملك سقاباشی ، مراد خان فراشخلوت ، مهدی خان و اسمعیل خان فراشخلوت ابراهیم خان آبدار ، وثوق حضور ، حسن خان رخت دار (✽)

(سه‌شنبه چهارم صفرالمظفر)

صبح از خواب برخاستیم نماز کردیم دوباره خوابیدیم بعد برخاستیم حساب کردیم نه ساعت خوابیده بودیم دعا خواندیم چائی خوردیم صحرا را تماشا میکردیم انواع مرغابی در صحرا میچریدند هنوز از دشت قبچاق بیرون

(رفته)



رفته‌ایم جناب اشرف اتابک اعظم آمدند صحبت میکردیم یک گرازی دیدیم سر راه خوابیده بود بعین محمودخان قدری چاق و گنده بود که نمیتوانست حرکت کند با گوساله گاو یکساله من اشتباه کردم ، قدری که آمدیم به صحرائی رسیدیم که تمام شقایق بود بقدر پنج دقیقه با راه آهن از میان گل شقایق میگذشتیم امیر بهادر جنگ نیامده بود پرسیدیم کجااست گفتند کسالت دارد منزل خودش مانده است امروز نهار را باید در گار شهر رستف بخوریم این دفعهٔ سیم است که ما از شهر رستف می گذریم و هر سه مرتبه در اینجا نهار و شام میخوردیم آمدیم تا رسیدیم برودخانهٔ دن پل آهنی روی این رودخانه است که سه پل است تقریباً پنج شش دقیقه طول کشید تا با راه آهن از روی این پل گذشتیم از قراریکه عرض کردند هزار ذرع طول پل است بصیر السلطنه از ترس چشمهایش را گرفته بود و نگاه نمیکرد و ما تماشا می کردیم موثق الدوله هم حدیث کسا میخواند شهر رستف از دور کنار رودخانهٔ دن دور نمایش بعین مثل اسلامبول بود دستهٔ موزیک و حاکم شهر و صاحبمنصبان نظامی همه حاضر بودند موزیک زدند پیاده شدیم از جلو آنها گذشتیم حاکم شهر نان و نمک آورده بود بعد رفتیم توی واگن همراهان هم رفتند توی گار نهار خوردند امیر بهادر جنگ وسیف السلطان رفته بودند شهر وقتی برگشتند قدری دیر شد بقدر پنج دقیقه راه آهن معطل شد تا آنها رسیدند بعد آمدیم بطور قهقرا برگشتیم همه جا از کنار رودخانهٔ دن آمدیم تا بدریای آزف رسیدیم که شهر طغان رق کنار آزف بود جناب اشرف اتابک اعظم مهندس الممالک پیش ما بودند نقشه را آوردند تماشا می کردیم بعد خوابمان گرفت آمدیم دراز کشیدیم در این بین رسیدیم بگار طغان رق بلند شدیم و رخت پوشیدیم آمدیم پائین حاکم و صاحبمنصبان نظامی و غیره بودند معرفی شدند بعد آمدیم بالا ترن حرکت کرد باستاسیون اول که رسیدیم ترن بیست دقیقه ایستاد پیاده شدیم باغی بود گردش کردیم اقاقیای زرد دیدیم بچهای صاحب باغ آمدند ژیمناستیک بازی کردند خیلی لاغر و ضعیف بودند بصیر السلطنه آمد چوبی بود مال ژیمناستیک گفتیم بصیر السلطنه برود روی چوب چوب را گرفت و رفت بالا بازی کرد خیلی بامزه بود پیاده قدری گردش کردیم لیمونات خوردیم بعد آمدیم به ترن اتابک اعظم وزیر دربار فخر الملک سیف السلطان وکیل الدوله ناصر همایون بودند عکس انداختیم از صاحب خانه بعضی تحقیقات فرمودیم معلوم شد امسال در اینجاها باران کم آمده است الحمدلله از هر جهت خوش میگذرد بعد ترن حرکت کرد آمدیم اطراف راه جنگل دیده می شود بلبل ها می خواندند خیلی صفا دارد نزدیک غروب در استاسیون خارسیسکی شام خوردیم بعد از شام نماز کردیم آقا سید حسین روضه خواند فخر الملک وسیف السلطان امیر بهادر جنگ وکیل الدوله صدق الدوله بودند از کارخانهٔ آهن آب دنی زیادی گذشتیم حالا که بفخر الملک این روزنامه را می فرمائیم می نویسد سه ساعت از شب گذشته است اغلب بگارها میرسیم که تماماً چراغ الکتریک است تماشا میکنیم و صحبت می کنیم بعد خوابیدیم در گاریکه نهار خوردیم زنی دیده شد چشم و ابرو سیاه معرفی کردند حالا که باستاسیون رسیده‌ایم و باید شام بخوریم شوهرش تلگرافی کرده است که

خیلی بامزه است و عیناً درج می شود . از طغانرق باستاسیون خارسیسک بمعاون رئیس راه در گار بوده‌اند دختر تو عوالف شاه رسیدند این خانمها کی‌ها هستند کسی که همراه بود مرا نمی شناخت بجنرال مترجم بگو که این خانم چشم و ابرو سیاه من بود با دختر رئیس دیوانخانهٔ کاخانوسکی پرسیده بود که مقصود از من کیست گفته بود زن من خیلی تلگراف خنده‌دار بامزه است ٭

چهارشنبه پنجم صفر

صبح از خواب برخاستیم نماز خواندیم و دوباره خوابیدیم بعد از خواب برخاستیم کشیک شمس الملک و محمدخان بود چائی خوردیم لباس پوشیدیم معلوم شد دیشب از پلهای متعدد گذشته ایم اما ما خواب بودیم بعد جناب اشرف اتابک اعظم آمد قدری صحبت کردیم از چه جاهای باصفا و چه شکوفه‌های قشنگ میگذشتیم که هر قدر تعریف نوشته شود کم است از روی چند پلی هم گذشتیم ولی کوچک بودند این پل‌ها که رد میشویم اغلب مرداب است که از رودخانه‌ها آب سوا شده تشکیل مردابی داده است در اغلب استاسیون‌ها که اسامی آنها نوشته خواهد شد ترن می ایستاد و آبگیری میکرد و عکس میانداختیم و باز راه می افتادیم اغلب را توی واگن فخر الملک برای ما کتاب میخواند احوالات حضرت سید سجاد علیه السلام و جنگ های شبیب شیبانی با حجاج را بعرض میرساند بعد باستاسیونی رسیدیم نهار خوردیم هوا رعد و برق شدیدی کرد باران و تگرگ زیادی بارید ما هم خوابیدیم بعد از آن برخاستیم قدری صحبت کردیم چه زمینها همه سبز و خرم درختها پر از شکوفهٔ بزرگ و کوچک دهات زیادی هم سر راه بود هر کدام صفای غریبی حالا اواخر ثور است و مثل بیست روز از عید گذشتهٔ طهران است آنجاها تبریز تقریباً ده روز و تا طهران چهل روز تفاوت هوا دارد درختهای بزرگ زیادی هم دیدیم که برگ نداشت گویا خشک شده بود رسیدیم باستاسیونی که باید شام بخوریم در این استاسیون یکساعت تقریباً باید توقف کنیم جنرال درگومیرف با صاحبمنصبان نظامی حاضر بودند آمدند توی واگن بحضور رسیدند احوالپرسی کردیم خیلی جنرال مسن محترمی است در سفر اول فرنگستان نشان تمثال خودمان را باین جنرال داده بودیم انداخته بود کلیلی بلکار در اهم دیدیم خیلی خوشم آمد یاد سفر پیرارسال خودمان افتادیم بعد از واگن آمدیم پائین باغ بسیار خوبی بود گردش کردیم حوض و فواره قشنگی داشت زن و مرد زیادی بودند آمدیم تا رسیدیم به تالاری که ارکست و موزیک میزدند ایستادیم موزیک زدند بعد همینطور گردش کنان آمدیم دختره بود کارت پستال و سر قلم از او خریدیم آمدیم توی باغ درختهای کوچک قشنگی داشت درختهای اولاس و غیره بود موثق الملک ، سیف السلطان و غیره بودند آمدیم توی واگن شام خوردیم همراهان هم با اتابک اعظم در استاسیون شام خوردند بعد ترن حرکت کرد حالا دو ساعت از شب گذشته ماهتاب افتاده زمین مثل مورد سبز فخر الملک و امیر بهادر جنگ حاضرند صحبت میکنیم هوا قدری سرد است که آدم مشمئز میشود بصیر السلطنه هم ایستاده است

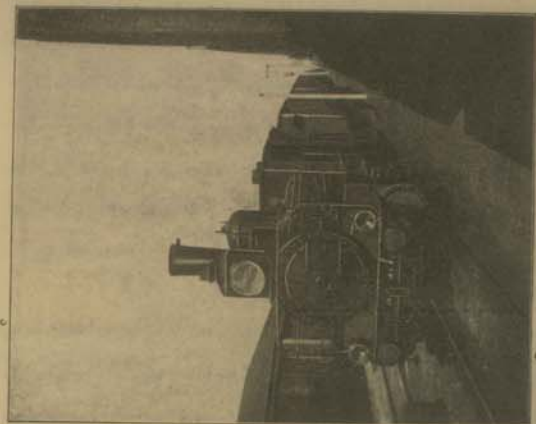
((پنجشنبه ششم صفر))

صبح از خواب بر خاستیم الحمدلله احوالمان خیلی خوب است امیربهادرجنك آمد صحبت میکردیم خواستیم بگوئیم جناب اشرف اتابك اعظم را صدا کنند بیاید که یکدفعه دیدیم خود اتابك اعظم آمد فرمودیم منی القلب یهدی الی القلب همین بود که حالا میخواستیم بگوئیم شمارا صدا کنند بیائید خودتان آمدید با اتابك اعظم همینطور صحبت میکردیم و میامدیم فخرالملك آمد مخصوصاً فرمایشی فرمودیم بفخرالملك یادداشت کند وضع صحرا را که پراز گل بود تمام صحرا چمن سبز و خرم گل های زرد رنگ خیلی خیلی باصفا بود جنرال نیکلایف مهماندار را هم خواستیم آمد توی واگن یك انفیه دان مرصع باو مرحمت فرمودیم دو انگشتر الماس هم به کاخانوسکی التفات فرمودیم یکی برای خودش یکی برای خانمش آمدیم تا یك استاسیون به ولاجکی مانده جمعیت زیادی بودند میامدیم همه جا گل بود وگاه مرداب ها بود که دریاچه ها تشکیل داده بودند دور دریاچه ها پر از گل های زرد بود اغلب جاها هم جنگل دستی وطبیعی بود آمدیم تا رسیدیم به پست ولاجکی آنجا هم جنرال (دراکومیرف) آمده حاضر بود . این ایالت از نظامی وقلمی تمام سپردهٔ اواست . سیصد هزار قشون در ادارهٔ اواست . پست ولاجکی قسمت پلونی روسی است . ولاجکی هم اسم رودخانه است که سرحد روس و اطریش است این خاك سرحد اطریش هم قسمت پولونی اطریش است . پای این جنرال (دراکومیرف) را گلولهٔ توپ قدری برده است . نشان سنت آندر وحمایل آبی از دولت روس دارد . صاحبمنصبان نظامی که دیروز همراه آورده بود امروزهم اینجا حاضر بودند . در گار هم دستهٔ موزیك و سرباز گارد حاضر بودند . پیاده شدیم موزیك زدند از جلو آنها گذشتیم . بعد دفیله کردند یك انگشتر الماس هم به جنرال مرحمت فرمودیم بعد آمدیم توی اطاق استاسیون روسها نهار خوردیم . بعد از نهار دوسه تلگراف بطهران نوشتیم . هوا همابر بود ومیبارید صدای رشیدی هم کرد یك قدری هم سرمان گیج رفت . بعد آمدیم به ترن اطریشها قوام السلطنه که آمده بود از وینه دیده شد . ترن امپراطور اطریش را برای ما حاضر کرده آورده است . احوال عضدالسلطنه ویمین السلطنه را پرسیدیم . ترن خوبی بود واگن های خوب داشت . جنرال مهماندار وسایر مهماندارها هم توی واگن ما ایستاده بودند حرکت کردیم تا یك استاسیون همراه بودند . بعد ترن ایستاد مرخص شده رفتند و ما آمدیم تا رسیدیم بیك استاسیون دیگری . یك گوسالهٔ را هم دیدیم اول خیال کردیم سگ است سفید وزردابلق بود از ترن رم کرده وزمین خورد قریب یکربع ساعت کله اش زمین بود پاهایش هوا رفته بود وهمینطور مانده بود . نمیدانستیم سگ است یا گوساله آخر بادوربین دوچشم نگاه کردیم دیدیم گوساله است . وزیر دربار وسیف السلطان هم پیش ما بودند . عصری رفتیم واگن جناب اشرف اتابك اعظم رضاخان قوام السلطنه آنجا بود صحبت کردیم کلیشه بود . بعد ندیم السلطان آمد قدری فرانسه خواندیم

کاغذهای میرزا ملکم خان نظام الدوله را هم اتابك اعظم آورده بود خواندیم قرار وفق ایطالیا را دادیم صحرا همینطور چمن وگل وجنگل است تماشا میکردیم . فخرالملك امیربهادرجنگ سیف السلطان موثق الملك آقاسید حسین وسایرین بودند صحبت میکردیم شب شد شام خوردیم روضه خواندند خوابیدیم

((اسامی استاسیون وشهرهائیکه ازبادکوبه تاولاجکی دیدیم ازاین قراراست))

Bacou	بادکوبه
Ka-chmas	قاچمز
Derbende	دربند
Petroskporte	پطروسك پورت
Grosni	گروزنی
Beslan	بسلان
Prokladmaya	پروکلادنایا
Nevinnaniska	نوینونیسکا
Armourir	آرموریر
Kavkaskaya	کاوکاسکایا
Tihorikaya	تیهوریکایا
Pavfavskaya	باف وسکایا
Krilavskaya	کریلوسکایا
Restoff	رستوف
Taganrog	طغان رق
Matveeff kurgan	ماتفیف کرکان
Kharzisk	خارزیسك
Zelannaya	زلانیا
Tchaplino	چاپلینو
Sinelnikova	سینل نیکوا
Ekaterinaslav	یقاتر یاسلاف
Verchnedneprovsk	ورخنزروسکی





(عکس سرحد غالیا و کوه‌های آلپ است)

Piatikhathi	پیاتیخاتی
Kalaleivka	قارالیوفقا
Znamenka	ازنامونقا
Kamenka	قامنقا
Zuetkowo	تسوتیسقوو
Korsun	قورسورا
Alschanetza	اولشانیا
Fastow	فاسیثوف
Kazatin	قازاتین
winnitya	وین‌نیتا
Proskurow	پروسقوروف
walatehisk	والاچیسك

جمعهٔ هفتم صفر

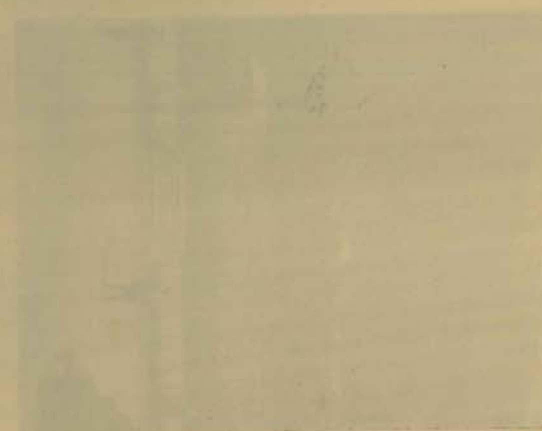
صبح از خواب بیدار شدیم از تفضلات خداوندی و از توجه خامس آل عبا علیه آلاف التحیة والثنا الحمدلله احوالم خیلی خوب است دعاهامان را خواندیم جناب اشرف اتابك اعظم را خواستیم و نشسته بودیم صحبت میکردیم پس از انکه صحبتمان تمام شد وزیر دربار فخرالملك سیف السلطان حاجب الدوله امیر بهادر جنك آمدند صحبت میکردیم و میامدیم یکخر گوشی که خیلی نزدیك شده بود دیدیم اگر تفنك کوچك حاضر بود زده بودیم دیشب هم ترن ایستاده بود و خوب خوابیدیم صبح سر آفتاب حرکت کردیم من حیث المجموع الحمدلله خوش گذشت ترن هم آرام میرود تقریباً ساعتی سی و پنج کیلومتر راه میرود اغلب از رودخانه‌های کوچك میگذریم طرفین راه غالباً درخت کاج و درخت گلابی‌های کوچك که تازه شکوفه کرده بود درخت سفیددار و سایر درختها هم دیده میشود همینطور در بین راه چون در واگن هستیم با نوکرها اغلب صحبت میکنیم و چون آدم متصل چیز تازه می بیند نمی تواند همه را ضبط کند و بنویسد من جمله گلهای زرد و سفید زیادی سر راه بود و خیلی باصفا بود آمدیم تا رسیدیم بشهر (کاراکوتی) بقدر دو ساعت در گار کاراکوتی ترن توقف کرد کارت پستال خریدیم و بطهران نوشته فرستادیم روزنامه خریدیم سه چهار نفر یهودی از ترن دیگر بیرون آمدند که بصیرالسلطنه ترسید و خندیدا از بس کثیف بودند از خندهٔ بصیرالسلطنه ماخنده‌مان گرفت از خندهٔ ما زن و مردهائی که ایستاده بودند خندیدند بعد از انجا هم رفتیم جاهای طبیعی گلها چه گلها هر قدر تعریف بنویسم کم است ندیم السلطان آمد قدری درس فرانسه خواندیم بعد شب شد آمدیم بگار

بزرگی رسیدیم اسمش گاراوبزك بود درگار پیاده شدیم قرق کرده رفتیم گردش کردیم قپانی بود که آدم رامیکشید مثلا اینطور که آدم میرود روی سکو مانندی که زیر قپان تعبیه کرده اند سه تا پول سیاه میاندازند توی سوراخی انوقت عقربکی دارد حرکت میکند وروی عددی که اوزان را نوشته اند میاستد ووزن آدم رامعین میکند ماخودمان را کشیدیم هشتادوپنج کیلوگرام بودیم که تقریباً یك کیلوگرام دویست مثقال است بیست وهفت من تبریز وزن ما میشود باسنگ هزار مثقال آذربایجان هفده من میشود جناب اشرف اتابك اعظم صدویازده کیلوگرام بود قوام السلطنه یکصدوسی کیلوگرام بود اغلب همراهان خودشان را کشیدند قدری ایستادیم وبعد آمدیم توی واگن آقاسید حسین روضه خواند حقیقتاً روضهٔ خیلی خوبی خواند که کمتر باخوبی روضه شنیده بودم جای آقای بحرینی خالی بود بطوری انها که نشسته بودند گریه کردند که گفتم آرام تر گریه کنید صدا آنان در گار شنیده نشود وبعد خوابیدیم

شنبه هشتم صفر

صبح زود از خواب بیدار شدیم نماز خواندیم ودوباره خوابیدیم دیشب بواسطهٔ تند رفتن ترن خواب‌مان نبرد خوابی بسرمان افتاده بود بعد یکحب خواب خوردیم وخوابمان برد صبح که از خواب بیدار شدیم الحمدلله احوالم خوب بود چائی خوردیم رفتیم سالون اطاق جناب اشرف اتابك اعظم دو سه تلگراف از طهران آمده بود خواندیم بعددعاهامانرا خواندیم وقدری صحبت کردیم دوساعت بظهر مانده بگار وین رسیدیم آقایان وشاگردان که آمده بودند درس بخوانند حاضر بودند دوساعت در گار توقف است عضدالسلطنه یمین السلطنه امین الملك محسن خان پسر جناب اشرف اتابك اعظم پسر وزیر نظام پسرهای وزیر بقایا پسر علاء الدوله پسر دکتر محمدخان بود آقاهار ابو سیدیم اظهار التفات فرمودیم بعدخواستیم برویم در شهر گردش کنیم کالسکه حاضر شد معاون الدوله دیده شد احتشام السلطنه بود بانها اظهار مرحمت فرمودیم بعد باجناب اشرف اتابك اعظم وعضد السلطنه ویمین السلطنه قدری صحبت کردیم وقدری در شهر گردش کردیم ودوباره آمدیم بگار بقدر یکساعت هم در گار معطل شدیم آقاهار اباز دیدیم وانعامی بانها مرحمت فرمودیم رفتیم به واگن ظهر ترن حرکت کرد قبل از اینکه بگار برسیم از روی رودخانهٔ دانوب گذشتیم هزاروسیصد ذرع عرض داشت وپل آهنی بزرگی روی او بسته اند که راه آهن از آنجا راه سرا بالا رفت بدامنهٔ کوه آلپ طرفین راه هم عمارت های ییلاقی است که ساخته اند آمدیم سرابالا کوه ها همه جنگل است کاجهای سیاه رنگ وکاجهای سبزرنگ مثل بید معلق درختهای میوه پر از شکوفهٔ آلوبالو وگلابی وغیره است آمدیم از تونل زیادی گذشتیم بقدر بیست تونل بود یك تونل هفت دقیقه طول کشید تا راه آهن گذشت راه همه جا از توی دره وبغلهای کوه میرود عمارت های تك تك ساخته اند باران هم متصل میارید ودرختها و سبزها را مصفا کرده بود آمدیم در حقیقت تا کلهٔ کوه آلپ که برف تازه باریده بود وسفید شده بود واز نزدیك دیده میشد آمدیم از کلهٔ کوه سرازیر شدیم اینطرف کوه رودخانهٔ پیدا شد کم کم آبش زیاد شد ورودخانهٔ بزرگی شد







این دورنمای ازدهام شهر ونیز است که بتماشا آمده‌اند در مقابل هوتلی که اعلیحضرت قدر قدرت اقدس همایونی
(ارواحنافداه منزل فرموده بودند بدست مبارك برداشته شد سنهٔ ۱۳۲۰)



(ورود اعلیحضرت قدر قدرت اقدس همایونی ارواحنافداه بشهر ونیز)

بقدر ده فرسنگ همه جا کنار راه همراه بود کارخانهای کاغذسازی و کارخانهای چوب بری بسیاری کنار رودخانه ساخته بودند که بزور آب احداث الکتریك میکند و کاغذ میسازد بعد چند جاهم رودخانه آبشار پیدا میکرد خیلی خیلی قشنگ بود بقدری باصفا بود اطراف راه که آدم نمیخواست چشمش را بردارد هی نگاه میکردیم تا شب شد شب را هم اغلب تماشا میکردیم مهتاب زده بود هزار و دویست و نود ذرع بالا آمده بودیم هوا هم خیلی سرد بود آنجاها که میرویم سنت خل است . با آنکه بجام روز از عید میگذرد مثل زمستان است درجه هفت درجه زیر صفر است بعد آقا سید حسین روضه خواند حالا هم دو سه ساعت از شب گذشته نشسته ایم صحبت میکنیم

((یکشنبهٔ نهم صفر))

دیشب تا صبح خوابمان نمیبرد سرم میرفت پائین پایم میرفت بالا یا بعکس عین السلطان و صدق الدوله و اسمعیل خان تا صبح بیچاره‌ها مشت میزدند و من خوابم نبرد مظنه نزدیك های صبح خوابم برد بعد برخاستم نماز کردم بعد از نماز باز یکقدری دراز کشیدم بعد از آنکه از خواب برخواستم باز سر بالا رفتیم همه جا از دیشب تا حالا ترن از نزدیك برف میگذرد و کوه آلپ است تمام جنگل است و شکوفها و درختهای کاج در کمرهای کوه بود که نه در باماغی نه در قره داغ هیچ جا همچه جائی بدیده بودیم مثل راه شاه قاسم قره داغ است که راه آهن کشیده‌اند امروز از بیست و پنج تونل گذشتیم کوچك و بزرگ . بعد سراز بر شدیم آمدیم پائین تا رسیدیم بسرحد ایطالیا آنجا یك استاسیون بود که صورت اعلیحضرت فرانسوا ژزف امپراطور اطریش را بارنگ ساخته بودند . این سرحد اطریش اسمش سنت خل است . سرحد ایطالیا اسمش بن طبا است . ترن هم خیلی اذیت میکرد و تکان میداد اقلا بیست سی آبشار دیدیم که هر کدام از صد ذرع و دویست ذرع آب میامد پائین . آمدیم تا بسرحد رسیدیم ترن ایستاد پیاده شدیم رفتیم توی گار جنرال و مهماندارهای ایطالیا با وزیر مختار ایطالیا که طهران بود و نظام الدوله ملکم خان وزیر مختار خودمان حاضر بودند اظهار التفات بانها فرمودیم . بعد از آنکه بارها را آوردند به ترن که از ایطالیا آورده بودند خودمان رفتیم توی ترن . بسیار ترن خوب و قشنگی است ساعتی چهل و پنج کیلومتر که قریب هشت و نه فرسنگ میشود بعضی از اوقات تا نجاه کیلومتر میرفت . از آنجا راه دیگر سراز بر میشد طرفین راه تمام درختهای میوه و درختها متصل بیکدیگر است . مثل باغ که غیر محدود باشد تقریباً سی فرسنگ در سی فرسنگ باغ بود تمام یکپارچه اقاقیای زرد اقاقیای سفید درختهای مارونی های بزرگ کلفت و بلند پر از گل خیلی خیلی باصفا بود بعضی جاها هم دور باغ ها دیوارها از گچ و آجر بود . از رود خانهٔ پلی گذشتیم سه دقیقه راه آهن از روی پل میگذشت نود و هفت چشمه داشت . آمدیم تا یك زبانهٔ بود بقدر نیم فرسنگ آمدیم توی دریا . بعد رسیدیم بکنار شهر ونیز پیاده شدیم دستهٔ موزیك بود زدند . صاحب منصبان نظامی وغیره که حاضر بودند معرفی شدند . لنگه‌های کوچك زیادی که بزبان ایطالیائی گندل میگویند حاضر کرده بودند سوار شدیم ما و جنرال مهماندار و وزیر دربار و امین

حضرت دریك لنگه نشستیم جناب اشرف اتابك اعظم ، ویك نفر ازمهماندارها ، ونظام الدوله ، وحاجب الدوله دریك گندل نشسته بودند امیربهادر جنگ هم بایکی ازجنرال اجودانها دریك لنگه نشسته بودند وجلورفتند همه نشستیم درگندلها دوطرف بغاز عمارتها بودکه دربالکن های آنها زن ومرد زیادی بودند درکنار بغازهم مردوزن زیادی ایستاده بودند ودست میزدند واظهار خوشحالی وبشاشت میکردند توی بغازهم چه کشتی های کوجك بخار وچه گندل وچه بارکاس بودکه مردوزن نشسته همه جاهمراه می آمدند آمدیم تادم هوتل مهمانخانهٔ رواپال دانیل که منزل ماست ازکشتی پیاده شدیم آمدیم منزل جائی خوردیم هوتل بسیارخوبی است اطاقهای خوب دارد یکقدری بافخرالملك وسایر صحبت فرمودیم هوا هم قدری بارید مردوزن زیادی پای عمارت ماجمع شده بودند موزیك هم میزدند ماهم انتظاری داشتیم بعد جناب اشرف اتابك اعظم آمد دوسه تلگراف آورده بود سه چهار تا کاغذهم خودمان بطهران نوشتیم تاچهارساعت ازشب گذشته بیداربودیم آقاسیدحسین روضهٔ خیلی خوبی خواند بعدوضو گرفتیم ودعاهامان راخواندیم خوابیدیم

دوشنبه دهم صفر

صبح ازخواب بیدار شدیم دیشب الحمدلله خوب خوابیدیم الحمدلله احوالمان خیلی خوب است امروز بناست دو سه کار بکنیم اول باید حمام برویم دویم اشخاصیکه اهل شهرهستند جنرال امیرال رئیس توپخانه که اسامی آنها بعد نوشته خواهد شد بحضور بیایند بعد باید برویم به پاله دژوکلیسای سن مارك . صبح کاغذ زیادی اول نوشتیم وکیل الدوله را خواستیم اوهم کاغذهائیکه فرمایش داده بودیم نوشته بود بحضور آورد بعد نهاری خوردیم بعدازنهار دو سه ساعت راحت فرمودیم و خوابیدیم بعد دکتر کاستانی آمد قدری صحبت کردیم باران هم متصل میبارد هوا هم صدا میکند اما حمام بسیار بدی بود رفتیم توی حمام لخت شدیم یك حوضی بود توی حوض نشستیم خود را شستیم آمدیم بیرون از حوض آب ریختیم سرمان غافل از اینکه از این اطاق آب میرود میریزد روی سر مردم ازحمام بیرون آمدیم عصری جنرال وسایرین بحضور آمدند اظهار التفات بانها فرمودیم باران همین طور می بارید کشتی کوجك بخاری حاضر کرده بودند میخواستیم سوار شویم برویم تماشای کشتی بزرگی که ازاطریش آمده بود تماشا کنیم باران فرصت نداد برویم کشتی را ببینیم رفتیم تماشای پاله دژ دژ رواسای قدیم شهر ونیز بوده اند هرقدر بخواهیم تعریف این پاله را بنویسیم ممکن نیست ونمی شود مثلاً یك پرده نقاشی بود که شکل قیامت را کشیده بودند هزار آدم دران پردهٔ نقاشی نقش کرده بودند این پرده را هم یك مرد پیر هشتاد ساله ساخته است تقریباً بیست وچهار ذرع طول این پرده است سقف اطاقها را طوری نقاشی کرده اند وطلاکاری کرده اند مثل انکه این طلاها را انجا نصب کرده اند وجسبانیده اند شش کرور فرنك قیمت این پرده است یك تالاری بود که تخمیناً چهار ذرع طول وبیست وچهار ذرع عرض داشت یك پرده نقاشی



دیگری بود که مأمورین ایران از جانب سلاطین صفویه باینجا آمده اند و هدایا آورده اند با یکی از دژها ملاقات کرده اند صورت آنهارا ساخته اند مأمورین ایرانی عمامه دارند پردهٔ خیلی بزرگ عالی است پرده های دیگر با نواع مختلف از حضرت عیسی است و بدار زدن حضرت عیسی و غیره و غیره پردهٔ بزرگی بود جنگ با عثمانیها است و صورت توپ هم ساخته بود . این عمارت را در چهار صد سال قبل از این ساخته اند مثل این است که تازه از دست بنا بیرون آمده باشد سکه های قدیم از سلاطین قدیم بود همه را تماشا کردیم و قدری عکس اینجاها را که انداخته اند خریدیم و آمدیم به کلیسای سنت مارك صد و چهارده پله سیف السلطان شمرد از بالای عمارت بود تا باین کلیسا کلیسای بسیار بزرگ عالی است شمعهٔ فیروزه که شاه عباس هدیه فرستاده بود یکپارچه خیلی چیز خوبی است دیده شد یك قالی ابریشمی کار قدیم ایران بود همه را تماشا کردیم باران هم بشدت میبارید آمدیم منزل دندان فیل با شاخ کرگدن هم بود که تقریباً سه ذرع طول داشت تمام منبت یکپارچه خیلی چیز نفیسی بود تماشا کردیم حقیقتاً عمارت عمارت سلطنتی است که ساخته اند گویا مثل این عمارت از حیثیت پردهٔ نقاشی در جاهای دیگر نباشد بعضی نقاشی ها هم در استوك کرده بودند که کچ مصنوعی است در توی کلیسا دو ستون بود بقسمی منبت کرده صورت آدم را بیرون آورده بودند که عقل حیرت میکرد میگفتند از بیت المقدس آورده اند شب راهم تا صبح باران میبارید شام در منزل خورده خوابیدیم

—《(سه شنبهٔ یازدهم صفر)》—

صبح از خواب بیدار شدیم دیشب هم الحمدلله خوب خوابیدیم دست و رومان را شستیم نماز خواندیم دعاهامان را خوانده چائی خوردیم امین حضرت آمد با او قدری صحبت کردیم . عکاسباشی را خواستیم کشتی ها ئیکه ایستاده بودند فرمودیم عکس انداخت باران هم نم نم میبارید و دو روز است متصل میبارد دبیر السلطان آمد تلگرافی بولیعهد کردیم که صد تومان به پسر آقا میرزا تقی آقای مرحوم انعام بدهد بعد جناب اشرف اتابك اعظم آمد با اتابك قدری صحبت کردیم فرامین سلاطین صفویه که بدژهای ونیه نوشته بودند آورده بود دیدیم سیصد و پنجاه و شش سال قبل از این بود بعد کشیش های ارامنه بحضور آمدند یکی از آن کشیش ها هیکل غریبی داشت یك عرقچین که سه انگشت طول و عرض داشت سرش بود آنهارا راه انداختیم رفتند بعد رفتیم پائین ازدحام مردم خیلی زیاد بود رفتیم بمیدانی که دور آن تماماً دکان بود اوّلاً این میدان میدان بسیار وسیعی است بالا دور تا دور عمارت است زیر عمارت ها تمام دکان است این عمارتها سابقاً مال دژها بوده و مشورتخانه و جای وزرا بوده است دکاکین را اغلب گردش کرده تماشا کردیم در یك دکانی شیشه را مثل ابریشم دراز و باریك میکردند و میکشیدند دراز میشد منجوق درست میکردند شیشه های رنگ برنگ دورش میگذاشتند مثل منجوقهای قدیم که دیده بودیم بعد رفتیم بمغازه ها از مرمر مجسمه های بسیار خوب ساخته بودند از چوب هم مجسمهٔ زیادی درست کرده بودند بعضی از مجسمه های مرمر حقیقتاً ممتاز بود و خوب حجاری کرده بودند مغازه های خیلی غریب اسبابهای بسیار نفیسی داشت از مبل اطاقها و





(جلو کلیسای معروف شهر ونیز است که صدق الدوله و آقا سید حسین خان مشغول دان دادن به کبوترها هستند سنهٔ ۱۳۲۰)

اسباب روی میز آینه های بزرگ خوب هم داشت قدری گردش کردیم و بعضی اسبابها خریدیم و بعد آمدیم منزل بعد از نهار بقدر دو ساعت استراحت کردیم از خواب که بیدار شدیم نوکرها همه بودند جواهری آمده بود یك سنجاق جواهر خریدیم بعضی حسابها بود ترتیب آنها را هم باموثق الملك دادیم ساعت هشت هم شام خوردیم بعد از شام کشتی حاضر بود باید برم بروید نشستیم بکشتی بخار کوچك که حاضر کرده بودند بقدر سه ربع روی دریا آمدیم تا رسیدیم بگار طول این گار دویست ذرع و عرض آن چهل و پنج ذرع است حاکم شهر و جنرال مهماندار و غیره حاضر بودند دسته موزیك بود موزیك زدند و ترن حرکت کرد نظام الدوله ملکم خان هم باید که با ترن دیگر برود که قبل از ما حاضر باشد هوا هم امشب ابر است و گاهی هم میبارد ولی چندان عیب ندارد بعکس دیشب که طوری رعد و برق میزد که برق متصل پی در پی میزد و باران در کمال شدت میبارید امشب الحمد لله هوای خوبی است آمدیم همینطور پیشخدمتها هم بودند صحبت میکردیم بعد آقا سید حسین روضه خواند و خوابیدیم

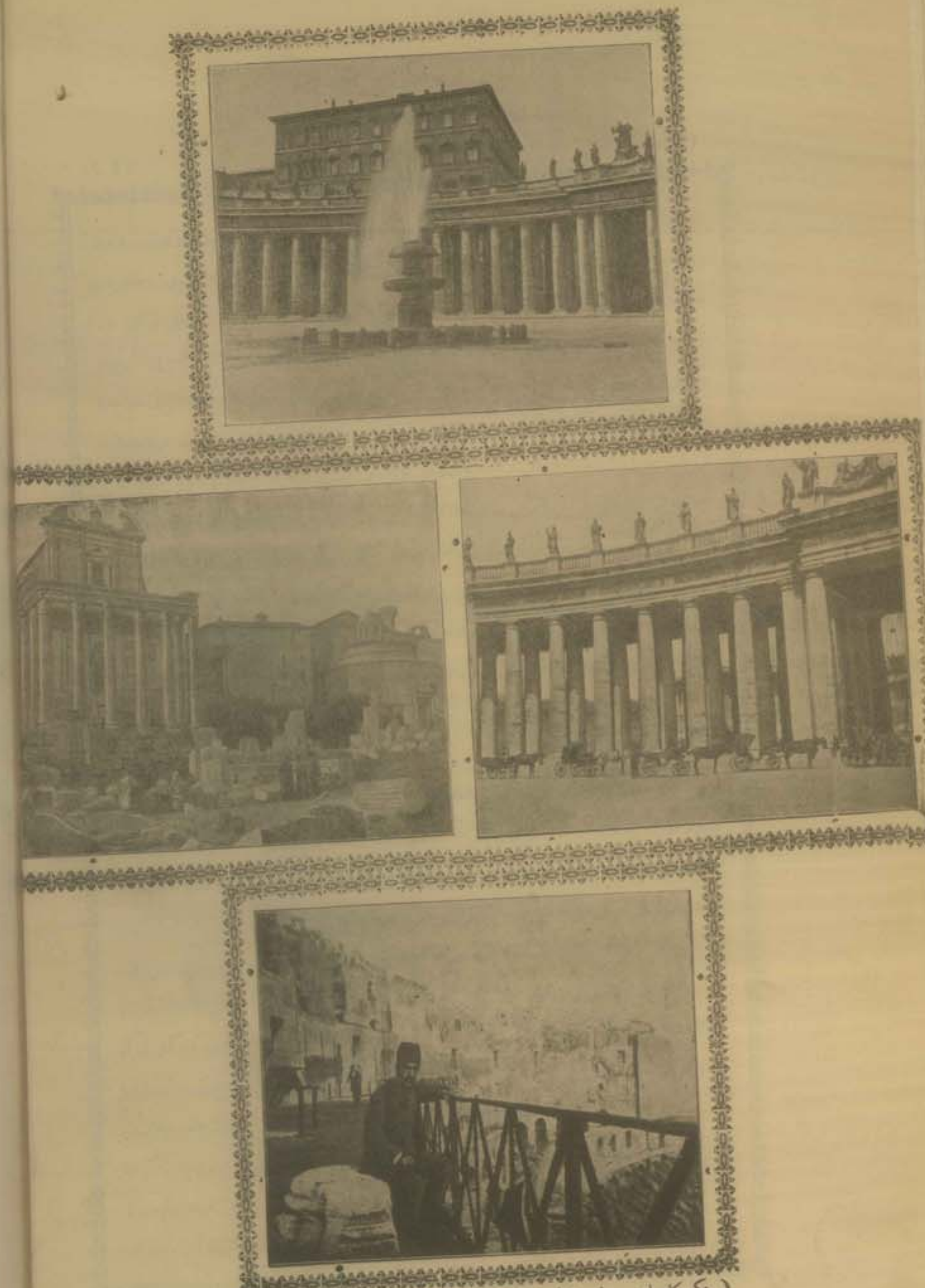
(چهارشنبهٔ دوازدهم)

شب را در ترن ایطالیا استراحت فرمودیم . صبح از خواب بیدار شدیم ترن هم در کمال سرعت حرکت میکرد نصف شب هم بسیار تند حرکت میکرد . از خواب که برخاستیم فرمودیم ترن قدری آهسته برود در هر صورت امروز ترن ما بسیار بسرعت حرکت میکند ساعتی چهارده فرسخ راه طی میکند و خیلی ما را خسته کرده . حالت ترن امروز مثل ترن پیرار سال راه کنترکسویل است . بالجمله بعد از ادای فریضه و قرائت قرآن مجید و دعوات . جناب اشرف اتابك اعظم را بحضور خواستیم و قدری صحبت فرمودیم او هم پرگرام ورود امروز ما را به (رم) بعرض میرسانید و ترتیباتیکه داده شده بود عرض میکرد . بعد نهار خواستیم در ساعت یازده که یك ساعت بظهر مانده است نهار خوردیم . و بعد از ظهر وارد رم میشویم . ترن هم در کمال سرعت میرفت . تا دو ساعت و نیم بعد از ظهر که قرار شده بود وارد گار راه آهن رم شدیم . اعلیحضرت پادشاه ایطالیا و خانوادهٔ سلطنت و وزرا و جنرالها تماما در گار حاضر و ایستاده بودند و منتظر ورود ما بودند . ما هم با جناب اشرف اتابك اعظم و وزیر دربار و سایرین از ترن پیاده شدیم . با اعلیحضرت پادشاه دست داده از جلو سرباز گارد گذشتیم . بعد پادشاه همراهان خود را معرفی کرده ما هم ملتزمین را تماماً معرفی کردیم . بعد از آن کالسگه حاضر بود من و پادشاه و پسر عموی پادشاه و جناب اشرف اتابك اعظم در یك کالسگه نشسته سایر ملتزمین هم مرتباً سوار کالسگه های درباری شده عقب سر ما آمدند تا بعمارت سلطنتی وارد شدیم . از اول گار تا عمارت از دو طرف خیابانها سرباز ایستاده بود . تشریفات خوبی بعمل آورده بودند . پادشاه خیلی خوش رو و خوش خلق و خوش حالت است . وقتیکه بعمارت سلطنتی رسیدیم اعلیحضرت ملکه با تمام همراهان خودشان حاضر بودند ملاقات کردیم او هم تمام اجزا و اتباع خودش را معرفی کرد . پادشاه و ملکه بمنزل

خودشان رفتند ماهم قدر یك ربع ساعت راحت شدیم . باتفاق جناب اشرف اتابك اعظم و وزیر دربار به بازدید رفته پادشاه را باز دید کرده مراجعت بمنزل نمودیم . از یك گالری عبور کردیم که تقریباً چهار صد قدم طول داشت . عمارت بسیار مجللی را دیدیم بعضی فوّاره ها دیدیم که از اطراف باریك ودر وسط قطرش زیادتر بود و بهوا میرفت وهمچنین از چشم وگوش وکلهٔ بعضی مجسمه های اسب وغیره بطور فوّاره آب بیرون میامد وخیلی چیز های تماشائی ملاحظه شد باغ خوبی دیدیم که از درخت شمشاد مثل دیوار بقدر سه ذرع ارتفاع داشت سه ساعت بغروب مانده فراغت حاصل کردیم خیلی خسته شده بودیم قدری استراحت فرمودیم از خواب هم که بیدار شدیم کسالت باقی بود نماز خواندیم قدری بیرون هارا تماشا کردیم رفته رفته الحمدلله احوالمان خوب شد وبکلی رفع کسالت گردید دیشب وامروز هم از تونل های متعدد گذشتیم میگفتند شب از تونل زیادی گذشته بودیم سی چهل تونل بوده است امروز هم تا ورود برم تمام صحرا ها که میگذشتیم یا حاصل بود یا باغ سبز وخرم در اینجا ها قاطر والاغ را دیدیم بکالسکه بسته بودند اسب های خوب هم بود برعکس وینز که هیچ اسب وقاطر وغیره ندارد وتمام باطرّاده حرکت میکنند نعل اسب هارا در اینجا دیدیم برگردانده بودند از جلو قدری روی سم آورده بودند که اگر بسنگ بخورد سم محفوظ بماند اسب های (ژاندارم) ها را اینطور دیدیم وبسیار خوب اسبهائی بودند

پنجشنبه سیزدهم صفر

صبح از خواب بیدار شدیم نماز وتعقیبات را خوانده وثنای خدارا بجای آوردیم بعداز صرف چائی جناب اشرف اتابك اعظم شرفیاب شده مطالبی که داشت بعرض رسانید وقدری صحبت فرمودیم لباس نظامی پوشیده حاضر شدیم که باید امروز قبل از نهار دو ساعت بظهر مانده بمیدان مشق برای سان قشون برویم اول پادشاه بمنزل ما آمده قدری نشسته باهم صحبت کردیم جناب اشرف اتابك اعظم هم بود نشان اقدس بایشان داده جلوتر از ما پادشاه بمیدان مشق رفتند قدری که گذشت ملکه آمده با ایشان هم قدری صحبت نموده نشان آفتاب هم بایشان دادیم وباتفاق دریك کالسکه نشسته بمیدان رفتیم همراهان هم در کالسکه های دیگر عقب سر ما آمدند وارد میدان شدیم پادشاه با جمعی از سرکردگان بزرگ سواره باحالت نظامی ایستاده بودند وما باملکه درهمان کالسکه که بودیم تمام صفوف قشون را گردش کرده از جلو آنها گذشته احوالپرسی از آنها میکردیم بعداز آن دفیله کرده وخوب مشق کردند تقریباً ده هزار قشون حاضر میدان بود فوج شاسور بقدم دو دفیله کردند سواره وتوپخانه بطور حمله حرکت میکردند چهار باطری هم توپ بود اگرچه قدری دور بود ولی همچه بنظر مان آمد توپهاشان نه پر بود ومثل احاسیوس اطریش بود دو بالون هم هوا کردند که بقوهٔ گاز بود وباسیم بسته بودند دریکی دو نفر ودر دیگری یکنفر نشسته بودند بالای سر قشون در حرکت بود وزیاده



(عکس کلیسای معروف وخرابه‌های شهر رم است غلام خانه‌زاد ابراهیم ۱۳۲۰)

ازدویست ذرع ارتفاع نداشت اینها مخصوص نظام است که در موقع محاصره اگر ضرورتی پیدا شود بوسیلهٔ این بالونها داخل وخارج شوند آیا بالون هم در آن موقع سالم بمقصد ومقصود خود برسد یا خیر . مثل این بالون را در سفر اول فرنگستان خودمان در وینه دیده بودیم تفاوتیکه داشت این است وقتیکه آن بالون بهوا رفت دیگر پائین نیامد تا اینکه یکی دو روز دیگر تلگرافاً خبر داده بودند که در سمت بوادپست پائین آمده است . باجمله وقتی که دفیلهٔ قشون تمام شد بمنزل مراجعت کردیم بعد از صرف نهار استراحت شد چهار ساعت بغروب مانده بود که برای گردش و دیدن بعضی خانها و تماشای بناهای قدیم رم رفتیم در کالسکه جناب اشرف اتابک اعظم وامیر بهادر جنگ وجنرال مهماندار بود رفتیم بکلیسای معروف به پانتن . این کلیسا پانزده سال قبل از میلاد حضرت عیسی معبدی بنا شده است چهل وپنج ذرع عرض کلیسا است تقریباً شصت الی هفتاد ذرع ارتفاع اواست دوازده ستون مرمر دیدیم که هریك دوازده ذرع ارتفاع داشت از انجا رفتیم بسر قبر پدر پادشاه ودسته گلی گذاشتیم کتابچه هم در انجا بود اسم خودمان وتاریخ ورود خودمانرا برم در انجا نوشتیم از کلیسا بیرون آمده بعضی کلیساهای دیگر را نیز دیده تماشا کردیم تا آمدیم بسر بناهای قدیم که از قیاصره مانده بود (کولیزه) که تماشاگاه قیاصرهٔ رم بوده است (وفرم) که مجلس سنای رم بوده است همه را تماشا کردیم باجناب اشرف اتابک اعظم صحبت میکردیم و تعجب داشتیم از وضع دنیا و بسیار متأسف شدیم کو آن قیاصره وکو آن عیش ونوشها که در این عمارتها میکردند چه شد وبکجا رفتند فردوسی خوب میگوید (ه)

(کجا آن سواران بیدار بخت) (کجا آن بزرگان باتاج وتخت)

(همه خاك دارند بالین وخشت) (خنك آنکه جز تخم نیکی نکشت)

همه جارا ملاحظه کردیم بعضی جاها بکلی خراب ومنهدم شده وبعضی جاها باقی بود که این شعر بخاطرمان آمد از برای جناب اشرف اتابک اعظم خواندیم

(کاخی که دیدم چون ارم) (خرمتر از روی صنم) (دیوار او بنم بخم) (مانندهٔ پشت شمن)

(تمثالهای بوالعجب) (حال آوریده بی سبب) (گوئی دریدندای عجب) (برتن زحیرت پیرهن)

جناب اشرف اتابک اعظم از این مناسب خوانی خیلی تحسین وتمجید کرد ماخودمان نیز حظ کردیم از این مناسب خوانی که در این موقع ومقام متذکر این اشعار شدیم بعد از ملاحظهٔ تمام اینها مراجعت بمنزل نمودیم خلاصه آمدیم بمنزل یك نفر جواهری اسباب جواهر آورده بود چند پارچه هم از انها برداشته ایم بعد صرف چائی شد صدر اعظم دولت ایطالیا شرفیاب شده پیر مردی است باهوش وزکاوت وخیلی عالم وفاضل وبا اطلاع از علم قانون هم گویا سر آمده است قدری با او صحبت کردیم آدم خوبی است تمثال خودمانرا باو دادیم بسیار متشکر شد موقع شام رسید پادشاه باپرنس عموزادهٔ خود باتمام وزرا باطاق ما آمدند جناب اشرف اتابک اعظم وسایر ملتزمین ماهم بودند تمثال خودمانرا بپرنس داده باتفاق پادشاه بسر میز رفتیم که مهمانی رسمی بود شام خوردیم بعد از شام باطاق خودمان آمدیم آقاسید

حسین روضهٔ خواند بعد خوابیدیم

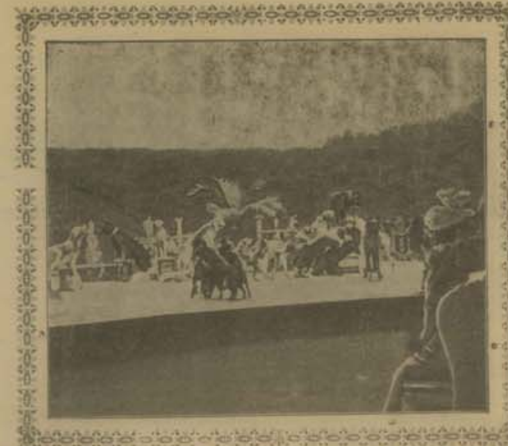
(جمعهٔ چهاردهم صفر)

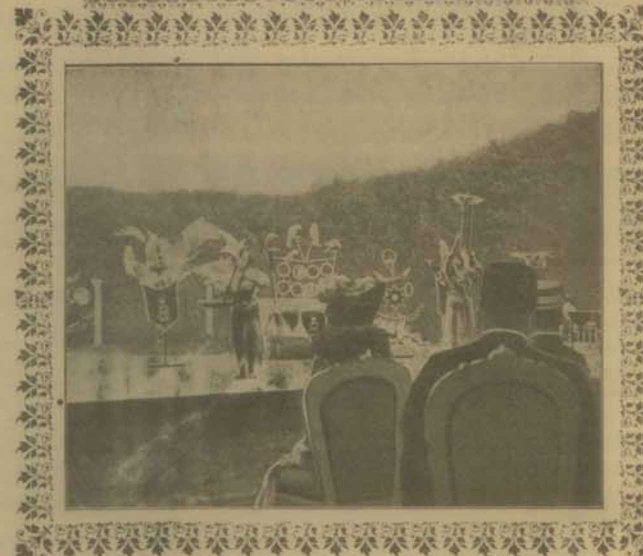
صبح از خواب برخاستیم نماز و دعاهای معمولی خود مان را خواندیم صرف چائی شد امروز سه ساعت بظهر مانده باید بمانور برویم اعلیحضرت پادشاه قبل از ما بمیدان رفته بودند ماهم در ساعت معین حرکت کردیم در کالسکهٔ که ما نشسته بودیم جناب اشرف اتابك اعظم وزیر دربار و جنرال مهماندار بود سایر همراهان ماهم مرتباً از عقب سر میامدند از میان شهر مسافت زیادی طی کردیم تا بخارج شهر رسیدیم از خارج شهر هم تا میدان مسافت زیادی بود از قراریکه عرض کردند از شهر تا میدان مانور دو فرسخ راه است که در حقیقت امروز ایاباً و ذهاباً چهار فرسخ رفته بودیم اگرچه حافظ خدا است و توکل باو داریم وهمیشه باین اذکار متذکریم توکلت علی الله فهو حسبه نعم المولی ونعم النصیر والله خیر الحافظین است ولی در ظاهر امروز در راهها و معبرها پولیس زیادی گذاشته بودند وقتیکه بمیدان رسیدیم اعلیحضرت پادشاه با تمام سرکردگان حاضر بودند از پذیرائی های فوق العادهٔ اعلیحضرت شاه کمال امتنان را داریم و بسیار با خوش میگذرد حاصل این مانور این است که یك دسته قشون بطور ضرورت از یك رودخانهٔ بسیار بزرگی پل فوری ساخته سه فوج و یك باطری توپخانه از انجا عبور میکنند ماهم در سمت قشون مدافعه ایستاده و واقع شده بودیم جای مانور از هر حیث مناسب بود دره و تپهٔ زیادی دارد محض سنگر و حرکت قشون از دو طرف خیلی خوب است . مانور آنهاهم مثل مانورهای ما است الحق بسیار خوب مشق کردند از هر جهة قابل تمجید و جای تحسین داشت اعلیحضرت پادشاه هم پیش ما بودند وقتیکه ما ترتیب ووضع تاك تیك را به جنرال مهماندار بیان میکردیم اعلیحضرت پادشاه و تمام رؤسای قشون که حاضر بودند از این بیانات ما اظهار خوشوقتی میکردند مانور هم خیلی طول کشید از هر بابت قابل توجه بود همان بالون نظامی دیروز را در این میدان هم هوا کرده بودند و در همه جا بالای سر ما بود تا از میدان مراجعت کردیم اعلیحضرت پادشاه روی کرد بمهندس الممالك که خوب است شما را در بالون بهوا بفرستیم ماهم همینطور حکم فرمودیم خالی از مزه نبود فوراً بالون را پائین آوردند مهندس الممالك را سوار کرده ماهم با اعلیحضرت پادشاه تا موقع بالا کردن بالون برای تماشا رفتیم که بیشتر از صد قدم نمیشد وقتیکه بالون بهوا رفت از اینکه قوهٔ بالون را کم کرده بودند بقدر بیست سی ذرع بالا رفته پائین آمد بالون ها تلفن هم دارد امروز الحمد الله خیلی خوش گذشت بعد از تمام شدن بالون بپادشاه خدا حافظی کرده بمنزل آمدیم در بین راه دو گاو بسیار بزرگ که شاخهای بسیار بلند داشت بیك عرابه بسته بودند بقدر پنج شش خروار یونجهٔ تر بار داشت که قابل ملاحظه بود خلاصه یکساعت بعد از ظهر بمنزل مراجعت کردیم نهار صرف کرده خیلی خسته شده بودیم استراحت کردیم چهار ساعت بغروب مانده هم مدعو هستیم به گاردن پارتی این لفظ انگلیسی است که وضع و اصطلاح شده بباغی که در انجا چائی و عصرانه صرف میشود و زن و مرد جمع شده تفرج میکنند

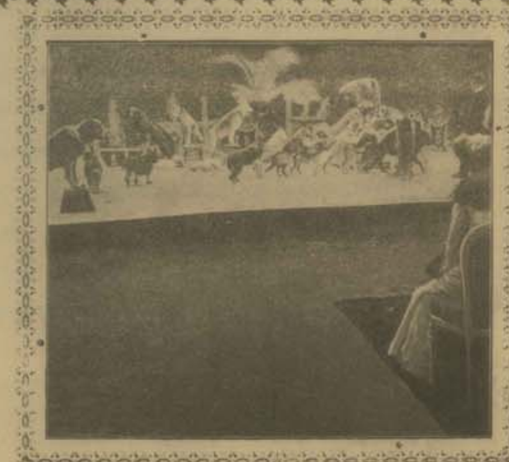
خلاصه عصر رایه گاردن پارتی رفتیم این باغ هم متصل بعمارت مسکونی ماست کهباغ دولتی است اعلیحضرت پادشاه و ملکه نیز حاضر بودند جمع کثیری از مرد و زن حاضر شده بودند که تماماً از نجبا بودند وازدحام غریبی بود چائی وعصرانه حاضر بود اقسام نغمات با ارکست میزدند وضع خوبی بود قدری راه رفته گردشی کردیم فی الحقیقه این باغ از هزار بابت قابل تمجید است هرچه تصور شود باروح و باصفا بود نزدیکی غروب بود که بمنزل آمدیم ومشغول نوشتن روزنامه شدیم دو ساعت از شب رفته هم تمام سفرا بحضور آمده ملاقات شدند از همهٔ آنها یکان یکان احوالپرسی فرمودیم بعد از آن صرف شام شد حسب المعمول آقا سید حسین روضه خواند مستفیض شده خوابیدیم

§ شنبهٔ یازدهم صفر المظفر §

صبح از خواب برخاستیم دعاهامان را خواندیم جناب اشرف اتابک اعظم شرفیاب شد قدری صحبت کردیم بعد پادشاه آمدند باتفاق پادشاه آمدیم پائین باغی بود در بر عمارت باغ ملکه بسیار قشنگ باغی است امروز در آنجا سگ ها بازی میکنند و باید تماشا کنیم آمدیم توی باغ صندلی بود ما و ملکه و پادشاه نشستیم سکوئی بود هشتاد سگ حاضر کرده بودند بقدر شیر که دیگر سگ از این بزرگتر نمیشود تا بقدر بچه گربه که دیگر کوچکتر از او نباشد انواع اقسام سگ سگ ها بشکل های غریب رنگهای مختلف در حقیقت کلکسیون سگ ها بود بازیهای غریب و عجیب در آورده که ما نمیتوانیم شرح بدهیم مگر مختصری که خواهیم نوشت عکس آنها را دادیم عکاسباشی انداخت که انشاءالله در این روزنامه که چاپ خواهد شد گذارده هر کسی به بیند حرکات آنها را خواهد دانست چند گربه هم بود که آنها هم حرکات غریب میکردند مثلاً دو صندلی را پشت هم گذاشته بفاصلهٔ یک وجب یک گربه آمد رفت وسط این دو صندلی بالای صندلی در فاصلهٔ این یک وجب دراز کشید که دستهایش روی یک صندلی و پاهایش روی صندلی دیگر قرار گرفت آنوقت به سگ ها با شلاقی که در دست داشت اشاره کرد سگ ها بردیف آمدند از روی صندلی که گربه وسط دو صندلی بود جستن میکردند هشتاد سگ از روی گربه جستند اتفاقاً بعضی سگ های خیلی بزرگ درست نمیتوانستند بجهند میخوردند بگربه و گربه می افتاد از بالای صندلی باز دوباره فوراً گربه میرفت در جای اول خودش میانهٔ دو صندلی قرار میگرفت و باز سگ ها جستن میکردند یکدفعه حکم کرد تمام سگ ها ردیف بهمدیگر سوار شدند و دوره ایستادند گربه ها حرکات غریب و عجیب میکردند کالسکه و عراده بود سگ می آمد میرفت توی کالسکهٔ کوچک می نشست گربه دو دست را از زمین گذاشته بادو پا بطور قهقرا کالسکه را حرکت میداد و سگ را مسافتی میبرد خلاصه خارج از حیز تحریر است خیلی حرکات غریب میکردند بعد دو نفر زن آمدند طوطی داشتند چندین طوطیهای الوان سفید رنگ با کاکلهای زرد مثل هدهد کاکلشان را حرکت میدادند طوطی های بزرگ الوان معلق میزدند ژیمناستیک بازی میکردند در چهار حلقه بطور معلق چهار طوطی ایستادند هر یک حلقهٔ دیگری را با یک نگاه داشته معلق شدند یک طوطی می آمد در حلقهٔ که آن طوطی با یک نگاه داشته بود معلق میزد و در حلقهٔ دیگر







(در حضور مبارک در باغ سلطنتی مملکت ایطالیا طوطی بازی می کنند غلام خانه زاد ابراهیم ۱۳۲۰)





(اعلیحضرت همایونی با اعلیحضرت پادشاه ایطالیا و ملکهٔ ایطالیا در باغ گردش میفرمایند غلام خانه زاد ابراهیم ۱۳۲۰)

که در نك طوطی دیگر بود قرار میگرفت باز معلق دیگر میزد و در حلقهٔ دیگر که در نك طوطی دیگر بود قرار میگرفت در حقیقت ژیمناستیك بازی میکردند خیلی تماشا داشت بعد از بازی سگ ها که معلق و وارونه میزدند یا با دو پا راه میرفتند بوضع های غریب و بازی طوطی ها رفتیم بالای پشت بامی که تمام باغ پیدا بود از درختهای کوچك مثل شمشاد راه و خیابان درست کرده بودند و شمشادها را مرتباً قیچی کرده اند همینکه میروند توی آن خیابان ها راه را گم میکنند و نمیتوانند بیرون بیایند مثل دیوار میماند بعضی پیشخدمتها را فرمودیم رفتند توی آن خیابانها راه را گم کرده متحیر مانده بودند و نمیتوانستند بیرون بیایند مثل دیوار درخت دور آنها را احاطه کرده بود درش را پیدا نمیکردند خیلی تماشا داشت خنده کردیم بعد با پادشاه و ملکه پائین آمده قدری توی باغ گردش کردیم و رفتیم از عمارتی که اپارتمان اعلیحضرت هومبرت پادشاه سابق پدر این پادشاه که حالا کسی در اینجا ساکن نیست عبور کردیم چندین پردهٔ نقاشی صورت پادشاه متوفی و غیره بود تماشا کردیم و آمدیم تا اطاق خودمان پادشاه و ملکه هم تا دم اطاق ما همراه آمدند اینجا خدا حافظی کردیم و رفتند ما هم آمدیم اطاق خودمان قدری نشستیم ظهر رفتیم بخانهٔ نظام الدوله وزیر مختار نهار مهمان هستیم با جناب اشرف اتابك اعظم نشستیم توی کالسکه و رفتیم آنجا خانهٔ خوبی اجاره کرده خانهٔ برادرزادهٔ بناپارت ناپلیون است نهار خوردیم قدری هم بعد از نهار ماندیم سه ساعت بعد از ظهر سوار شدیم آمدیم بمنزل مادر پادشاه خدا حافظی کردیم و یك نشان آفتاب هم بایشان دادیم و آمدیم منزل قدری استراحت کردیم شب هم شام در سر میز با پادشاه و ملکه و سایر شام خوردیم بعد از شام آمدیم منزل آقاسید حسین روضه خواند و خوابیدیم

(ه) —•—((یکشنبه شانزدهم صفر))—•— (ه)

صبح از خواب بیدار شدیم دیشب درست خوابمان نبرد صبح هم از خواب زود بیدار شدیم ساعت هفت و نیم اعلیحضرت پادشاه آمدند با هم خیلی صحبت کردیم و بعد باتفاق پادشاه آمدیم سوار کالسکه شدیم در ساعت هشت و آمدیم برای گار توی کالسکه هم همینطور صحبت میکردیم آمدیم تا رسیدیم به گار در گار تمام وزرا و جنرال ها و غیره بادستهٔ موزیك حاضر بودند از کالسکه پیاده شدیم و با پادشاه خدا حافظی کرده و آمدیم توی ترن ترن حرکت کرد توی ترن هم با فخر الملك و صدق الدوله و آقاسید حسین و بصیر السلطنه صحبت میکردیم بعد قدری استراحت کردیم از چند قصبه و شهر گذشتیم اطراف راه تمام باغات بود دریاچهٔ هم دیده شد گفتند آبش شیرین است و ماهی قزل الا دارد از چندین تونل بزرگ و کوچك گذشتیم اغلب گل های طاوسی خود رو همینطور توی کوه ها گل کرده بود و خیلی قشنگ بود آمدیم تا ساعت هفت بعد از ظهر که قریب یکساعت بغروب مانده بود وارد شهر فلرانس شدیم خیلی شهر قشنگ خوبی است رودخانه و آب خوبی دارد که جلوش را بسته اند خیلی قشنگ آبشار شده و میریزد آمدیم تا رسیدیم به گار حاکم شهر و جنرال و اجزاء شهر بادستهٔ موزیك حاضر بودند موزیك زدند

پیاده شدیم ازراه آهن وسوار کالسکه شده آمدیم منزل منزل مارا درگراندهوتل دولدب قرار داده اند بسیار هوتل خوبی است

(دوشنبهٔ هفدهم صفر)

صبح از خواب برخاستیم دعاهامان را خواندیم و بعدلباس پوشیدیم مردم هم کم کم توی میدان جمع شدند وماهم ازبالا تماشامیکردیم بعداجزاء بلدیه ازحاکم وغیره درسالون بحضور آمدند معرفی شدند اظهار التفات بآنها فرمودیم ورفتند بازدوباره آمدیم به اطاق خودمان دست وروماندا صابون زدیم وشستیم بعدآمدیم توی گالری بالای باغ زمستانی آنجا یك مرد ویك زن انگلیسی نشسته بودند البته بیست سیگار مرددرآن یکساعت کشید مرد دیگری هم بودکه کارت پستال خریده بودودرروی کارت پستال کاغذ می نوشت ماهم بانظام الدوله ملکم خان صحبت میکردیم بعد آمدیم پائین نزدیك همین هوتل خانهٔ یك زنی بودپرده های نقاشی اعلای متعدد داشت تماشا کردیم این زن خیلی حرف میزد اما کلکسیون پردهای نقاشی خیلی خوبی بود . بعدازاینکه ازپله های متعدد بالارفتیم وگالریهای متعدد دیدیم دوسه پردهٔ نقاشی دیده شدکه حقیقتاً تقل داشت وخیلی قدیم واعلابود مابقی پردههایش مال نقاشی های متاخرین بود ازآنجاکه پائین آمدیم سوار کالسکه شدیم . جناب اشرف اتابك اعظم وزیردربار باماتوی کالسکه بودند رفتیم بعمارت وگالری که پردهای نقاشی اعلادارد هرقدر بخواهیم تعریف این پردهارا بنویسیم کم است بعضی پردههایش چندین ملیون فرنگ قیمت داشت کار رفائیل نقاش معروف چند پرده دیده شد من جمله چندگاوبودکه مهار کرده بودند طوری ساخته بودکه ماتصور کردیم گاوهادارند راه میروند یك پرده هم صورت معشوقهٔ خودش را رفائیل ساخته بود مثل این بودکه جان دارد وحرف میزند . یك گالری بود بسیارمطول تقریباً صدوپنجاه ذرع طول داشت این گالری دوطرف تابلووپردهٔ نقاشی بود وقللی های کوبلند ومجسمه های مرمر یك مجسمهٔ گرازی دراطاق دیدیم که ازمرمر تراشیده بودند این مجسمه را اززیر خاك بیرون آورده بودند بطوری خوب ساخته بودندکه معلوم نبوداین مجسمه است یاحیوان است گویایك ملیون فرنگ قیمت دارد چندقطعه عکس هم ازروی تابلوها ومجسمهها بعکاسباشی فرمودیم انداخت چندین پرده هم دیده شدکه روی چوب بامطلاپردههای نقاشی بسیاراعلاساخته بودند عرض کردند قبل ازصنعت نقاشی درروی پارچه اینطور روی تخته نقاشی میکرده اند دو پرده صورت حضرت عیسی وحضرت مریم بودکه تابحال همچه پردهٔ ندیده بودیم . بعد ازتماشای آنها آمدیم پائین وسوار کالسکه شده آمدیم منزل لدی الورود عکاس بسیارفضولی حاضر بودمارفتیم نشستیم که عکس بیندازد مکرر میگفت دستتان را اینطور بگذارید سرتان را اینطور نگاه دارید که ما خسته شدیم آخر وزیر دربار آمد و باو گفت توچه کارداری شاه خودش بهتر میداندکه چطور به نشیند عکاس را برد آنطرف آنوقت ما نشستیم وعکس ملرا انداخت . بعد رفتیم نهار خوردیم . بعد بقدردوساعت استراحت کردیم . بعدازآن برخاستیم

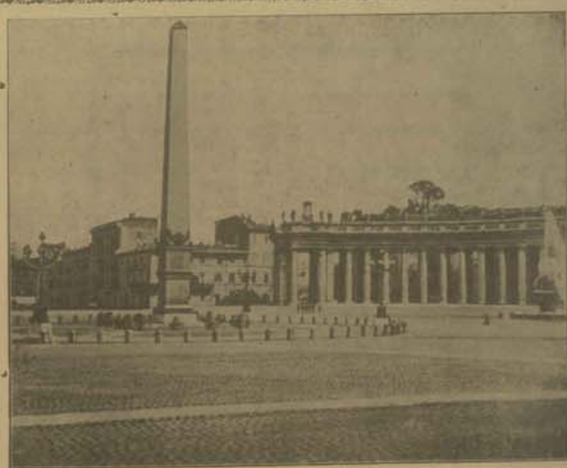
نماز کردیم . باز آمدیم توی گاری میرزا نظام مهندس الممالک را خواستیم آمد و روزنامه خواند نریمان خان قوام السلطنه و میرزا نظام مهندس الممالک آنجا بودند . شخص جواهری آمد بعضی اسباب آورده بود قدری خورده وریزاز او خریدیم سه تا مجسمهٔ مرمر هم خریدیم . مادر وزیر فواید ایطالیا بحضور آمد باو هم اظهار مرحمت فرمودیم زن پیری است . بعد آمدیم سوار کالسکه شدیم و آمدیم عمارت پاله پتیت که حالا قصر سلطنتی ایطالیا است بدر پاله رسیده از دیواری عبور کردیم که از سنگهای ضخیم دیواری عظیم ساخته بودند . بعد بدر پاله رسیدیم یک دسته سرباز گارد و احترام ایستاده بودند سلام دادند وارد شدیم داخل دالان پاله شدیم که از سنگ ساخته بودند دیوار و ستون و سقف تماماً از سنگ است حیاطی هم از سنگ پیدا شد بعد کالسکه ایستاده پیاده شده داخل اوطاقی شدیم که پرده‌های او تماماً کوبلن است در وسط میزی گذاشته بودند از سنگ مرمر چین که موجهای طبیعی سنگ مثل تمام کوههای عالم که در نقشه میکشند در اینجا طبیعی کشیده شده بود وسطش را هم موزائیک کرده بودند یک آرموار موزائیک هم بود که عرض کردند دو ملیون فرنگ قیمت دارد چینی های کارسور و چینیهای کار انگلیس و ساکس دو ظرف چینی و یک سنگ و چند استکان بلور بود که مینا کرده بودند مال هزار و پانصد سال قبل از این بود مثل این بود که امروز ساخته باشند دو سه چیز غریب ایجاد شده بود یکی عصای پاپ بود که دو ذرع تقریباً بلندی او بود سرش مثل چماق بود بعد رفتیم توی اسانسر دو مرتبه بالا رفتیم اطاقهای مرتبهٔ دویم شبیه است با طاقهائیکه در رم دیدیم ولیکن از حیث مبل و اسباب هیچ دخل بآنها ندارد از جمله چهل چراغی داشت از برنز که نود کاسه داشت اغلب مبل اطاقهایش از روی استیل لوئی چهاردهم بود از آنجا آمدیم توی باغ سوار کالسکه شدیم حقیقتاً باغ بهشت بود که آنسال هم در تمام فرنگستان همچه باغی ندیده بودیم تمام دیوار خیابان را از درختهای شمشاد مزین نموده بودند مختصر هر قدر تعریف این باغ را بخواهم بنویسم کم است عکس اینجاها را دادیم عکاسباشی انداخت که انشاءالله در روزنامه درج شود بعد آمدیم بمغازهٔ بعضی اسبابها خریدیم و آمدیم راه آهن در توی راه که میآمدیم صورتهای بسیار خوش گل دیدیم در راه آهن چائی خوردیم با وزیر دربار و فخر الملک و سیف السلطان صحبت میکردیم از نجاه و چهار تونل گذشتیم از سلسله‌های کوه آپن میگذریم الآن هم که سه ساعت از شب میگذرد فخر الملک روزنامه را میفرمائیم می نویسد آقا سید حسین روضه خواند الحمدلله عزاداری خوبی بعمل آوردیم (ه)

سه شنبه هیجدهم صفر

شب را در ترن بودیم شام را هم در ترن خوردیم امشب هم از تونل زیادی گذشتیم صبح را برخاستیم نماز خوانده دعاهامان را خواندیم اگر تفصیل تونلها را هر قدر بنویسیم کم است از هفتاد هشتاد تونل گذشتیم از وسط کوه الپ میگذریم اما از صفای کوهها و جنگلها و کوههای پر از برف و آبشارها هر قدر تعریف شود کم است اقلا دویست آبشار دیدیم که از دویست ذرع راه آب میریخت دیگر باصفاتر از این نمیشود ولیکن از آن برتگاهها و تونلها بخصوص از تونل



(مجسمهٔ خوکی است که در موزهٔ شهر رم در ایطالیا عکس برداشته شد)

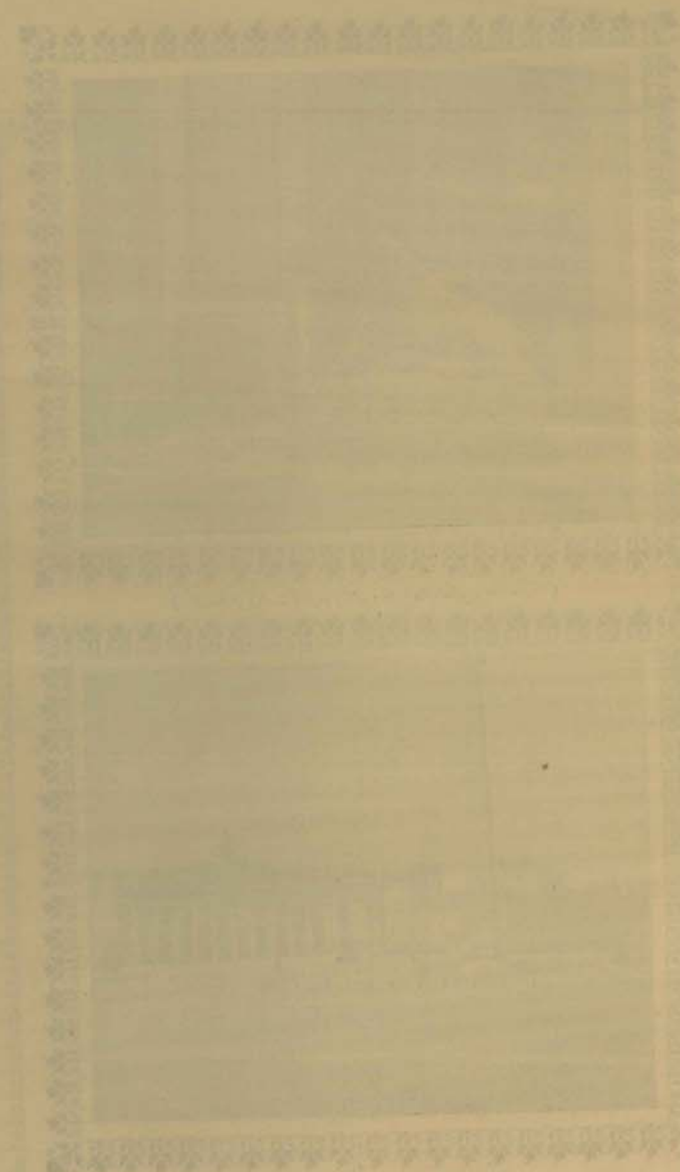


(جلو کلیسای معروف شهر رم است در ایطالیا)

بزرگ معروف به سنکار که متجاوز از نیم ساعت طول کشید تا راه آهن گذشت از صفار از نظرمان بردو کسل شدیم باندازهٔ کسل شدیم که حد نداشت میتوانم بگویم از دو مقابل کوه البرز طهران بالا رفتیم و پائین آمدیم برفهای زیادی بود خیلی شبیه بود بکوههای سهند اما آنها این ارتفاع نیست آمدیم تا وارد شهر لوسرن شدیم خیلی خسته و کسل شدیم با وجود آنکه از همچه جاهای باصفا گذشتن که اغلب عمارتهای تك تك ردیف ساخته بودند جلوشان هم آبشارهای کوچك متصل بهم سرازیر میشد مثل قراچادر ایلات بنظر میامد کنار نهر آب فخر الملك عرض میکرد که ملاحظه نمائید بعین مثل چادرهای ایلات بر دیف و حقیقتاً خیلی شبیه بود یك عمارتی بود روی تپه بعین عمارت دوشان تپه بخصوص ان عمارت وسطی که هما نطور کلاه فرنگی داشت بفخر الملك و سیف السلطان هم نشان دادیم عرض کردند کمال شباهت را دارد و بعین مثل دوشان تپه است سه ساعت و نیم بعد از ظهر وارد شهر لوسرن شدیم فوراً رفتیم حمام از حمام بیرون آمدیم قدری خوابیدیم از خواب که بیدار شدیم درست تماشای شهر را کردیم شهر قشنگی است در کنار دریاچه واقع است انجا مرکز مملکت سویس است اسم این دریاچه هم باسم همین شهر موسوم است این شهر تقریباً سی هزار جمعیت دارد عمارتها اغلب بدریاچه نگاه میکند و منظر خوشی دارد اطراف دریاچه هم کوههای پر از برف من بلان احاطه کرده مدتها بود که می شنیدم کوه من بلان و خیلی دلم میخواست به بینم کوه من بلان و مملکت سویس را حالا الحمد لله می بینیم و میگذریم از یك قسمت مملکت سویس ندیم السلطان در سابق خیلی تعریف این کوهها و دریاچه ها را میکرد حالا هم حاضر است حقیقتاً صحیح عرض کرده بود خیلی جای باصفای خوبی است بعد فرستادیم جواهری قدری جواهر آورد بعضی اسبابهای جواهر و دو تا دوربین خریدیم بعد آمدیم پائین کنار دریاچه کشتی حاضر بود سوار شدیم این کشتی که ما سوار شدیم گفتند اختراع تازه است مثل اتومبیل است و با بنزین هم می سوزد بی بو و بی دود خیلی خوب بود قدری گردش کردیم روی دریاچه عمق دریاچه بعضی جاها سیصد ذرع است بعد برگشتیم آمدیم منزل رفتیم باطاق بلیارد بعد رفتیم بالا چند کاغذ بطهران نوشته شام خورده خوابیدیم

§ (چهارشنبه نوزدهم صفر) §

صبح ساعت هفت که تقریباً اول آفتاب است از لوسرن حرکت کردیم سوار کالسکه شدیم آمدیم گار ترن حاضر بود رفتیم توی ترن و فوراً حرکت کردیم گار بزرگی بود دویست و پنجاه ذرع طول و دویست ذرع عرض داشت در راه با فخر الملك و سایرین صحبت میکردیم از دو سه تونل مختصر هم گذشتیم یکیش دو دقیقه طول کشید همه جا آبادی و جنگل و سبزه روی همدیگر هوا و صفا بهتر از این نمیشود آمدیم تا رسیدیم به شهر (بال) ترن ایستاد پیاده شدیم رفتیم توی رستران جنرال فون لنگز مهماندار و دکتر رزن که من در طهران دیده بودم و بسیار آدم خوبی است معاون وزیر امور خارجهٔ المان است با دو نفر جنرال اجودانهای امپراطور باتفاق احتشام السلطنه وزیر مختار خودمان بحضور آمدند و معرفی شدند در استاسیون



که نشسته بودیم با جنرال و سایرین خیلی صحبت کردیم بعد آمدیم بگار راه آهن ترن عوض شد رفتیم به ترن المانها و ترن حرکت کرد بسیار ترن خوبی است خیلی تند هم حرکت میکند و بسیار خوب است دکتر ادکاك و دکتر لندی هم بخیال اینکه در اینجا نهار میخوریم رفته بودند گردش فهمیده عقب مانده بودند دکتر کاستالی هم اینجا دیده شد مرخص شده رفت نظام الدّوله ملکم خان هم با پسرش مرخص شده رفتند بایطالیا نهار را در ترن خوردیم بعد از نهار خوابیدیم بعد برخاستیم و همینطور بیداریم تا حالا که سه ساعت از شب گذشته و شب اربعین است مشغول روضه خوانی و عزاداری هستیم فردا یکساعت و نیم بغروب مانده انشاءالله وارد برلن خواهیم شد دکتر ادکاك و دکتر لندی هم با ترن دیگر آمده رسیدند

٥)٠—٠—(پنجشنبهٔ بیستم صفر)—٠—٠(٥

امروز روز اربعین است سفیدهٔ صبح برخاستیم نماز خواندیم دوباره خوابیدیم دیشب الحمد لله توی راه آهن خیلی راحت و خوب خوابیدیم از خواب که برخاستیم دعاهامان را خواندیم راه همه جا از جنگل میگذرد راه آهن هم توی جنگل که میرود راحت و خوب است اطراف راه همه حاصل و زراعت است از چندین شهر هم گذشتیم دو سه مرتبه هم از روی رودخانهٔ رن گذشتیم پل های آهنی بزرگ طولانی داشت نهار را هم در توی ترن خوردیم شش ساعت بعد از ظهر باید وارد لندام بشویم بعد از نهار قدری استراحت کردیم بعد برخاستیم کم کم مشغول پوشیدن لباس رسمی شدیم نوکرها هم لباس پوشیده آمدند همینطور می آمدیم تا ساعت شش وارد گار لندام شدیم اعلیحضرت امپراطور با خانوادهٔ سلطنت و وزرا و جنرالها و صاحبمنصبان گارد و غیره در گار بودند ترن ایستاد پیاده شدیم آمدیم پائین با اعلیحضرت امپراطور دست دادیم شاهزادگان خانوادهٔ سلطنت را معرفی کردند دستهٔ موزیك موزیك زدند از جلو آنها گذشتیم بعد آمدیم ایستادیم سربازهای گارد دو دستهٔ موزیك دفیله کرده از جلو ما گذشتند بعد ما با اعلیحضرت امپراطور در کالسکه نشسته سایرین هم در کالسکه های دیگر نشسته از عقب سر آمدند توی راه هم با امپراطور بزبان فرانسه صحبت میکردیم یکدسته سوار گارد مخصوص امپراطور هم همراه کالسکهٔ ما میامدند آمدیم تا رسیدیم بمنزلی که برای ما معین کرده بودند اینجا هم دستهٔ موزیك بود در ورود ما موزیك زدند اعلیحضرت امپراطور هم بعضی از وزراء را در اینجا معرفی کردند ماهم جناب اشرف اتابك اعظم و وزیر دربار و بعضی دیگر را معرفی کردیم اعلیحضرت امپراطور خدا حافظی کرده رفتند ماهم بعد از چند دقیقه فاصله به بازدید امپراطور رفتیم عمارت بسیار خوبی بود بعضی ستونهای سنگی را از سنگهای نفیسهٔ معدنی کریستال دوروش وغیره بطور موزائیك در ستونها کار کرده اند بعضی گوش ماهی ها را هم بوضع خوشی نصب کرده اند که کمال امتیاز را دارد خیلی با اعلیحضرت امپراطور صحبت کردیم بعد از ملاقات اعلیحضرت امپراطور بسر مقبرهٔ مرحوم امپراطور پدر امپراطور و امپراطریس مادرشان رفته تاج گلی سر قبر گذاشته بیرون آمدیم به بازدید چند نفر از شاهزاده ها

رفته کارت ویزیت گذاشته آمدیم جنرال مهماندارهم باماتوی کالسکه بود جناب اشرف اتابك اعظم ووزیر دربارهم درکالسکه عقب سرمابودند . درحقیقت دورشهرلیتدام‌را گردیدیم دریاچهٔ بزرگی بود گفتند دوازده فرسنك دوراواست ازپهلوی دریاچه هم گذشتیم . بعد آمدیم منزل از بعض تونل‌های گل‌هم گذشتیم که از پیچك وغیره درست کرده‌اند قدرصدذرع باکالسکه ازتوی آنها گذشتیم پارك بسیارخوبی بود خیلی خیلی باصفا چندین درختهای بزرگ بودکه برگ‌های قرمزداشت خیلی بلند مثل یك گنبدی بنظرمیامد بسیار باصفابود اسباب زیادی بودکه تفصیل دارد . بعدآمدیم منزل شام‌خورده بعدازشام آقاسید حسین روضهٔ خوبی خواند بعد استراحت کرده خوابیدیم وقتیکه بازدید امپراطوررفتیم نشان وحمایل سلطنتی خودمان‌رابایشان دادیم ایشان‌هم نشان و حمایل سلطنتی مخصوص خودشان‌را بمادادند

جمعهٔ ۲۱ صفر

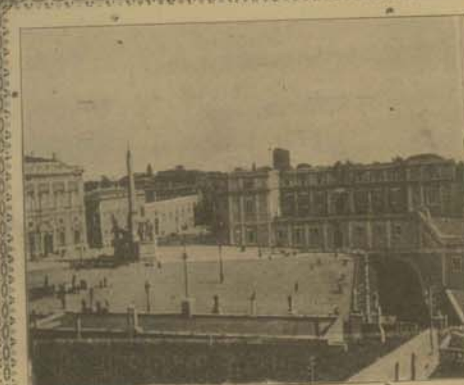
امروزبایدبرویم به سان‌قشون برلن صبح ازخواب برخاستیم لباس پوشیدیم . جنرال مهماندارما وسایرین حاضرشدند جناب اشرف اتابك اعظم وسایرملتزمین‌هم بودند سوارکالسکه شده رفتیم به گارراه‌آهن ترن حاضربود سوارترن شدیم وحرکت کردیم . امّا ترن خیلی تند میرفت قدری حالمان را بهم زد آمدیم تا رسیدیم به گارترن کالسکه حاضربود ماوجنرال‌مهماندار وجناب اشرف اتابك اعظم دریك کالسکه نشستیم سایرملتزمین‌هم درکالسکه‌های دیگرعقب سرما می‌آمدند آمدیم ازمیان شهر برلن گذشتیم دوطرف خیابانها جمعیت زیادی ازمردوزن بود اظهارخوشوقتی میکردند وهوراميکشيدند آمديم تااول ميدان مشق اعليحضرت امپراطوراول میدان باشاهزاده‌هاوصاحب‌نصبان نظامی ایستاده بودند سلام نظامی دادند ماهم سلام دادیم وبعد مابااعلیحضرت امپراطورسواره‌آمدیم ازجلوصفوف پیاده وسواره گذشتیم بعدآمدیم ایستادیم فرمانده کل‌قشون خودامپراطوربودند اول‌خودشان جلودستهٔ فوج‌مخصوص خودشان‌افتاده بودند آمدند ازجلوما گذشتند وسلام نظامی‌دادندبعد دسته بدسته‌سربازوسوارو توپخانه‌اول بطورستون آمدند گذشتنددیگر سرباز و سواروتوپخانه منظم‌تروبهترازاین‌نمیشود هرقدرتعریف بنویسیم کم‌است بخصوص توپخانه چه‌ازسیستم‌توپ‌ها چه وضع باطالیان‌توپخانه که هرقدرتعریف بنویسیم کم‌است قریب سه ساعت مشق‌طول‌کشید هواهم آفتاب گرمی‌بود همینطورتوی کالسکه توی‌آفتاب نشسته تماشا کردیم وضع‌کلاه سربازهابعضی‌کلاه خود وبرزده بودند بعضی‌مثل‌تاج درویشهابود . بعدازاتمام مشق ودفیله آمدیم به‌عمارت باله ریش‌طاق که ازقصرهای عالی‌قدیم‌است نهارخوردیم بعدازنهارقدری استراحت کردیم اطبارا که‌خواسته‌بودیم‌بحضورآمدنددکتر(لیدن) که‌ازاطبای‌معروف برلن‌است همه‌نوع‌امتحان کرده الحمدلله قلب وکلیهٔ ماهم خوب بود عرض کردند هیچ علت ومرضی‌ندارید ومعالجاتی که‌وزیردربارتا کنون کرده خیلی تعریف کردند وعرض کردندتمام‌صحیح‌بوده

(فقط)





(خرابهٔ واقعه درجلو سفارتخانهٔ دولت علیهٔ ایران است درشهر رم)



(دورنمای یکی ازمیدانهای شهر رم است)

فقط گفتند معده را باید قدری قوت داد آب کارلس باد را تجویز کرده که انشاءالله از اینجا به کارلس باد رفته چند روزی آب معدنی آنجا را برای قوت معده بخوریم . بعد اطبا رفته شام را هم در همین عمارت باید بخوریم در ساعت هشت رفتیم سر میز شام اعلیحضرت امپراطور و شاهزاده خانمها و تمام خانوادهٔ سلطنت و جنرالها و وزراء و همراهان ما قریب دویست نفر در سر میز بودند در سر شام اعلیحضرت امپراطور بسلامتی ما نطق کرده ماهم جام شربتی بسلامتی ایشان خوردیم نطق امپراطور کرده ماهم جواب دادیم بعد از شام رفتیم باطاق دیگر نیم ساعتی ماندیم هوا خیلی گرم بود قدری آب بسر و رومان زدیم بعد رفتیم تماشاخانه امپراطور قبل از ما رفته بود تا دم پله استقبال کرده باطاق رفتیم در تیاتر نشستیم هوای خیلی گرم بدی بود یک پرده که بالا رفت و بعد پرده افتاد دیگر میل نکردیم بنشینیم عذر خواستیم باز تا دم کالسکه امپراطور مشایعت کرده خداحافظی کردیم و آمدیم بگار راه آهن سوار ترن شدیم و آمدیم بمنزل آقا سید حسین روضه خواند و خوابیدیم آقا سید حسین و بصیر السلطنه عرض می کردند آمده بودیم برلن شهر را تماشا کردیم اما انهار ا ندیدیم

—()— (((شنبه ۲۲ صفر))) —()—

امروز در المان عیدی برای قشون قرار داده اند صبح را رفتیم بعمارت امپراطور قشونیکه در لندن بودند غیر از قشونی بود که دیروز در برلن دیدیم حاضر بودند از جلو ما دفیله کردند و بعد نمازی خواندند و دعا کرده ما هم در بالاخانه بودیم چند نفر از شاهزاده خانمهایش با بودند صحبت می کردیم یکی از شاهزاده خانمها متصل عکس ما انداخت هوا هم در کمال شدت گرم بود بعد آمدیم منزل قدری استراحت کردیم یکساعت از ظهر گذشته سر میز نهار مهمان هستیم که باید با اعلیحضرت امپراطور نهار بخوریم رفتیم در تالار یکه نهار حاضر بود مجلس دیگر هم پائین برای صاحبمنصبان و غیره حاضر بود هفتصد هشتصد نفر روی هم رفته مهمان بودند و نهار خوردند در سر نهار هم با اعلیحضرت امپراطور مفصلا صحبت کردیم دکتر ورزن هم ترجمه میکرد بعد که نهار تمام شد آمدیم اطاق پائین شرح این اطاق را در روزنامهٔ روز ورود خودمان نوشته ایم امروز بدقت ملاحظه فرمودیم موزائیك سنگهای معدنی بود با گوش ماهی ها که همه یك اندازه و یکجور نصب کرده بودند خیلی جلب نظر میکرد و حقیقتاً از کارهای خیلی اعلا و ممتاز بود بعد آمدیم جلو ایوان انجا هم خیلی با اعلیحضرت امپراطور صحبت کردیم بعد صدر اعظم المان آمد ذکر کرد از نشانهائیکه بخود دش و زنش مرحمت فرموده بودیم بعد پرنس دوساکس زن ولیعهد ساکس و پرنس فردریك مؤیلا که نشان آفتاب التفات فرموده بودیم آمدند قدری صحبت کردیم بعد آمدیم منزل قدری استراحت کردیم بعد آمدیم تالار بزرگی بود که پرده های نقاشی اعلا داشت با جناب اشرف اتابك اعظم پرده ها را تماشا کردیم اغلب از روی کارهای رفائیل نقاش معروف بود صورت جنگهای قدیم صورت حضرت مریم و صورت حضرت عیسی بوضعهای مختلف خیلی پرده های اعلای قیمتی داشت همه را تماشا کردیم بعد آمدیم بیرون قدری هم در بیرون عمارت گردش کردیم کرهٔ بسیار بزرگی از چین آورده اند

جلو عمارت بود تماشا کردیم مال خیلی قدیم است کرهٔ آسمان را ساخته اند خیلی چیز نفیس خوبی است سه ساعت بغروب مانده میرشکار اعلیحضرت امپراطور با دو کالسکهٔ شکاری حاضر شدند که بشکار برویم ما و وزیر دربار و فخر الملك و امین حضرت و دکتر لندی سوار کالسکه شدیم و رفتیم بشکار دکتر ورزن هم پشت سر کالسکهٔ ما نشسته بود و برای ما صحبت رفتن بهندوستان خودش را و رفتن بامیرو و غیره را میکرد دکتر ورزن بسیار آدم خوب و خوش صحبت است فارسی را هم خیلی خوب میداند در المان دکتر رئیس و معاون را میگویند یك لقبی است که دخل بطبیب ندارد خلاصه آمدیم بقدر هزار قدمیکه دور شدیم از عمارت یك شوکا دیده شد که در صحرا میچرید پیاده شدیم بقدر سیصد قدم مانده تفنگ را گرفتیم تفنگ مخصوص امپراطور هم بود دو تیر انداختیم شوکا ابداً حرکت نکرد تیر سیم را که انداختیم خورد بشوکا و جابجا افتاد میرشکار هم خیلی شبیه است بمصطفی قلیخان مرحوم میرشکار حرف زدنش هم شبیه است به پرنس مترنیخ شکارچی دیگری بود او شکارها را پیدا میکرد خلاصه شوکا را گرفته آوردند بقدر دویست قدم دیگری که آمدیم دو تا قرقاول دیده شد پیاده شدیم دو تیر انداختیم یکیرا زدیم زخمی شد رفت افتاد توی جنگل پیدا نشد روز بعد پیدا کرده آوردند بعد قدری که آمدیم باز یك خروس قرقاول پرید خیلی خوب روی هوا زدیم افتاد همینطور توی کالسکه میامدیم هوا هم گرم بود پشه می که میکردا گر آدم دستش را از جلو دهانش برمیداشت هزار تا پشه میرفت توی دهن آدم همه مثل چلچله شده بودیم بقدر صد تا پشه رفت توی دهنمان راه کالسکه همه جا از وسط جنگل میگذرد گاهی هم صحرائی و واشه دار آمدیم شوکای دیگری پیدا شد پیاده شدیم از پشت درخت ها رفتیم تا سیصد قدمی که شوکا ایستاده بود یك تیر انداختیم نخورد فرار کرد تیر دیگری انداختیم باز نخورد خیلی دور شد تا تیر سیم را که انداختیم زدیم جابجا افتاد رفتند بگیرند توی چمن افتاده علف بلند بود گم کردند وزیر دربار فخر الملك امین حضرت دکتر لندی پیش ما بودند خلقمان تنگ شده بود که مبادا شوکا گم شود دان کالسکه چی ما میدانست کجا افتاده نشان میداد باز شکارچی ها پیدا نمی کردند تا آخر پیدا کرده گرفته آوردند شوکای قشنگی بود شاخ داشت اما طور بدی اورا کشتند چاقو را فرو کردند بمغزش که فوراً مرد بعد آمدیم باز یك شوکای دیگری با ساچمه زدیم رفت توی چمن خوابید میانهٔ من و وزیر دربار و فخر الملك وان شکارچی یکدفعه از جلو شکارچی بیرون آمد زخمی بود دو تیر گوله از نزدیك انداخت با تیر دویم زد افتاد یك قرقاول هم بعد ما زدیم که سه شوکا و سه قرقاول شکار کردیم تمام صحرا پر بود از خرگوش دسته دسته میدویدند که اگر میخواستیم خرگوش بزنیم بیست تا زده بودیم کبك چیل زیادی هم بود توی صحرا اما ما تفنگ نینداختیم با اینها قدری گردش کردیم بقدر دو سه فرسخ مقارن غروب آمدیم منزل شام خوردیم آقا سید حسین روضه خواند خیلی خسته بودیم خوابیدیم

—()— (((یکشنبه بیست سیم صفر))) —()—

امروز باید برویم سفارت خانهٔ خودمان در برلن صبح سوار کالسکه شدیم جناب اشرف اتابك اعظم وزیر دربار امین

حضرت امیر بهادر جنگ فخر الملك موثق الملك سیف السلطان ندیم السلطان وسایرین بودند رفتیم به گار سوار راه آهن شدیم جنرال مهماندار هم بود رفتیم تا رسیدیم بشهر برلن در گار پیاده شدیم سوار کالسکه شدیم رفتیم شارلتنبورغ در پارك بسیار باصفائی که درختهای کاج بسیار قشنگی داشت و گل کاریهای بسیار خوب کرده بودند در موزلی که مقبرهٔ جد اعلیحضرت امپراطور است رفتیم پیاده شدیم دسته گلی سر قبر گذاشتیم کلیسای قشنگ کوچك خوبی بود تماشا کردیم و بعد آمدیم رفتیم بباغ وحش اول دم در دو تا بچه شیر یك ساله که خیلی هم بزرگ بودند رئیس باغ وحش آورد توی کالسکهٔ ما که دست بدهد ماهم ابدا او وحشتی نکردیم و تماشا کردیم بعد آمدیم تا رسیدیم به قفسهٔ که خرس ها بودند همینطور سوار کالسکه بودیم ولی همراهان و نوکرها پیاده در رکاب می آمدند انواع خرس ها بودند اول چند خرس بود مثل همان خرسهائیکه در آذربایجان خودمان اقلا تو دنا بدست خودمان زده ایم و در حضور ما زیاده از دویست تا البته شکار کرده اند بعد آمدیم در قفسهٔ که خرس سفید بود دو سال قبل در فرنگستان خرس سفید دیده بودیم امانه بدقت امروز بدقت نگاه کردیم خرس سفید خیلی بزرگتر از خرسهای معمولی است اولا گردنش خیلی بلندتر است قدش هم کشیده تر خوراکش هم تفاوت دارد خرس سفید همیشه گوشت میخورد چون در طرف شمال سود دروژ دسیر روس است در آنجاها علف نیست دو نوع ماهی هست که فك و مرس میگویند که همیشه نمیتوانند زیر آب باشند وقتی بیرون میایند از زیر یخ ها که در هوا تنفس کنند این خرس سفید آنها را شکار میکند میگیرد و میخورد ولی خرس های معمولی هم لاحم هستند هم گوشت میخورند هم علف بعد از آنجا آمدیم شیرهای افریق بود تماشا کردیم مثل همان شیر خودمان در طهران که از عربستان آورده اند بلکه شیر خودمان قدری از این بزرگتر بود پلنگ های زیادی بود یك پلنگش خال های نزدیك بهم سیاه رنگ داشت تماشائی بود یك پلنگ سیاه بود که خیلی سیاه و چیز مهیبی بود اما بر نخواست راه برود که بدانیم بزرگی او را با سایر پلنگ ها و خوابیده بود بعد آمدیم انواع مرغابی ها بود برنگهای غریب یك نوع مرغابی بود که یك زیر زمینی بود شیشهٔ بزرگی گذاشته بودند پشتش آب بود مرغابی ها را مرد که طوری میکرد میرفتند زیر آب و میامدند از جلو ما میگذشتند زیر آب خیلی تماشا داشت خیلی دلمان میخواست ببینیم مرغابی زیر آب چطور شنا میکند مثل آنکه زیر دریا باشیم تماشا کردیم خیلی خوب بود یك مرغابی بود عوض بال دو تا دست داشت خیلی چیز غریبی بود انواع قرقاولها دیده شد سفید سیاه قرمز یك قرقاولی بود که هفت رنگ داشت بقدری قشنگ بود که بتوصیف نمیامد قدری تفکر میخواهد که آدم فکر کند ببیند خداوند ذو الجلال چگونه این الوان مختلفه را در این حیوان خلق کرده است بعد آمدیم و شبابود بقدر آدم کانگرو میگویند پاهای بلند داشت دست های کوتاه وقتی میدویدند با پا جفت جفت میزدند دستهاشان را در هوا نگاه داشته بودند چیز غریبی بودند انواع شکار ها مثل شکار های خودمان وغیره یك قوچ بزرگی بود که شاخ هایش مثل قوچ های دستی پیچ خورده بود گفتند قوچ های پامیر است فخر الملك و سیف السلطان عرض کردند در خوش ییلاق نزدیك شاهرود و

بسطام در سفری که پادشاه شهید نورالله مضجعه به خراسان رفتیم این قسم قوچ علیخان پسر میرشکار مرحوم زده بود معلوم میشود آن کوههای سخت مشرق ایران که اتصال دارد بان کوهها از این قوچ ها پیدا میشود . بعد آمدیم انواع گاو ها بودند یك جور گاوی بود بقدر اسب ولی سر و کله اش خیلی بزرگتر اما شاخش نسبت بتنه اش کوچك بود سر و گردن بهم رفتهٔ غریبی داشت تفنگی داشتیم در بیست و دو سال قبل خریده بودیم صورت این گاو را در آن کنده بودند آنوقت تصور میکردم اگر خود این گاومیش را ببینم چطور خواهد شد حالا خودش را دیدم . دیگر بقدری از حیوانات وحشی و طیور و چرنده و پرنده دیدم که اگر بخواهم بنویسم دو کتاب میشود همه را گردش کردیم و دیدیم . بعد آمدیم بسفارتخانهٔ خودمان بقدری هوا گرم بود که مثل هوای تابستان میانهٔ قصر قاجار و عشرت آباد طهران خیلی خیلی گرم بود بعض اسباب ها از قبیل دوربین عکاسی و رانتگرف که عکس توی بدن را می اندازد که امراض باطنی اندرونی را تشخیص میدهد خریدیم و چیزهای دیگر هم خریدیم . بعد نهاری خوردیم هوا خیلی گرم بود عصر رارفتیم به تماشای آگاریم در بین راه جمعیت زیادی بود اما مخلوق المان همه مؤدب و بی صدا در کمال ادب ایستاده ابدا از احدی صدا بیرون نمیامد مگر با کمال احترام کلاه برمیداشتند و اظهار خوشوقتی میکردند آمدیم تا رسیدیم به آگاریم جناب اشرف اتابك اعظم وزیر دربار فخر الملك و سیف السلطان و سایرین رفته بودند منزل وزیر امور خارجهٔ المان مهمان بودند . ما رفتیم به آگاریم امیر بهادر جنگ و امین حضرت و بصیر السلطنه با ما بودند اول وارد تونل مانندی شدیم که دو طرف قفسه ها داشت انواع مارها و ماهی ها و وزغچه ها بود فردای آن روز مخصوصا فخر الملك را فرستادیم رفت تماشا کرده و فرمودیم انچه دیده است در این روزنامه بنویسد اولا مارها بود بقطر دو وجب و تقریبا چهار ذرع طول داشت اقسام مارها برنگهای مختلف ابلق سیاه جنسهای علیحده کرکدیلهای بزرگ که وزغچهٔ آبی میگویند ماهی ها باشکال مختلف مار ماهی ماهی های بزرگ ماهی های کوچك بقدر یك وزن برنگهای مختلف حیوانات ته دریا که بشکل گل سرخ و بوته صحرا روی سنگ ها چیده بودند و آدم ابدا تصور نمیکرد که اینها حیوان باشند همینکه غذا میریختند برای انها فورا بنای حرکت را می گذاشتند و غذائیکه ریخته بودند بلع میکردند خیلی تماشا داشت یکحیوانی بود مثل لاك پشت آبی ولی طرف شکمش بسته نبود و باز بود بقدر هزار تا پا و دست داشت مثل اسباب ساعت اسبابها از دست از پا و دست وغیره داشت که همه حرکت میکردند بقدری حیوانات غریب و عجیب دنیا را اینجا جمع کرده اند که انسان از تماشا کردن سیر نمیشود و بر تعجب و حیرتش میافزاید خلاصه خیلی گردش کردیم بعد از تماشای آنها آمدیم اغلب خیابانها را تماشا کردیم بعد آمدیم گار راه آهن و آمدیم بمنزل شب را هم در منزل خودمان شام خوردیم روضه خواندند خوابیدیم

دوشنبه ۲۴ صفر

امروز باید از برلن بلیزیك برویم صبح برخاستیم چائی خوردیم دعاهامان را خواندیم سیف السلطان بحضور آمد از

جهدان ووضع خودش شرحی عرض کرد خیلی خندیدیم یکساعت بعدازظهر باید برویم منزل اعلیحضرت امپراطور نهارمهمان هستیم عرض کردند توپ و تفنگ وطپانچه که سیستم تازه است وآورده اند بنظر برسد حاضر است رفتیم بیرون عمارت توپ را تماشا کردیم لوله اش ازاهن است روی لوله هم کلمهٔ اسم پادشاه را نوشته اند این توپ در دقیقه تقریباً بیست تیرمی اندازد سیستم خیلی خوبی است خیلی سبك است شش نفر توپچی بخوبی اورا حرکت میدادند وا پیدو سریع است گفتند تاشش هزار ذرع میزند اگرچه تحقیقاً ندانستیم امابنظرمان توپ هشت سانتی متری است فشنگش فلزی بود لیکن شکل کیسه ها اخابیوس است ولی گلولهٔ سراو نجیبیده است اول گلوله رامیگذارند بعدفشنگ راعوض کیسهٔ باروت درعقب میگذارند بعدکه کولاس اورا ببستند پیمانی دارد اورا میگذارند مثل پاشنهٔ تفنگ اورا که کشیدند توپ در میرود دیگر توپ حرکت نمیکند که لازم قراول رفتن جدید باشد صدتیرهم که بیندازد ازجای خود حرکت نمیکند این قسم توپ هیچ ندیده بودیم مگرپیرارسال مال فرانسه ها راولیکن در قنداق توپ اختراعی کرده اندکه دهن لوله حرکت افقی دارد تقریباً نیم ذرع اینجا حرکت میکند ولی درموقعی که به نشان میرسد تاهزار ذرع اطراف خودش را بهمین حرکت خواهد زد بعدتوپ ما کینه راهم آوردند این توپ ازخوبی وسبکی کمال امتیاز را دارد اولا یك لولهٔ بزرگ آب توی اواست یك لولهٔ دیگر بقدرتفنگ گلولهٔ مارتینی است ازمیان ان لوله گذشته است پشت لوله چرخی دارد برای چرخاندن قطارفشنگ ودرلوله گذاشتن وانداختن وبیرون آوردن فشنگ این توپ خودش تکرکوچکی دارد علیحده برای حمل ونقل دیگری درست کرده اند مثل خمپاره های قدیم ما که برای حمل ونقل میگذاشتند دو قنداق برای این توپ ساخته اند که اگربخواهد سواره یاجای دور را بزند روی آن تکرمیگذارند بلند میایستد وسرکوب میشود اگربخواهند به سربازوزنجیر بیندازند میگذارند روی تکرکوتاه تر وشلیك میکنند سه نفر عمله ویکنفر صاحب منصب دارد که این توپ مکسیم را میاندازند ازقراریکه عرض کردند دقیقهٔ صدتیرمیاندازد درحضورماهم انداختند سفارش دادیم شش عراده برای ما بیاورند . بعدازملاحظه رفتیم باطاق قدری راحت وصحبت کردیم یکساعت بعدازظهر کالسگه حاضرکرده بودند سوارشدیم ورفتیم بعمارت اعلیحضرت امپراطور بهمان عمارت که مکرر رفته بودیم . اعلیحضرت امپراطور بودند قدری صحبت کردیم . بعد نهار حاضر شد ولی چندان جمعیت نبود نهار با اعلیحضرت امپراطور خوردیم جناب اشرف اتابك اعظم وهمراهان ما اغلب بودند آمدیم به تالار بزرگ بفخرالملك فرمودیم تالار رادرست تماشا کند یعنی تالار را تمام ازسنگ های کریستال دورش وکرونیك موزائیك کرده اند وصدقهارامر تباً در دیوارها بوضع بسیار قشنگی نصب کرده اند که ازهرجهة کمال امتیاز را دارد یك نشان تمثال خودمان راهم دادیم برای نواب ولیعهد که بسرکشی اردوهای نظامی رفته بود بفرستند ویك قطعه نشان آفتاب هم دادیم برای اعلیحضرت امپراطریس که برای معالجه بحمامهای معدنی رفته اند بفرستند اعلیحضرت امپراطور خیلی اظهار مسرت وخشنودی نمودند حقیقتاً اعلیحضرت امپراطور بسیار خوش سیما وخوش

صورت ومهربان هستند زیاده ازآنچه تصورشود مهربانی میکنند نهارخوردیم باتفاق امپراطورسوارکالسگه شده آمدیم به گار بازبا امپراطور خیلی صحبت کردیم و وداع کرده آمدیم به ترن وترن حرکت کرد فخرالملك بود صحبت اطاق موزائیك رامیکردیم فخرالملك عرض کرد هرقدرتعریف فرمودید کماست خلاصه همینطور میامدیم اطراف راه جنگل زراعت وهمه آبادی است امّا ترن های اکیپرس بقدری میاید ومیگذرد که مجال نمیدهد آدم تماشا کند آمدیم تا وقت غروب آفتاب خیلی تماشا داشت آفتاب رفته بود پشت یك لکه ابروقرمز کرده بود ابرهای اطراف خودش را مثل امواج دریای خون خیلی تماشاداشت نزدیك شهر (لیزیك) که رسیدیم جنرال مهماندار آمدمرخص شدیك انگشترالماس به جنرال مرحمت فرمودیم دکتر (وزن) هم که همراه بود یك انگشترالماس هم به زن او مرحمت فرمودیم . بعد امدیم وارد شهرلیزیك شدیم لیزیك جزو مملکت ساکس است جنرال ساکس هم حاضر درگار ایستاده بود پیاده شدیم اظهارالتفات به جنرال فرمودیم کالسگه حاضربود ما وجناب اشرف اتابك اعظم وفخرالملك وامیربهادرجنگ دریك کالسگه نشسته آمدیم به مهمانخانهٔ که منزل خودمان است شام خورده خوابیدیم

((سه شنبهٔ ۲۵ صفر))

امروز تاشب را در لیزیك توقف است . صبح از خواب برخاستیم نماز و دعاهامان را خواندیم . بعد نهارخوردیم بعدازنهار قدری استراحت کردیم . چهارساعت بعدازظهر باید برویم به منزل وباغ (کنت هتال) که تقریباً یك فرسخ ازشهرلیزیك دوراست . ما وجناب اشرف اتابك اعظم وفخرالملك وامیر بهادرجنگ دریك کالسگه نشستیم سایرین هم درکالسگه های عقب نشسته بودند آمدیم ازشهرخارج شدیم نیم فرسخ مانده بودکه بباغ کنت برسیم پسرکنت که اسمش (لئون) ودوازده سال داشت اسب کوچکی سوارشده سرراه ایستاده بود وهمینطوربا کالسگهٔ ما سواره میامد بسیار پسرقشنگ خوبی بود واسب بامزهٔ داشت امدیم تارسیدیم بباغ . این باغ وعمارت اسمش کناوتهان است خانم کنت وخودش وخانواده اش همه حاضربودند پیاده شدیم عمارت خوبی داشت چائی خوردیم قدری صحبت کردیم بعدما وفخرالملك وامیربهادرجنگ وخودکنت دریك کالسگه نشسته رفتیم بشکارقرقاول دکترادکاك هم بود رفتیم جنگل کاج کوچکی بود صندلی گذاشته بودند نشستیم چرکه شکارقرقاول ندیده بودیم چندنفرپیاده افتادندتوی گندمی بودکاشته بودند وقرقاولها رامیراندند تفنگ کنت هم دست ما بود نمرهٔ بیست وشانزده قرقاولها ازدورمیگذشتند نمیشدزد آخریك قرقاول پریدآمدازپهلوی ما بگذرد زدیم افتاد رفتندپیدا کنند نتوانستند فخرالملك پیدا کرد آورد بعدبازسوارکالسگه شده آمدیم بعمارت چائی خوردیم وقدری صحبت کردیم وآمدیم منزل یك نشان بکنت مرحمت فرمودیم امشب را ساعت ده که دوساعت به نصف شب مانده ازلیزیك حرکت کردیم آمدیم به گار ترن حاضربود سوارشدیم ترن حرکت کرد بطرف کارلسباد که انشاءالله فردا

ساعت هشت که دو ساعت از آفتاب گذشته وارد کارلسباد شویم

●● () — ( ) § جهارشنبه ٢٦ صفر § ( ) — () ●●

دیشب ساعت دم رارفتیم بگار که باراه آهن برویم کارلسباد و حرکت کردیم شب را توی ترن درست خوابمان نبرد صبح خیلی زود برخاستیم نمازمان را خواندیم ساعت هشت وارد کارلسباد شدیم دیشب از خاک المان گذشته وارد خاک اطریش شدیم اما باهمان ترن المان آمدیم شهر کارلسباد از پیراوسال که دیده بودیم خیلی آبادتر شده است کالسکه حاضر بود سوار کالسکه شده جناب اشرف اتابک اعظم و قوام السلطنه و امیر بهادر جنگ با ما در یک کالسکه بودند آمدیم از جلو چشمهٔ آبی که میخوردند گذشتیم رفتیم بمهمانخانهٔ که قوام السلطنه برای ما گرفته است بسیار هوتل خوبیست حقیقتاً قوام السلطنه بسیار نوکر خوب خدمتگذاری است از خدمات او خیلی راضی هستیم اطراف مهمانخانه هم جنگل است خیلی باصفاست و کوه دارد مهمان خانهٔ زیادی هم اطراف هست نهار خوردیم بعد از نهار قدری استراحت کردیم جهار ساعت بعد از ظهر کالسکه حاضر بود ما و جناب اشرف اتابک اعظم و فخر الملك و امیر بهادر جنگ در کالسکه نشسته رفتیم گردش از توی جنگل می گذشتیم سربالا سرپائین جندین قهوه خانه هم سرراه بود تقریباً سه فرسخ راه رفتیم غروب آمدیم منزل وزیر دربار و موثق الملك هم در برلن کار داشته مانده اند صدق الدوله هم برای معالجه مانده است که بواسیرش را ببرند عکاسباشی را هم بجهة عکس جدید الاختراعیکه در المان بود دفرمودیم بماند یاد بگیرد خلاصه آمدیم منزل شب را شام خورده و خوابیدیم

●● () — ( ) § پنجشنبه ٢٧ صفر § ( ) — () ●●

از خواب برخاستیم امروز باید شروع بخوردن آب بکنیم آب که بخوریم باید خیلی پیاده راه برویم دکتر ادکاك آمد یك استکان از آن آب معدنی آورد کم کم خوردیم و راه افتادیم کنار جنگل امیر بهادر جنگ فخر الملك امین حضرت سیف السلطان بودند خیلی گردش کردیم و بعد آمدیم منزل نهار خوردیم جواهری آمده بود قدری جواهر تماشا کردیم و بعد استراحت کردیم هوا رعد و برق شد و باران زیادی بارید طرف عصر باز آب خوردیم باز در گالری منزل داریم قدری راه رفتیم و بعد کالسکه خواستیم و رفتیم گردش توی شهر در مغازه ها قدری اسباب خریدیم و آمدیم منزل وزیر دربار هم هنوز نیامده سه جهار تلگراف کردیم زود تر بیاید از نیامدن وزیر دربار خیلی اوقاتمان تلخ است موثق الملك هم نیامده است ولی صدق الدوله را تلگراف کرده بودند عمل بدی کرده اند و بریده اند شب هم جون شب قتل است هیچ جا نرفتیم در منزل بودیم روضه خواندند و بعد خوابیدیم شب هم فراموش کردیم نماز آیات زلزله را بخوانیم جون سالها بود معمول داشتیم میخواندیم اوقاتمان تلخ شد

●● § — ( ) § جمعهٔ بیست هشتم صفر § ( ) — § ●●

صبح زود برخاستیم ساعت هشت باز آدکاك آمد و آب خوردیم و پیاده رفتیم توی جنگل خیلی گردش کردیم راه زیادی رفتیم و آب خوردیم در برگشتن جناب اشرف اتابک اعظم سوار درشکه بود رسید همینکه ما را دید پیاده شد و آمد

پیش ما و همراه ما آمد بمنزل نهار خوردیم بعد از نهار استراحت کردیم جهار ساعت بعد از ظهر با جناب اشرف اتابک اعظم و امیر بهادر جنگ و فخر الملك توی کالسکه نشستیم و خیلی راه رفتیم توی جنگل بالای کوهی رفتیم و باز آب خوردیم و بعد از خوردن آب باید پیاده راه برویم و خیلی راه رفتیم پیاده آمدیم قهوه خانهٔ بود جائی خواستیم بخوریم جون جمعیت زیاد بود نماندیم سوار کالسکه شدیم و آمدیم بمنزل وزیر دربار آمده بود خیلی خوشحال شدیم تفنگ بسیار خوبی آورده بود برای ما تقدیم کرد بسیار خوب تفنگی بود تفصیل بریدن بواسیر صدق الدوله را هم عرض کرد شب را هم فخر الملك و سیف السلطان آمدند قدری صحبت کردیم اما فخر الملك زودتر رفت سیف السلطان هم بعد رفت و ما را تنها گذاشتند

●● § — ( ) § شنبهٔ بیست و نهم صفر المظفر § ( ) — § ●●

صبح از خواب برخاستیم موافق معمول آب خوردیم و پیاده راه افتادیم راه زیادی رفتیم قدر سه هزار قدم سربالا رفتیم و سرازیر آمدیم جند تیر هم با تفنگ کوجك بگنجشك انداختیم نخورد همینطور که میامدیم یلی جلو بود عرض کردند شوکا نگاه کردیم دیدیم در هفتاد هشتاد قدمی ما زیر دست توی جنگل شوکا ایستاده است تفنگ کوجك را گرفتیم با فشنگ های بلند قدیك تیر انداختیم نخورد و فرار کرد رفت بعد آمدیم رو بمنزل جناب اشرف اتابک اعظم رسید نهار خوردیم بعد از نهار قدری خوابیدیم بعد رفتیم به تیر اندازی یکفرسخ و نیم راه است جناب اشرف اتابک اعظم و وزیر دربار امیر بهادر جنگ بصیر السلطنه ناصر الممالك میرزا ابراهیم خان میرزا حسین خان پسر وزیر دربار بودند مثل تیر اندازی ما ریم باد نیست انجا جور دیگر است یك سالونی دارد روی سالون گالری بلندی است نشانه ها را انواع اقسام که هستند صورت مرال و دایره های مدور اما تفنگ هایشان جور غریبی است اولا همچه قنداق تفنگ حالا که مسلماً پیدا نمیشود باید مال شصت هفتاد سال قبل از این باشد و کوتاه است آدم که قنداق تفنگ را بچانه اش می چسباند جشمش مقابل جخماق تفنگ میشود که اگر باروت پس بزند میرود توی جشم آدم یك سیری هم دارد که سوراخی دارد باید آدم از آن سوراخ نگاه کند و تفنگ بیندازد طوری است که آدم فیل را از ده قدمی نمیتواند بزند مدیر و دیر کتر آنجا هم صاحب منصب نظامی بود صبح جناب اشرف اتابک اعظم با لباس رسمی آورده بود بحضور حالا هم آنجا بود با این تفنگ و با این قنداق باز ما جهار تا نشانه را زدیم با آن تفنگ کوجك خودمان هم جند دفعه زدیم با تفنگ تقدیمی وزیر دربار هم زدیم هر وقت که تفنگ میانداختیم و میزدیم بان نشان مدور یك خورشیدی از پشت نشان بیرون میامد علامت این بود که زدیم و یك تیر توپ هم خالی میکرد جهار توپ برای زدن ما خالی کردند یك توپ هم برای جناب اشرف اتابک اعظم و یك توپ برای وزیر دربار که نشانه را زدند و هر وقت تیری بمرال میخورد مرال میرفت زیر زمین انوقت دوباره بیرون میامد علامت زدن بود خیلی تیر اندازی کردیم و بعد آمدیم بمنزل توی راه سنگ زیادی بترتیب نمره گذاشته سر راه نصب کرده بودند ما تصور کردیم تا منزل همینطور





([illegible] کارلسباد آب معدنی میل میفرمایند)

سنگ هست بعد معلوم شد مال راه دیگری است ما نمره ها را می شمردیم و شوخی میکردیم با جناب اشرف اتابك اعظم رودخانه هم از کارلس باد میامد آخرش انجا میرسید و زیادتی هم میشد کارخانهٔ چوب بری زیادی هم کنار رودخانه ساخته اند که بزور و قوت آب کار میکند بعد آمدیم بمنزل شام خوردیم آقا سید حسین آمد روضه خواند و بعد خوابیدیم

§ —((یکشنبه غرهٔ ربیع الاول))— §

صبح از خواب بیدار شدیم و بر خاستیم الحمد لله احوالمان خیلی خوب است آب خوردیم و پیاده رفتیم گردش جناب اشرف اتابك اعظم همراه ما بود دیگر کسی نبود آقا سید حسین هم آمد بقدر سه چهار هزار قدم راه رفتیم و بر گشتیم بمنزل فخر الملك و سیف السلطان آمدند خیلی اوقاتمان تلخ بود که چرا ما را تنها گذاشتند تغیر کردیم عرض کردند چون اول ماه بود نماز اول ماه و بعضی دعاها میخواندیم بعد آمدیم بالا فخر الملك و سایرین بودند صحبت میکردیم بعد نهار خوردیم و بعد از نهار قدری استراحت کردیم و پنج ساعت بعد از ظهر کالسکه خواستیم و سوار شدیم فرستادیم فخر الملك و سیف السلطان را هم بیاورند سوار شوند تو رسیدند بعد رفتیم خیلی گردش کردیم ساعت شش رفتیم یکسر به تماشاخانه بازی میکردند بود اما بازی گرها چندان خوشگل نبودند مگر یکی که خیلی ظریف و قشنگ بود خوب هم میرقصید در لژ نشسته بودیم فخر الملك و سیف السلطان رسیدند بعد از تیاتر آمدیم بمنزل چون شب دوشنبه بود آقا سید حسین روضه خواند فخر الملك روز نامه نوشت بعد خوابیدیم اما درست خوابمان نبرد (٥)

§ —((دوشنبه دویم ربیع الاول))— §

صبح بر خاستیم بعادت هر روزه آب خوردیم و پیاده خیلی راه رفتیم سر بالا رفتیم تا یك قهوه خانه رسیدیم موثق الدوله همراه بود در این قهوه خانه خدمتکارهای خوشگل داشت بعد از انجا سر بالا رفتیم بقدر یك فرسخ تا رسیدیم به واشوی جن و گل بود یك چیزی دیدیم کنار جنگل ایستاده است مثل شوکا دوربین خواستیم تماشا کنیم حاضر نبود سیف السلطان را فرستادیم رفت نزدیك همینکه سیف السلطان رفت دیدیم شوکا حرکت کرد و فرار کرد رفت توی جنگل باز خیلی راه رفتیم و آب خوردیم سه استکان باید آب بخوریم خوردیم و تمام شد انوقت سوار کالسکه شدیم ما و امیر بهادر جنگ و فخر الملك و سیف السلطان در یك کالسکه بودیم امین حضرت ندیم السلطان و میرزا ابراهیم خان دکتر هم در کالسکهٔ دیگر عقب سر نشسته میامدند قدری که آمدیم امین حضرت و ندیم السلطان و انها پیاده شده بودند ملتفت نشدیم معلوم شد کالسکه شان را به پلیس هائیکه همراه ما میامدند داده بودند که آنها پیاده نمانند و انسانیت کرده بودند آمدیم یکدفعه دیدیم در دهپانزده قدمی سر راه دو تا شوکا دارند میچرند قدری تماشا کردیم و بعد آمدیم پائین نهار خوردیم و استراحت کردیم بعد که از خواب بر خاستیم رفتیم به اشتفانی وارت هوتل که عمارت و قهوه خانه است از قدیم در کاهٔ کوه بسیار مرتفعی از همهٔ عمارتها جایش مرتفع تر است که کوههای سر حدات اطریش والمان اغلب پیداست و اطراف جنگل خیلی منظر خوب باصفائی دارد قهوه خانه های زیادی هم سر راه و اطراف بود

آمدیم باوزبرد ربار و عین السلطان برجی بود بالای برج امین حضرت اول رفته بود عرض کرد یکصد و شصت پله است بعد ما که رفتیم بیست پله هم بالاتر رفتیم تا کلهٔ برج که صد و هشتاد پله بالا رفتیم کارت پستال انجا را هم خریدیم یك آدمی شبیه لسان الدوله انجا بود بیاد او افتادیم یك کارت پستال از انجا نوشته برای وی بطهران فرستادیم یك کارت پستال هم مصدق الملك بعیسی خان نوشت و دادیم بصندوق پست برد بعد آمدیم پائین نوابه الیزابل اوشی دوشس برادرزادهٔ اعلیحضرت امپراطور حالیهٔ اطریش انجا بود آمدیش ما دست دادیم قدری صحبت کردیم و بعد آمدیم امیر بهادر جنگ و شمس الملك هم از عقب آمده بودند انجا رسیدند بعد آمدیم منزل و هنوز منزل نرسیده امیر بهادر جنگ عرض کرد نماز نخوانده ام مرخصی گرفت و رفت زودتر منزل که نماز نخوانده ما هم آمدیم منزل یك کارت پستال انجا را که خریده بودیم بفخر الملك و سیف السلطان دستخط فرمودیم یادگار مرحمت فرمودیم بشکل استکان بلور دسته دار بود

—§— سه شنبهٔ سیم ربیع الاول —§—

صبح برخاستیم بعادت معموله آب خوردیم وراه افتادیم از همان راه که روزها میرفتیم بالا رفتیم فخر الملك و سیف السلطان عقب مانده بودند از عقب تند آمده بما رسیدند خیلی خسته شده بودند اما ما الحمدلله هیچ خسته نشده بودیم آمدیم تا از قهوه خانه هم گذشتیم نزدیك بود که آب تمام شود (چون آب را باید بتدریج خورد و راه رفت) جناب اشرف اتابك اعظم هم رسیدند با اتابك اعظم همینطور صحبت کنان سرازیر آمدیم رو بمنزل آمدیم تا رسیدیم منزل در منزل قدری توقف نمودیم یکساعت بظهر مانده رفتیم حمام وضع حمام رفتن ما اینطور است که دوائی است از برگ کاج میگیرند به آب خزانه ممزوج میکنند در رفتیم توی ان آب نشستیم بقدر یکربع ساعت توی آب نشسته بودیم بعد خود ما را شستیم و آمدیم بیرون مشت و مال زیادی کردند و بعد رخت پوشیدیم و آمدیم منزل نهار خوردیم بعد از نهار خوابیدیم فخر الملك پیش ما بود تا خوابمان برد بعد از خواب که برخاستیم سوار کالسکه شدیم رفتیم دکانی بود دوربین عکاسی داشت آدم جلو دوربین می ایستد یك قران می اندازد توی سوراخی است فوراً عکس چاپ شده بیرون میاید عکس خود ما را انداختیم بعد رفتیم به تیراندازی کوچك یعنی در اطاقیکه در آن تفنگهای کوچك گذاشته اند که فقط باچاشنی در میرود و گلولهٔ کوچك دارد خیلی تیراندازی کردیم بعد مراجعت کردیم بمنزل یکساعت و نیم بغروب مانده بعد از شام باید برویم به بابایل دو فلر یعنی جنگ گل ولی چون باران بود وضع بیرون را که درست کرده بودند بهم زده بود ناچار مردم هم چون وعده داده بودند توی رستران را درست کرده رفتیم نشستیم شش نفر دختر بودند آمدند خواندند حقیقتاً هم دخترها خوب خواندند وهم خوب رقصیدند هم ساز را خوب میزدند مداخل امشب انجا بمصرف ایتام و فقرا میرسد ما هم پانصد فلرن انعام مرحمت فرمودیم که بفقرا بدهند بعد دخترهای نجبا آمدند هر یك دسته گلی بما تقدیم کردند یکی از انها کلاه سبدی کوچکی سرش گذاشته بود جلو کلاه را از تور ناجی درست کرده بود بقدری قشنگ بود که هزار درجه از تاج الماس قشنگ تر بود بعد از تماشای زیادی که کردیم یکساعت به نصف شب مانده آمدیم منزل

امین حضرت بصیر السلطنه ناصر الممالك آقاسید حسین بودند قدری صحبت کردیم و بعد خوابیدیم

٥)—٠—«(چهارشنبهٔ چهارم ربیع الاوّل)»—٠—(٥

صبح از خواب برخاستیم موافق معمول همه روزه آب خوردیم وراه افتادیم امّا امروز از آن راه دیروز و روزهای سابق میرفتیم بطرف جنوب نرفتیم آمدیم بطرف مغرب امین حضرت موثق الدوله فخر الملك دکتر آدکاك همراه ما بودند دیگر کسی نبود راه خیلی باصفائی بود دوطرف راه جنگلهای کاج است آمدیم تا رسیدیم بجائی که آب انبار شهر است وآب بخش کن تمام شهر انجااست سیمی داشت که بواسطهٔ آن سیم معلوم میکند که آب انبار پر است یا خالی وبواسطهٔ تلمبه از رودخانه که خیلی پائین است وگود تر است از انجا آب را انبار میکنند دوسه هزار قدم آمده بودیم که جناب اشرف اتابك اعظم رسید قدری باجناب اشرف اتابك اعظم صحبت کردیم وآمدیم تا این راه هم داخل شد بهمان راهی که هر روز میرفتیم آنجا جناب اشرف اتابك اعظم چون آب خوردنش تمام نشده بود ایستاد وما سوار کالسکه شدیم باموثق الدوله وفخر الملك آمدیم منزل نهار خوردیم بعد از نهار قدری استراحت کردیم و بعد کالسکه خاستیم که برویم گردش فخر الملك وسیف السلطان راهم خاستیم گفتند رفته اند گردش ما وجناب اشرف اتابك اعظم وقوام السلطنه وحاجب الدّوله درکالسکه نشستیم وآمدیم تا رسیدیم بدکان تفنك فروشی پیاده شدیم یك تفنك ماویك تفنك هم جناب اشرف اتابك اعظم خریدیم وبعد آمدیم رسیدیم بانجا که دیروز عکس انداخته بودیم دیدیم دوتا کلاه ایرانی پیدا است نگاه کردیم دیدیم فخر الملك وسیف السلطان هستند عکس می اندازند ماهم پیاده شدیم رفتیم آنجا دوسه تا عکس انداختیم دوتاهم دکمهٔ سردست خریدیم وآمدیم بجائی که تیراندازی میکنند پیاده شدیم تیر زیادی انداختیم نذر بندی کردیم که برویم خیلی تیر بان نشانه بزنیم رفتیم وزدیم بعد آمدیم باغ وقهوه خانهٔ قشنگی بود چائی خوردیم قدری گردش کردیم آمدیم بدکان چرم و کیف فروشی چند پارچه اسباب چرم آلات وکیف خریدیم وآمدیم به تآتر جمعیت زیادی بود کمدی بازی میکردند یك مرد یامزهٔ بود که تمام مردم را یکدفعه خنداند تماشا کردیم یك پرده باقی مانده بود که تمام بشود آمدیم منزل

٥)٠—٠—«(پنجشنبهٔ پنجم ربیع الاوّل)»—٠—٠(٥

صبح برخاستیم بعادت معموله آب خوردیم و ازهمان راه دیروزی رفتیم قدری کسل بودیم و حالتمان خوب نبود رفتیم تاسر همان دوراهی که این راه داخل جادهٔ بزرگ وراه معمولی میشود ومیرود بقهوه خانه آنجا بجناب اشرف اتابك اعظم رسیدیم چون قدری از آبمان باقی مانده بود باز پیاده راه رفتیم تا قهوه خانه وزیر دربار هم رسید از قهوه خانه خیلی پائین تر پیاده آمدیم نزدیك منزل سوار کالسکه شدیم وآمدیم بمنزل رفتیم توی چادر قدری نان باچائی خوردیم و گردش کردیم آمدیم بالا چند نفر دخترهای خوشگل آمدند باین هوتل ایستادند عکاسباشی را فرستادیم عکس آنها را انداخت بعد نهار خوردیم بعد از نهار قدری استراحت کردیم وبعد

کالسکه خاستیم سوار شدیم رفتیم خانهٔ آرشی دوشس پرنس دوکری که زن برادر امپراطور اطریش است دودختر خوب داشت آنکه بزرگتر است شوهر کرده بود پسر خوبی هم داشت قدری نشستیم صحبت کردیم و بعد از آنجا آمدیم به تآتر کمدی بود قدری نشستیم وتماشا کردیم بعد آمدیم بمنزل شام خوردیم چون شب جمعه بود آقاسید حسین آمد روضه خواند بعد فخر الملك وسایرین رفتند ماهم خیلی نشستیم و بعد خوابیدیم صبح خیلی کسل بودیم وعلت هم این بود دیروز که حمام رفتیم توی آب گرم زیاد نشستیم چون خون بواسیر باز شده بود خیلی ضعف عارض شد

٥)٠—٠—«(جمعهٔ ششم ربیع الاوّل)»—٠—٠(٥

صبح برخاستیم بواسطهٔ علت کسالت مزاج نتوانستیم پیاده راه برویم بالای کوه و گردش هر روز که میرفتیم سوار کالسکه شدیم وآب خوردیم فخر الملك وسیف السلطان وآقاسید حسین باما بودند بان قهوه خانه که رسیدیم پیاده شدیم وآب خوردیم وخیلی راه رفتیم آب خوردنمان که تمام شد باز سوار کالسکه شدیم وآمدیم رو بمنزل همینطور تماشا میکردیم ومیامدیم تا رسیدیم بمنزل دم درکه رسیدیم جناب اشرف اتابك اعظم را دیدیم او هم از گردش خودش صحبت میکرد بعد آمدیم توی چادر نشستیم چائی خوردیم وسفارش دادیم از همین چادرها چهار تا برای ما درست کنند و بمسیو اولیس کندکتر هوتل سفارش دادیم نمونهٔ پارچهٔ انرا هم آورد بنظر رسانید چیز خوبی بود برای شاه آباد ودوشان تپه وصاحبقرانیه بعد آمدیم نهار خوردیم بعد برخاستیم آمدیم توی باغچهٔ جلو هوتل گردش کردیم عکس جناب اشرف اتابك اعظم وسایر ملتزمین را انداختیم یك ضعیفهٔ روبروی ما درهوتل دیگری اداهای غریب وعجیب از خودش در میاورد آواز میخواند رقاصی میکرد میخواست از ما دل ربائی کند ماهم اعتنائی باو نکردیم بعد کالسکه خواستیم سوار شدیم و رفتیم بگردش ورفتیم به ویلا پارك از توی شهر گذشتیم وبعد یکفرسخ پائین تر از شهر رفتیم تا رسیدیم باین قهوه خانهٔ ویلا پارك ادم غریبی آنجا بود از هر قبیل اسباب اسباب موزائیك چوب دست وغیره همه چیز در دستش گرفته وبخودش آویخته بود عکس اوراهم انداختیم سیف السلطان عرض کرد عکس یك آدمی را انداخته اید که مغازهٔ متحرکی است واز هر قبیل اسبابی دارد از اهل بوهم بود و خیلی ترکیب غریبی داشت دخترهٔ خوشگلی هم بود خدمتکار قهوه خانه چائی خوردیم وسوار کالسکه شدیم آمدیم به تآتر خیلی خوب تآتری بود کمدی بود مادموازل والا که حقیقتاً مثل دارد بازیهای خوب درآورد وخوب رقصید بعد آمدیم منزل فخر الملك را احضار کردیم عرض کردند خوابیده است ماهم رفتیم بالا و بعد خوابیدیم

—٥—«(شنبهٔ هفتم ربیع الاول)»—٥—

صبح از خواب بر خاستیم باران شدیدی از نصف شب گرفته بود وصبح هم میارید نشد گردش برویم آب خوردیم

وتوی همان هوتل گردش میکردیم فخر الملك آمد خیلی راه رفتیم وصحبت کردیم . بعد جناب اشرف اتابك اعظم آمدند بااتابك هم خیلی صحبت کردیم مهندس الممالك راخواستیم دوسه تاتلگراف دادیم نوشت راه میرفتیم . بعدکه آب خورد نمان تمام شد آمدیم چائی خوردیم ورفتیم اطاق خودمان کاغذ زیادی از طهران رسیده بود همه را خودمان خواندیم وخسته شدیم بعد نهار خورده خوابیدیم خوابمان هم نبرد فخر الملك وسیف السلطان بودند کالسکه خواستیم باامیر بهادرجنگ وحاجب الدوله واینها رفتیم بهمان جای تیراندازی کوجك پانورا ما بود تماشا کردیم وبعد آمدیم به قهوه خانهٔ شمبرن دو سه تا دختر خوشگل خد متکار داشت جناب اشرف اتابك اعظم موثق الدوله اینها هم در قهوه خانه رو بروی ما بودند نخواسته بودند ما انها رابه بینیم بعد از آنجا آمدیم به تاتر واریته انجاهم وستران است که مردم غذا میخورند هم تاتر است امّا عجب تاتری است دو نفر دختر انگلیسی آمد ند بند بازی کردند کار های عجیب وغریب میکردند که بنوشتن درست در نمیامد مثلاً روی سیم دختره پاهایش را به عرض طوری میخوابانید کهبیخ رانش بهسیم میخورد یك تخته آوردندگذاشتند روی سیم این دودخترجایشان را عوض میکردندوچرخ میزدند وازروی تخته که روی سیم بود میگذشتند معلق میزدندکارهای خیلی خیلی غریب کردند بعددورنمائی نشان دادندکه صورت دریابود دخترهٔبسیار خوشگلی لباس پوشیده بود بعین مثل ماهی دروسط آب شنامیکردکه آدم نمیدانست آب است یاپرده دخترهٔ دیگر دروسط هوامی پریددرصورتیکه زیرپایش چیزی دیده نمیشد وروی هوابود طیران میکردیك دخترهٔ راباالکتریك آتش زدندوقتیکه دختر میان آتش بوداول گوشهٔ لباسش سوخت بعدتمام آتش گرفت کهابداً آدم تصور نمیکرد مصنوعی است خیلی خیلی تماشاداشت بازیهای غریب وعجیب درآوردند بعدپنج شش نفر دختر ولوسیدهای یکچرخه سوار بودند درکمال سرعت حرکت میکردند توی سن بعددونفری سوار دوولوسید شدند چهارنفر دیگر سوارانهاشدند راست روی آب یکی ایستاده ولوسید درکمال تندی حرکت میکرد خیلی خوب بازی کردند بعداز تماشا آمدیم بمنزل شام خوردیم وخوابیدیم ٭

()—(یکشنبه هشتم ربیع الاول)—()

صبح ازخواب برخاستیم وسوار کالسکه شدیم ورفتیم ازراهی که هرروزمیرفتیم رفتیم بالا ازآن قهوه خانهٔ یك حوس یعنی یك خانه گذشتیم ورفتیم بالاتر پیاده شدیم وآب خوردیم وخیلی راه رفتیم توی جنگل تا آب تمام شد باز سوار کالسکه شدیم ورفتیم تارسیدیم بقهوه خانهٔ آهبرك برجی داشت موثق الدوله وفخرالملك رفته بالای برج عرض کردند صدوپانزده پله دارد وبیست ذرع بلندی برج است بعدآمدیم توی قهوه خانه چند شیشه عکس ازانجاها انداختیم وآمدیم بباغیکه جلو باغچه بود چشم اندازخوبی داشت اطراف کارلسباد مهمانخانهٔ بود آبادیهای دیگر هم مثل خود کارلسباد دو ناپیدا بود راه آهن میگذشت وما از بلندی تماشا میکردیم بعدسوار کالسکه شده

آمدیم منزل چائی خوردیم وبعد جناب اشرف اتابك اعظم آمدچندتلگراف آورده بودبعرض رسانیدجواب انهارادادیم ازطهران هم چندپاکت رسیده بودخواندیم خودمان هم دوسه تلگراف برلن بصدق الدوله وعکاسباشی نوشتیم پانصدتومان سابقاً بصدق الدوله انعام مرحمت فرموده بودیم حالاهم هزارتومان دیگرانعام برایش فرستادیم و بعدنهار خوردیم بعدازنهار قدری استراحت کردیم امروزروزعید تیراندازی است یکدسته سرباز نظامی باصاحب منصب انها آمدندپای هوتل موزیك زدند ماهم لباس سیاه پوشیده رفتیم توی بالکن ایستادیم موزیك زدند جمعیت زیادی هم مردوزن وبچه جمع شده بودند بعدازانکه موزیك زدندسربازهادفیله کردند ورفتند ماهم سوار کالسکه شدیم ورفتیم به تیراندازی توی راه چندنفر زن بسیار خوشگل بودند رفتیم تارسیدیم بمحل تیراندازی قریب دویست نفر سربازوصاحبمنصب وقریب هفتصدهشتصدنفر مردوزن وتیراندازان اطریش بودند نشانهای زیادی گذاشته بودند کههرکس زدامتیازودرجه باو میدهند مااول رفتیم به نمره تیر انداختیم وفوراً زدیم بعدهمینطوردرهرنمره که رفتیم زدیم مردم دست زدندواظهارشعف وخوشوقتی کردند بعدهرچه تیرانداختیم همه رازدیم وقتی میزدیم نشانه حرکت میکردبیرقی نشان میدادند ویك تیرتوپ شلیك میکردند این شعررابمناسبت حال خودمان خواندیم (یکی تیر برداشت پیکان چه آب)(نهاده براوچارپرعقاب) بعدجناب اشرف اتابك اعظم وزیردربارفخر الملك سیف السلطان هم انداخته انهاهم چندتیری به نشانه زدند ومابانهانگاه میکردیم بعدآمدیم خواستیم چائی بخوریم از بس جمعیت بود دیگرنماندیم آمدیم سوارکالسکه شدیم آمدیم بباغ کافه پستف انجاچائی خوردیم وگردش کردیم ازانجا آمدیم به تاتر امشب بازی عروسك است مادموازل والاحقیقتاً بازی غریبی کردبشکل عروسك شده بودکوکش میکردند حرکات غریبی میکرد بعین عروسك که آدم ابداً تصور نمیکرد این آدم باشدچندعروسك دیگرهم مجسمه درست کرده بودند هیچ تفاوت باانهانداشت بقدری قشنگ بودکه آدم مات میشددیگرقشنگ تروبهتر ازاین نمیشود بعدازانکه خیلی بازیهای خوب کردند وبازی گرهاشکل کشیشهاشده بودند خواندندبازی تمام شدآمدیم بمنزل

()—(دوشنبه ۹ ربیع الاول)—()

صبح ازخواب برخاستیم بعادت معموله هرروزه آب خوردیم ورفتیم بگردش فخر الملك سیف السلطان ندیم السلطان بودند موثق الدوله هم ازعقب سررسید همینطورکه میرفتیم توی جنگل یك شوکا نزدیك جاده می چرید فخرالملك عرض کرد اگرمیخواستیدبزنید باطپانچه ازهمینجا میتوانستید بزنید تماشا کردیم وبعد رفتیم بهمان برج وقهوه خانه کهدیروزرفته بودیم آب خوردیم وخیلی راه رفتیم امین حضرت بود چند شیشه بازعکس انداختیم دورنما ومنظر خوبی داشت سیف السلطان رفت روی برج بعد بازسوار کالسکه شده آمدیم بمنزل چائی خوردیم بعدنهارخورده خوابیدیم امروزدرساعت سه بعد ازظهر بایدبرویم بمخانهٔ برلس دیزنبورك میگفتند چهل دقیقه راه است ولی ماتفرج میکردیم وآرام میرفتیم دریکساعت ونیم رفتیم جناب اشرف اتابك اعظم وزیردربار

فخر الملك امین حضرت سیف السلطان بصیر السلطنه ترجمانخان میرزا ابراهیم خان دکتر آدکاك وغیره بودند رفتیم تا رسیدیم پرنس خودش بالباس نظامی رسمی حاضر بود یکدسته سرباز تشریفات ودستهٔ موزیك بودند پرنسس خواهر پرنس ودو نفر دختر کوچکتر که آنها هم از کسان خودشان بودند حاضر بودند احوالپرسی کردیم پیاده شدیم جائی خوردیم پرنس وپرنسس هم رفته لباسهاشان را عوض کرده لباس شکار پوشیدند وآمدند ما وپرنسس نشستیم توی کالسکه سایرین هم توی کالسکه های دیگر نشستند رفتیم بشکار پرنسس فرانسه را خوب حرف میزند صحبت میکردیم ولی پرنس فرانسه نمیداند آنها شاهزاده هستند که سابقاً که دولت ایطالیا ملوك الطوایف بوده در یکی از ایالات ایطالیا پدرانش حکومت وسلطنت داشته اند حالا هم که منقرض شده اند اینجا آمده اند در پراك که پای تخت بوهم است وتا اینجا با راه آهن سه ساعت راه است عمارت وخانه دارند رفتیم تا رسیدیم به شکارگاه کنار جنگل پیاده شدیم شیپوری زدند وجرگه شروع شد صدای تفنگ زیادی هم آمد انمایش ما شوکا وشکاری نیامد یك شوکا نزدیك وزیر دربار رفت تفنگ انداخت نزد یك کبك جیل هم پرید ما واتابك اعظم باهم تفنگ انداختیم نخورد آبدار هم رفته بود دور تر او قانمان تلخ شد پرنس خیال کرد ما شکار نکرده ایم او قاتمان تلخ شده خیلی پریشان ومضطرب شده بود باو حالی کردیم که خیلی خوش گذشته وابداً اوقات تلخی نداریم بعد آمدیم شکار کبوتر چند کبوتر پرید زدیم بعد دیدیم کبوترهای بیچاره را چرا باید زد دیگر تفنگ نینداختیم ودوباره سوار کالسکه شدیم و آمدیم بمنزل پرنس توی پارك صندلی ومیز گذاشته بود جائی خوردیم خیلی باصفا بود عکاس بسیار فضولی هم پیدا شد عکس می انداخت هی ما را از راست بچپ واز چپ براست حرکت میداد آخر گفتیم ما خودمان خیلی از تو بهتر میدانیم که چطور بنشینیم دستهٔ موزیك بودند موزیك زدند بعد یکدسته خانمهای سفید پوش همه بسن دوازده تا پانزده و شانزده مثل دستهٔ پریها که از آسمان آمده باشند آمدند شاگردهای مدرسه اینجا بودند عکس آنها را هم دادیم انداختند غروب آمدیم بمنزل از توی شهر گذشتیم سابقاً درست ندیده بودیم شهر قشنگ بزرگ خوبی است کارخانهٔ زیادی از بلور سازی وچینی سازی وآجر سازی وغیره دارد معدن ذغال سنگ هم همینجا است که کار میکنند وذغال بیرون میاورند رودخانهٔ خوبی هم از کنار شهر میگذرد اسمش اگر است که میرود داخل رود مولداو شده از شهر پراك که پای تخت بوهم است میگذرد این خانهٔ پرنس هم در قصبهٔ اشلاکنورت است شهر نیز قشنگ خوبی بود یکساعت از شب گذشته بود که وارد منزل شدیم وقتی از شکارگاه برمیگشتیم وبخانهٔ پرنس از روی راه آهن میگذشتیم یکدفعه ترن رسید ما گذشته بودیم اما از برای ملتزمین که عقب سرما بودند مضطرب شدیم که خطری وارد نشود ولی انکسیکه مواظب لکوتیف است همینکه دید کالسکه ها از خط راه آهن عبور میکنند خیلی آرام کرد همینکه کالسکه ها گذشتند آمد وگذشت خیلی تماشا داشت

(سه شنبهٔ ۱۰ ربیع الاول)

صبح از خواب برخاستیم بعادت معموله رفتیم بگردش از قهوه خانه یك حوض گذشتیم وآبخوردیم وگردش میکردیم توی جنگل خواستیم بازبرویم بسمت برج چون هوا سرد بود نرفتیم امیر بهادر جنگ را فرستادیم به تماشای برج . ندیم السلطان بود درس هامانرا مذاکره میکردیم . بعد چند شیشه عکس با دوربین کوچك خودمان انداختیم . بعد آمدیم بطرف پائین شهر که تابحال نیامده بودیم خیلی راه خوبی بود بسیار باصفا تا پائین گردنه همه جا با فخر الملك وامیر بهادر جنگ وندیم السلطان وامین حضرت صحبت میکردیم رسیدیم بجائی که دیدیم دوتا مادیان را میگردانند پرسیدیم گفتند انجا مردم اسواری اسب تعلیم میدهند پیاده شدیم رفتیم تماشا طویلهٔ بود شبیه بطویلهٔ قزاقها سالون بزرگی هم بود مسقف که در آنجا اسب هارا تعلیم میدهند ومردم سواری یاد میگیرند تماشا کردیم وآمدیم بمنزل . ندیم السلطان عرض کرد مغازهٔ بلور فروشی هست که چند روز قبل آمده بودیم با شاهزادهٔ عباسقلی میرزای ملقب به ناصر الممالك وخیلی خوب مغازه ایست در این بین رسیدیم بهمان مغازه پیاده شدیم رفتیم توی دکان بلور فروشی خیلی بلورهای خوب داشت این بلورهارا درهمین کارلسباد درست میکنند قدری بلور آلات خریدیم یك دخترهٔ آنجا بود دیدیم بااو حرف زدیم فرانسه میدانست اما حرف نزد گویا قوم و خویش صاحب دکان بود که صاحب دکان گفت که فرانسه میداند ولی باشکال حرف میزند . بعد آمدیم بمنزل نهار خوردیم . بعد از نهار قدری استراحت کردیم . بعد برخاستیم نماز خواندیم وکالسکه خاستیم سوار شدیم جناب اشرف اتابك اعظم چون (هاردنیك) وزیر مختار انگلیس آمده بود ومیخواست بیاید جناب اشرف اتابك اعظم را ملاقات کند علاء السلطنه وزیر مختار خودمان هم بود کارداشت باما سوار نشد وزیر دربار هم نبود فخر الملك وسیف السلطان را فرستادیم بیاورند گفتند سوار شده اند ماهم آمدیم سوار شدیم امیر بهادر جنگ حاجب الدوله امین حضرت شمس الملك عین السلطان بودند رفتیم به کافه بستف هوای گرفتهٔ بدی بود جائی خوردیم گردش کردیم وآمدیم به تاتر عروسك در تاتر نبود بازی هم چندان مزهٔ نداشت یك آکت نشسته برخاستیم آمدیم منزل هنوز غروب نشده بود فخر الملك وسیف السلطان آمدند صحبت کردیم . بعد از شام جناب اشرف اتابك اعظم آمد پرگرام رفتن ما را به انگلیس آورده بود خواندیم بعضی حك واصلاح کردیم اتابك اعظم رفت یکساعت نشسته صحبت کردیم وبعد خوابیدیم تا صبح هم درست خوابمان نبرد ناصر همایون بود

(چهارشنبهٔ ۱۱ ربیع الاول)

صبح از خواب بیدار شدیم دیدیم که باران بشدت میارد هرچه تصور میکردیم چه قسم ممکن است برویم بگردش چون آب میخوریم باید راه برویم دیدیم ممکن نیست میگذشتیم از پشت اطاق ادکاك خوابیده بود صدایش کردیم که فصل آب خوردن را به پرسیم دیدیم لخت است یك لنگی بخودش بسته بود از پشت در داد میزد که

امروز بیرون نرویدیم باران است دست وپاتان درد میگیرد رفتیم توی گالری جلو اطاق سالونی که سویت ما آنجا روزها نهار میخورند قدری راه رفتیم وآب خوردیم مهندس الممالک روزنامه خواند بعضی تلگرافها از طهران آورده بودند ملاحظه شد دادیم جناب اشرف اتابک اعظم جواب بدهد یک تلگراف احوال پرسی به عین الدوله فرمودیم یک تلگراف هم از عشرت السلطنه احوال پرسی رسیده بود ما هم جواب دادیم . بعد آمدیم بالا بعادت هر روزه چائی خوردیم . چند دستخط به عین الدوله وسپهسالار وحضرت علیا وخازن اقدس ومعتمد الحرم نوشتیم بهریک یک عکس خودمان راهم برای آنها فرستادیم وبرای سایر خدام حرم هم هریکی یک عکس خودمانرا فرستادیم . بعد نهار خوردیم . بعداز نهار فخر الملک را خواستیم وتوی اطاق نشسته بودیم عرض کردند جناب اشرف اتابک اعظم میخواهد شرفیاب شود اتابک اعظم آمد وزیر مختار انگلیس که مقیم طهران است بانواب بحضور آورد بعضی فرمایشات فرمودیم دراین بین فخر الملک رسید دررا باز کرد دید ما با وزیر مختار حرف میزنیم دررابست ورفت بعداز آنکه فرمایشات تمام شد وآنها رفتند فخر الملک آمده ما هم دراز شدیم فخر الملک نشست وصحبت میکرد قدری استراحت کردیم . بعد برخاستیم کالسکه خواستیم که سوار شویم اتابک اعظم عرض کرد چون وزیر مختار انگلیس میاید ومطالب دارد نمیتواند سوار شوم ومنزل هستم وزیر دربار هم عرض کرد پایم درد میکند ونمیتوانست بیاید ما هم آمدیم سوار کالسکه شدیم وآمدیم از برای راهی که تا بحال نیامده بودیم همینقدر دیدیم از پهلوی رودخانه میگذریم آنجائیکه روزیکه از شکار برمیگشتیم تاب میخوردند آمدیم تا رسیدیم بباغی که مجسمهٔ امپراطور فرانسوا ژزف را گذاشته بودند باغ بسیار خوبی است خیلی باصفاتر از این قهوه خانه های دیگر درختی آنجا دیدیم بلوط که مسیو اولیزد برکتر هوتل عرض کرد هزار وهشتصد سال دارد ونه ذرع ونیم قطر اواست عین السلطان بود دادیم قدم کرد بیست وچهار قدم دور درخت بود تا بحال درخت بلوط باین بزرگی ندیده بودیم اما چنار بزرگتر از این بلکه دو مقابل این دیده بودیم قدری گردش کردیم توی باغ باعکاسباشی چند شیشه عکس انداختیم بعد آمدیم کارخانهٔ تخته بری بود رفتیم بعین مثل اسیابهای طهران مردکه چوب برهم صورتش سفید شده بود مثل آسیابان بعد آمدیم از جائیکه کالسکه هارا تعمیر میکنند گذشتیم وآمدیم به تاتر واریته بازی کردند اول همان مردکه که دست وپایش را با زنجیر می بستند خودش باز میکند بستند وباز کرد بعد چند دختر ولوسپید سوار آمدند تصنیف میخواندند ولوسپیدها را میدواندند بعد چند نفر پسر ودختر آمدند بازی بچهار امیکردند توپ بازی وغیره بعین مثل بچه بعد یک پسر از آن یک پسر دیگر را گاز گرفت او هم فریاد زد وگریه کرد در رفت ران خودش را بدیوار میمالید خیلی خنده داشت جست وخیزهای غریب وعجیب کردند معلقها میزدند که خیلی تماشا داشت بعد یک مرد ویک زن عشقبازی کردند آواز خواندند چند آکت بازی کردند بعد آمدیم بمنزل امیر بهادر جنگ آمد صحبت کردیم بعد شام خورده خوابیدیم

○○()—○—《§○》 پنجشنبه ۱۲ ربیع الاول 《○§》—○—()○○

صبح از خواب برخاستیم بعادت معموله آب خوردیم ورفتیم گردش از قهوه خانه یکحوض گذشتیم به برج رسیده راهی بود از زیر برج رفتیم بقدر نیم فرسخی گذشتیم تا رسیدیم باسب دوانی زمین اسب دوانی آنجا چمن است بقدر دو هزار ذرع دور آن میشود بشکل بیضی ساخته اند دورش هم نرده گذاشته اند مدتی هم پیاده راه رفتیم آمدیم رو بشهر فخر الملک وسیف السلطان وندیم السلطان پیش ما توی کالسکه بودند آمدیم تا رسیدیم بمغازهٔ چراغ گاز وحمام وانجور چیزها داشت پیاده شدیم یک حمام ودو سه قسم اسباب دیگر خریدیم وآمدیم منزل نهار خوردیم بعداز نهار خوابیدیم از خواب که بیدار شدیم نماز خواندیم وسوار شدیم وزیر دربار را خواستیم نبود فخر الملک وسیف السلطان را خواستیم نبودند جناب اشرف اتابک اعظم وموثق الدوله وامیر بهادر جنگ بودند رفتیم بهمان باغی که درخت بلوط بزرگ بود چائی خوردیم وگردش کردیم به تاتر که آنجا عروسک میخواند چون او میخواند باز رفتیم حقیقتاً عروسک خوب خواند وخوب هم رقصید امشب بازیهای خوب در آوردند وتا ساعت ده که یکساعت از شب گذشته بود تاتر تمام شد آمدیم منزل

○○()—○—《§○》 جمعه سیزدهم ربیع الاول 《○§》—○—()○○

صبح برخاستیم ومثل همه روزه رفتیم بگردش از یکحوض گذشتیم وآب خوردیم رفتیم بهمان برج که روزهای قبل هم رفته بودیم سیف السلطان وامین حضرت را در یک کالسکه نشانده عکس انداختیم یکضعیفهٔ عکاسه بود یک مرد عکاس هم همراهش بود چند شیشه عکس انداختیم یک عکس گروپی انداختیم وبعد آمدیم پائین تر باز عکاسی بود خیلی فقیر دلمان سوخت برای اینکه انعامی باو داده باشیم پیاده شده عکس انداختیم وفرمودیم بدهد روی چینی عکس را بیندازد بسری هم داشت بعد آمدیم منزل نهار خوردیم وقدری استراحت فرمودیم وبعد کالسکه خواستیم وسوار شدیم رفتیم به کافه پستف جناب اشرف اتابک اعظم فخر الملک سیف السلطان همراه بودند قدری گردش کردیم وچائی خوردیم بعد رفتیم تیراندازی تفنگ زیادی انداختیم رفتیم بانوراما را تماشا کردیم عکس اشان وپانوراماهای آنجاها را دیدیم یادی از سفر دو سال قبل خودمان کردیم وبعد آمدیم منزل خیلی تماشا داشت

○○()—《§○》 شنبه چهاردهم 《○§》—()○○

صبح بعادت هر روزه برخاستیم ورفتیم به برج اشفانی وارث دوربین هائیکه در آنمدت خریده بودیم امتحان کردیم در حقیقت با فخر الملک وسیف السلطان نذر بسته بودیم سر آن دوربین بزرگ آنها تصدیق میکردند اما تصدیق که از روی حقیقت نباشد ما خودمان هم باور نمیکردیم از یک فرسخی با هوای تیره سوقالهای روی پشت بامها را تشخیص میداد که پست وبلندی آنها بخوبی معلوم بود همچه تصور میکنیم در طهران اگر هوا صاف باشد از صاحبقرانیه بدوشان تپه تشخیص آدم ولباس آنها را بدهد چائی خوردیم وقدری گردش کردیم با دوربینها اطراف را تماشا کردیم چشم انداز بسیار خوبی داشت یک زن خدمتگاری هم بود آبله رو ودماغ پهن بعد سوار کالسکه شدیم آمدیم پائین آمدیم تا رسیدیم بمنزل نهار خوردیم یک گیلاس آبجان راهم قرار داده اند بعداز نهار بخوریم امروز

شخص مهندس الکتریك از برلن آمده بود چند تلفن تازهٔ اختراع جدید برای ما آورده بود که مثل فنگراف صدارا بیرون میدهد که تا بیست قدم دور آدم ایستاده باشد میشنود توی اطاق تلفن را درست کرد ملاحظه فرمودیم خودمان هم رفتیم اطاق امین حضرت خوابیدیم چون در اطاق خودمان تلفن درست میکردند عصر هم بنا است آرشیدوشس ایزابل بازدید بیاید برادرش دوك دوکروی و شوهرش فردریك که فرمانده یك اردوی اطریش است با دخترهایش چهار ساعت بعد از ظهر باید بیایند و آمدند رفتیم سالون و پائین نشستیم و صحبت کردیم به پسر کوچکش هم یك مدال طلا مرحمت فرمودیم که بجنسال داشت بعد آنها رفتند ما هم با جناب اشرف اتابك اعظم و امیر بهادر جنگ و حاجب الدوله رفتیم به تیر اندازی در انجا هم دو سه تا عکس انداختیم چون در ساعت هفت و نیم باید بتاتر ارفئون برویم و وقت نرسیده بود رفتیم به قهوه خانهٔ فرانجافسال حقیقتاً قهوه خانهٔ خوبی بود چند قطعه کارت پستال خریدیم یك عکاسی هم پیدا شد عکس مارا انداخت بعد رفتیم بتاتر ارفئون همان بازیهای شبهای قبل بود ساعت نه شد آمدیم بمنزل وزیر دربار تب کرده بود رفتیم احوال اورا هم پرسیدیم و بعد خوابیدیم

(یکشنبهٔ پانزدهم ربیع الاول)

صبح از خواب برخاستیم آب خوردیم رفتیم بگردش از توی همان جنگل که هر روز میرفتیم رفتیم تا رسیدیم بقهوه خانهٔ سنت لنارد چند کارت پستال خریدیم بفخر الملك و امیر بهادر جنگ فرمودیم از برای عیسی خان و امین الحرم بنویسند بعد از انجا آمدیم از دم قیصر پارك گذشتیم جمعیت زیادی بود از انجا هم گذشتیم و رفتیم به حمام همیشه که حمام میرفتیم توی عصارهٔ کاج می نشستیم چون طول داشت و خون را بازمیکرد دیگر توی آب نه نشستیم سر و تن شوری کردیم خیلی حمام خوبی بود بعد آمدیم منزل فخر الملك و سیف السلطان و امین حضرت همراه ما بودند در بین راه جناب اشرف اتابك اعظم را دیدیم که میرفت ما توی کالسکه بودیم اتابك اعظم انطرف رود خانه پیاده میرفت اظهار التفاتی فرمودیم اتابك اعظم هم تعظیمی کرد و آمدیم منزل نهاری خوردیم بعد از نهار استراحت کردیم از خواب که برخاستیم اتابك اعظم هم آمد پیش ما قدری صحبت کردیم بعضی تلگرافها بود نوشتیم دادیم به اتابك اعظم دو سه کاغذ هم از وزیر خارجه رسیده بود که اتابك اعظم بعرض رسانید بعد سوار شدیم رفتیم گردش به قیصر پارك خیلی راه رفتیم گردش کردیم چائی خوردیم بعد آمدیم منزل دوشس ایزابل کارت گذاشتیم بعد آمدیم منزل فخر الملك و سیف السلطان آمدند وزیر دربار هم آمد سفارش چهل چراغ الکتریك و بعضی چیزها بوزیر دربار و مخبر السلطنه دادیم شب هم فخر الملك و سایرین بودند صحبت خودمانی بود و قدری کتاب خواندیم ارفع الدوله هم که چند روز بود احضار شده بود و فرمایشات باو داشتیم مرخص شده رفت بالامبول حقیقت نوکر قابلی است و از خدمات او راضی هستیم

(دوشنبهٔ شانزدهم)

صبح بعادت هر روزه برخاستیم یك استکان آبمان را توی اطاق خوردیم بعد رفتیم بگردش از یك حوض هم گذشتیم

وزیر دربار فخر الملك و ندیم السلطان و امین حضرت با ما بودند آب خوردیم و راه رفتیم بعد رفتیم بقهوه خانهٔ سنت لنارد چائی خوردیم و برگشتیم بمنزل امشب شب عید است عید مولود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است تلگراف تبریکی از علماء طهران رسیده بود جواب آنها را نوشتیم جناب اشرف اتابك اعظم آمد چند کاغذ از طهران رسیده بود همه را خواندیم بعد نهار خوردیم بعد از نهار قدری استراحت کردیم چهار ساعت از ظهر گذشته رفتیم بکارخانهٔ بلور سازی در دو سال قبل هم که اینجا آمده بودیم باین کارخانه رفته بودیم تفاوتی نکرده جز اینکه کورهٔ شیشه آب کنی آنوقت بالا تر بود حالا آمده اند نزدیك در کارخانه تماشا کردیم چون هوای گرم بدی داشت احوالمان بهم خورد و سرمان گیج رفت رئیس این کارخانه هم مردی بود که دو سال قبل هم دیده بودیم حالا زخمی هم پشت گردنش در آورده بریده اند آمدیم بقهوه خانهٔ که از چینی ساخته اند در و دیوارش تماماً چینی است خیلی جای خوبی است قدری نشستیم و آب زدیم بسر و صورتمان و حال آمدیم امشب بنا بود برویم بتاتر چون یکنفر آکتریس معروفی از وینه آمده است عرض کردند خیلی خوب میرقصد چون احوالمان بهم خورده بود از رفتن تاتر منصرف شدیم و آمدیم منزل جناب اشرف اتابك اعظم آمد مرخص فرمودیم رفت بتاتر خودمان آمدیم منزل موثق الدوله حاجب الدوله فخر الملك سیف السلطان آمدند قدری صحبت کردیم فنگرافی تازه خریده بودیم خودمان را مشغول کردیم الحمد لله احوالمان خوب شد آمدیم پائین توی باغچهٔ جلو هوتل یکدسته موزیك مجاری آمده بودند میزدند هفت هشت نفر بودند سنتوری داشتند بزرگ که شاه شهید در سفر دویم فرنگستان خودشان خریده بطهران آورده بودند قدری ساز زدند گفتیم آواز هم اگر بلد هستند بخوانند گفتند یکنفر از اینها آواز میخواند فرمودیم بخواند و خواند جمعی مرد و زن هم جمع شده بودند توی ایوان پهلوی ما تماشا میکردند دو سه نفر دختر هم میانشان بود بعد جناب اشرف اتابك اعظم آمد بعضی تلگرافهای قیمت نرخ اجناس و غیره از طهران رسیده بود دیدیم از اینکه الحمد لله ارزانی و فراوانی است خیلی خوشحال شدیم و بعد آمدیم بالا قدری هم صحبت داشتیم تا نصف شب همینطور نشسته بودیم و صحبت میکردیم بعد دکتر لندی آمد عرض کرد استراحت کنید و بخوابید ما هم خوابیدیم

(سه شنبهٔ هفدهم)

امروز روز عید مولود حضرت ختمی مآب صلوات الله علیه است صبح را بعادت معمول هر روز سوار شدیم رفتیم بطرف قهوه خانهٔ سنت لون قدری که با کالسکه رفتیم پیاده شدیم و آب خوردیم و توی جنگل پیاده راه رفتیم تا رسیدیم بقهوه خانهٔ سنت لون چائی خوردیم و قدری گردش کردیم و بعد باز سوار کالسکه شده آمدیم بمنزل منزل که رسیدیم جناب اشرف اتابك اعظم یك الماس بسیار خوب مدالیون با صد عدد اشرفی برای تبریك روز عید تقدیم گذارده بود ملاحظه فرمودیم و دستخطی اظهار التفات بجناب اشرف اتابك اعظم نوشتیم بعد کاغذ و تلگراف

زیادی از طهران رسیده بود همه را خواندیم وجواب دادیم . بعد نهار خوردیم بعداز نهار قدری استراحت کردیم . امروز وعده کرده بودیم به پرنس ایزسنورك که بشکار برویم چون قدری کسل بودیم هوا هم منقلب بود وباد میامد عذر خواستیم عصر رار فتیم بپارك شینو ابنای آنجارا از چینی ساخته اند (سکسین) اطریش بوده است در اکسپوزیسون پاریس بعد از اکسپوزیسیون خریده اند آنجا آورده اند قهوه خانه در جزیره واقع است پل خوبی داشت گذشتیم طرادهٔ بخاری بود امیربهادر جنگ فخرالملك سیف السلطان دکترلندی را فرمودیم نشسته دور دریاچه گردش کردند بعدهم جناب اشرف اتابك اعظم با دکتر لندی در کرجی که باپارو حرکت میکند نشسته دکترلندی پارو میزد رفتند توی دریاچه قدری گردش کرده آمدند ماهم چائی خورده آمدیم از روی پل گذشتیم وآمدیم سوار کالسکه شدیم رسیدیم به مغازهٔ چینی فروشی پیاده شدیم چقدر چینی های خوب داشت وباسلیقه چیده بود قدری چینی خریدیم آمدیم به تاتر چون موقع نرسیده بود قدری با کالسکه گردش کردیم رفتیم بپارك پستف جناب اشرف اتابك اعظم امیربهادر جنگ وفخرالملك بامادر کالسکه بودند صحبت میکردیم تاوقت رسید آمدیم به تاتر آکتریس که از وینه آمده بود میرقصید وخیلی خوب میرقصید این آکتریس را در سنهٔ هزارو سیصد وهیجده در وینه دیده بودیم یك انگشتر هم باو مرحمت فرموده بودیم عروسك هم بود بازیهای خوب میکرد بازی هم بازی دیر کتر پلیل بود وعشق بازی چندنفر به تبدیل اسم ولباس بود خوب بازی کردند . بعد آمدیم منزل شام خوردیم بعداز شام قدری صحبت کردیم وبعد خوابیدیم

——((چهارشنبهٔ هیجدهم))——

صبح برخاستیم آب خوردیم . بعد آمدیم پائین جناب اشرف اتابك اعظم بود گفتیم ما میرویم بپارك سنت لناردشاهم بعد بیائید آنجا وخودمان بافخرالملك وامین حضرت وسیف السلطان وندیم السلطان رفتیم بگردش قدریکه رفتیم عکاسی پیداشد عکس مارا انداخت چند عکس هم از جنگل وغیره انداخت . بعد مارا تعاقب کرده همه جا همراه ما میامد تا آخر پلیس ردش کرد رفتیم تارسیدیم به سنت لنارد چائی خوردیم جناب اشرف اتابك اعظم هم عوضی رفته بود جای دیگر ما که از سنت لنارد برمیگشتیم دیدیم بامفخم الدوله از کلهٔ کوهی که جنگل دارد سنگ بزرگی بود پائین میایند . بعد آمدیم به حمام چون توی آب که می نشستیم خون بازمی شد همینطور ایستاده از آن دوای عصارهٔ کاج بخودمان مالیدیم وبعد آمدیم بیرون طبیب آمد چرخ الکتریك به بدنمان گذاشت ونبض مارا دید . بعد آمدیم خودمارا کشیدیم سابقاً هشتاد کیلوگرام وصد گرام بودیم حالا هفتادوسه کیلوگرام شده ایم که هفت کیلوگرام وصد گرام لاغر شده ایم وازوزن کم شده است جناب اشرف اتابك اعظم هم اینجا آمد باجناب اشرف اتابك اعظم ووزیر دربار وفخرالملك نشستیم بکالسکه وآمدیم منزل نهار خوردیم بعد

از نهار استراحت کردیم چهار ساعت از ظهر گذشته پرنس مترنیخ با دخترش بحضور ما آمدند در اطاق پائین نشستیم باآنها صحبت میکردیم بعد آمدیم کالسکه خواستیم چون اعلیحضرت پادشاه انگلیس دو سه روز است خبر رسیده ناخوش هستند خیلی اوقاتمان تلخ شد خواستیم گردش کنیم رفع خیال بشود رفتیم بقصر پارك گردش کردیم چائی خوردیم وبرگشتیم بمنزل شام خوردیم بعد از شام فخرالملك را خواستیم آمد روزنامهٔ مارا نوشت بعدهم تانیمساعت بنصف شب مانده نشسته بودیم وصحبت میکردیم وبعد استراحت فرمودیم •

••()——((§•((پنجشنبه نوزدهم ربیع الاول))•§))——()••

صبح از خواب برخاستیم موافق معمول هر روزه آب خوردیم وبعد رفتیم به برج استفانی وارث موثق الدوله وفخر الملك وندیم السلطان باماتوی کالسکه بودند دوربین های فرانسه مان را باندیم السلطان مذاکره میکردیم وهمینطور صحبت کنان میرفتیم امروزهم هوا آفتاب است بعکس همه روز هوای صاف بسیار خوبیست خیلی هم پیاده راه رفتیم دوربین هامان را فرستادیم آوردند با طراف دوربین انداختیم چند شیشه عکس هم انداختیم چائی خوردیم وگردش کردیم بعد سوار کالسکه شده آمدیم منزل نهار خوردیم بعداز نهار خوابیدیم چهار ساعت بغروب مانده مهمان ارشیدو شس ایزابل هستیم به تیراندازی سوار کالسکه شدیم جناب اشرف اتابك اعظم وزیر دربار فخرالملك وسیف السلطان شمس الملك بصیر السلطنه بودند به تیر اندازی که رسیدیم آرشیدوشس ودخترهایش وجمعی خانمهای دیگر بودند همه را آرشیدوشس معرفی کرد نشستیم چائی خوردیم بعد تیراندازی کردیم هرچه انداختیم همه را زدیم دست میزدند وتحسین میکردند آرشیدوشس خودش هم چند تا زد وخوب تفنگ میانداخت یك انگشتر یاقوت دست خودمان را به آرشیدوشس دادیم او هم برای ما یکساعت الکتریك آورد تقدیم نمود بوزیر دربار وسیف السلطان وبصیر السلطنه هم که نشانه زده بودند هریك پری دادند فخرالملك وشمس الملك بان نشانه هاکه پری داشت تفنگ نینداختند ولی بگلوله ها که هوا میانداختند چند تیر انداختند وزدند بعد آمدیم منزل شب هم بافخرالملك وشمس الملك صحبت میکردیم الحمدلله بسیار خوش گذشت بعدهم خوابیدیم شب کشیك شمس الملك وامیربهادر جنگ بود مشت زدند درست هم خوابمان نبرد •

••()——((§•(جمعه بیستم ربیع الاول)•§))——()••

صبح را برخاستیم وآب خوردیم رفتیم تا بیکحوض قدری پیاده راه رفتیم چون باید بعداز ظهر بشکار برویم با پرنس ایزسنورك قدری پیاده که راه رفتیم زود تر برگشتیم بمنزل نهار خوردیم یکساعت بعداز ظهر سوار کالسکه شدیم جناب اشرف اتابك اعظم وزیر دربار امیربهادر جنگ فخرالملك سیف السلطان امین حضرت شمس الملك عین السلطان بصیر السلطنه بودند رفتیم تارسیدیم بدوراهی که یکراه امیرودبخانهٔ پرنس ویکی بشکارگاه پرنس وپرنس برادرش سر راما ایستاده بودند پیاده شدیم رفتیم بکالسکهٔ پرنس ماوپرنس وپرنس ودامادنور پرنس دریك کالسکه نشسته بودیم

رفتیم از توی جنگل و دره‌ها گذشتیم بقدر چهار پنج فرسخ که راه آمدیم رسیدیم بشکارگاه از کوه بلندی بالا رفتیم تا رسیدیم بجائیکه باید شکارها را جرگه کنند و بیاورند نشستیم قدریکه نشستیم صدای درق و بورق شد وزیر دربار و آنها چند تیر انداخته چیزی نزدند ماهم چیزی نزدیم بعد آمدیم جای دیگر باز نشستیم یك شوکا آمد اول عین السلطان دید بعد آمد از بالا سر پیاده‌ها دو تیر انداختیم خورد امانیفتاد خیلی اوقاتمان تلخ شد باز برخاستیم رفتیم جای دیگر نشستیم باز یك شوکا آمد دو تیر چهارپاره یك تیر گوله انداختیم بر انش خورد امانیفتاد و زخمی شد معلوم است چه قدر اوقاتمان تلخ میشود سوار درشگه شدیم فخر الملك و سایرین همینطور پیاده میامدند وزیر دربار هم پیاده میامد بعد کالسکه های آنها هم رسید سوار شدند آمدیم تا رسیدیم بجائی که توی جنگل برای ما چائی حاضر کرده بودند سه تا میز گذاشته بودند یکی ما و جناب اشرف اتابك اعظم و پرنس و پرنس و دام دنور پرنس نشسته بودیم یك میز هم وزیر دربار و فخر الملك و امیر بهادر جنگ و سیف السلطان و سایرین نشسته بودند یك میز هم کلان پرنس نشسته بودند چائی خوردیم در حقیقت شام خوردیم گوشت سرد و نان و شیرینی و غیره بود خوردیم بعد باز سوار کالسکه شدیم و آمدیم چند تا شوکا هم توی راه دیدیم دو سه تیر گوله انداختیم نخورد شب نخوابیده بودیم شکار نزده هفت هشت فرسخ راه رفته خیلی اوقاتمان تلخ شد قدریکه آمدیم پرنس و پرنس و دام دنور خداحافظی کرده رفتندیش از آنکه بروند بیك کارخانهٔ کاغذ سازی هم رسیدیم که از پوست و درخت جنگل کاغذ مقوا درست میکردند تماشا کردیم خلاصه آنها رفتند ماهم با جناب اشرف اتابك اعظم و وزیر دربار صحبت کنان میامدیم نیم ساعت هم از شب گذشته بود صحبت از طهران میکردیم که حالا یکساعت از شب گذشته مردم چه میکنند و اینجا یکساعت گذشته است آمدیم تا رسیدیم بمنزل خیلی خسته بودیم نماز خواندیم بعد از نماز فوراً شام خورده خوابیدیم

شنبهٔ بیست و یکم ربیع الاول

صبح از خواب برخاستیم شوکاهائیکه دیروز زده بودیم دو تا زخمی شده بود پیدا کرده آورده بودند خیلی خوشحال شدیم وزیر دربار هم یکی زده بود دیروز آورده آمدیم با جناب اشرف اتابك اعظم شوکاها را گذاشتیم و عکس انداختیم بعد یکی از شکارها را برای ارشیدوشس و یکی را برای ارشیدوك اژن فرستادیم بعد سوار شدیم بکالسکه با فخر الملك و ندیم السلطان و امین حضرت رفتیم بگردش درس‌ها ما از راهم مذاکره میکردیم قدریکه رفتیم پیاده شدیم بقدر سه چهار هزار قدم هم پیاده راه رفتیم و آب خوردیم و آمدیم به پارك فرانخافال چائی خوردیم الحمدلله بسیار خوش گذشت بعد آمدیم مغازهٔ بود پیراهن و دستمال گردن داشت خریدیم بعد آمدیم بمنزل نهاری خوردیم سه ساعت و نیم از ظهر گذشته ارشیدوك اژن برادر زادهٔ اعلیحضرت امپراطور اطریش بدیدن ما آمد قدری نشستیم و صحبت کردیم چائی خوردیم بسیار مرد نجیب موقر معقول خوبی است بعد او رفت ماهم با جناب اشرف اتابك اعظم و امیر بهادر جنگ و سیف السلطان و امین حضرت رفتیم بهمان پارك فرانخافال که صبح رفته بودیم گردش کردیم

وآمدیم بمنزل آرشیدوشس ایزابل بنا بود یکساعت بغروب مانده بیایند عکس بیاندازند آمدند باهم عکس انداختیم دخترهای آرشیدوشس یکی اینطرف یکی آنطرف ما ایستاده بودند ماهم وسط ایستاده بودیم عکس انداختیم خیلی عکس خوبی شد رفتیم به اشتات پارك امشب در آنجا باتایل دو فلر است یعنی جنگ گل رفتیم در ایوانی نشستیم خانمها بالا و پائین و اطراف گل میانداختند بطوریکه ما غرق گل شده بودیم جناب اشرف اتابك اعظم وزیر دربار موثق الملك فخر الملك امیر بهادر جنگ و سایرین گل زیادی انداختند و از این مقواهای کوچك الوان کم قتل بقدری زنها بسر و روی آنها ریخته که غرق کم قتل شده بودند بصیر السلطنه و ناصر همایون هم بودند از سر تا پا پر از کم قتل شده بودند گل زیادی ریختیم میان زنها آنها هم گل زیادی برای ما انداختند در حقیقت شب بسیار خوشی گذشت بقدر دو ساعت گل باران بود خیلی خیلی تماشا داشت بعد برخاستیم و آمدیم منزل

یکشنبهٔ بیست و دوم ربیع الاول

امروز باید برویم باستفانی وارت صبح جناب اشرف اتابك اعظم و وزیر دربار را خواستیم خوابیده بودند ماهم با فخر الملك و ندیم السلطان و سیف السلطان و امین حضرت سوار کالسکه شدیم و رفتیم تا رسیدیم باستفانی وارت یکساعتی که گذشت جناب اشرف اتابك اعظم و وزیر دربار هم آمدند و رسیدند الحمدلله خوش گذشت عصر سوار شدیم و آمدیم به پارك فرانخافال چائی آوردند و خوردیم بیست فلورن هم انعام دادیم و آمدیم منزل فخر الملك و سایرین بودند صحبت میکردیم بعد آمدیم پائین گارسن هیستی آوازه میخواند ما را که دید یکدفعه ظرفهائی که دستش بود همه را ریخت و شکست خیلی خنده داشت بعد آمدیم با عین السلطان و سایرین صحبت میکردیم و آمدیم دم کوچه زن زیادی بود سه نفر از خانمها آمدند از ماسو و نیر گرفتند بعد آمدیم بالا شام خوردیم فخر الملك را احضار کردیم آمد روزنامه نوشت بعد آقا سید حسین روضه خواند و بعد خوابیدیم

دوشنبهٔ بیست و سیم ربیع الاول

صبح برخاستیم و رفتیم آب خوردیم و سوار شدیم از یك حوضی گذشتیم هوا بقدری گرم بود که بعین مثل هوای تابستان طهران از آنجا خواستیم راه نزدیکی پیدا کنیم بیائیم منزل رفتیم براهی افتادیم که دو فرسخ راه بود سیف السلطان و ندیم السلطان و امین حضرت با ما بودند این یك راهی بود بعرض چرخهای کالسکه خیلی بدراهی بود جنگل پرت گاه بود گدائی سر راه بود بیست فلورن انعام باو مرحمت فرمودیم . بعد آمدیم تا رسیدیم بقهوه خانهٔ که دست چپ رودخانه بود دیدیم مسیو اولیز که در کتر هوتل ما است و این راه را او بما نشان داده بود از روی یك کارت بستالی دید ما خیلی اوقاتمان تلخ است برای دوری راه و گرمی هوا برای اینکه ما را مشغول کند گفت این سنگهای رو بروی خود تان را ملاحظه نمائید چون خیلی گرم بود ما ملتفت سنگها نشده بودیم سی چهل تا سنگ بود که هر یك شصت هفتاد ذرع طول داشت که این قسم سنگ در دره های ورگهان دیده بودیم عمودی بالا رفته

بودنداز دور بنظر میامدمثل بتی که تراشیده باشند تفصیل آنهارا اینطور عرض کرد که عیناً نوشته میشود . جوانی بوده مشغول به شبانی انجا که رسیده است دیده است آب رودخانه بالاآمد وزیاد شد بطوریکه عبور ممکن نبود گلهٔ گوسفند او از نظرش غایب شدند درحالتیکه تفحص گوسفند هارا میکرد صدای نازکی بگوش او رسید نگاه کرد دید زن بسیار وجیهی باموهای سیاه پیداشد و باو گفت من عاشق تو شده ام من وآنچه جواهر دارم مال تو خواهد بود وتوزندگی خواهی کرد مثل شاهزادها بشرطیکه قول بدهی وقسم بخوری که بغیر من دل ندهی جوان شیفتهٔ آن زن شد قول داد وقسم خورد مثل امرا وشاهزادگان زندگی میکرد آن زن همیشه باو میگفت مبادا از قولت برگردی وبقسم خیانت کنی که از تو انتقام خواهم کشید مدتی گذشت این جوان فهمید که این زن جن است وجادوگر دلتنگ شد که باید باجن زندگی کند خیال کرد از او جدا شود زنی دید فریفتهٔ او شده دل باو داد وخیال کرد با او عقد مزاوجت ببندند مجلس عروسی فراهم کرد مردم را باساز وآواز وموزیك بکلیسا دعوت کرد ورفتند بانجا که رسیدند صدای مهیبی شنیدند که از زمین بلند شد آب رودخانه بالاآمد عمارت نمودار شد قصر بزمین فرورفت وتمام آن مردم که همراه بودند مبدل بسنگ شدند که هنوز برای شکرکار ونمیه مردم باقی است ولیکن مردان زمان ما باید خیلی شکر کنند که درزمان ما این اوضاع نیست اگر بنا بود برای بی وفائی زنها مردسنگ شود مردی باقی نمیماند ودنیا دریائی می شد ازسنگ خلاصه افسانه بود قدری مارا مشغول کرد بعد آمدیم پرتگاه غریبی بود خیلی خطرداشت حرارت هوا یکطرف دوری راه یکطرف ما وسیف السلطان ونديم السلطان خیال کردیم از رودخانه باقایق برویم آنراهم احتیاط کردیم وسوار شدیم باز باهمان کالسکه آمدیم بمنزل نهار خوردیم بعداز نهار قدری استراحت کردیم فخر الملك وسیف السلطان مرخص شدند که یك روزه بروند بشهر پراك کالسکه میخواستند بخرند وکار داشتند آنهاهم رفتند ماقدری خوابیدیم . بعد برخاستیم عصررا رفتیم بگردش بقیصر پارك چائی خوردیم وگردش کردیم ازگرمای صبح قدری کسل شده بودیم هوا که آفتاب میشود آنجاها خیلی گرم میشود تفرجی کردیم وآمدیم منزل شب شام خوردیم ونیم ساعت به نصف شب مانده خوابیدیم

—«(سه شنبهٔ بیست وچهارم ربیع الاول)»—

صبح آب خوردیم وسوار شدیم رفتیم به سنت لؤن چائی خوردیم وقدری گردش کردیم چند کارت پستال بطهران نوشتیم وآمدیم باز عکاس قفیر دستور العمل دادیم عکسهای مارا روی چینی بیندازند . وبعد آمدیم منزل نهار خوردیم وبعداز نهار خوابیدیم ازخواب که برخاستیم رفتیم به قیصر پارك چائی خوردیم و قدری گردش کردیم چند شیشه عکس انداختیم وآمدیم به تاتر آنجا دختری که اسمش کیاجی بود خواند این دختررا در ماریمباد دیده بودیم از خواننده های معروف اطریش است وخیلی خوب میخندد عروسك هم بود

—«(چهارشنبه بیست وپنجم)»—

صبح از خواب برخاستیم بعادت هر روزه آب خوردیم وسوار شدیم قدری گردش کردیم وبعد رفتیم بپارك پستف چائی خوردیم وآمدیم منزل نهار خوردیم چهار ساعت بغروب مانده رفتیم بواریته عضد السلطنه وعین السلطنه هم که از وین آمده بودند همراه ما بودند بازی جنگ قداره بود دو نفر دو نفر میامدند باروی بسته جنگ قداره میکردند هوای حبس بدی داشت واریته که احوال مارا بهم زد بازی هم مزه نداشت معلوم نبود کی غالب وکی مغلوب میشود بخود دست میزدند نشستیم تا جنگ قداره تمام شد بعد آمدیم بپارك پستف چائی خوردیم بعد قدری گردش کردیم بنا بود برویم بتاتر ارفئون که بازی اسب وبعضی بازیهای تازه بیرون میاوردند موقوف کردیم قرار دادیم که فرداشب برویم فخر الملك و سیف السلطان هم که از پراك آمده بودند درواریته بحضور رسیدند بعد هم تا سه ساعت از شب گذشته پیش ما بودند صحبت میکردند تفصیل پراك را فخر الملك فرمودیم در روزنامه بنویسد از قراریکه عرض کرد شهر پراك با راه آهن از کارلسباد سه ساعت ونیم راه است هوایش نسبت باینجا خیلی گرم است وآب بدی دارد از شهرهای قدیم وپای تخت بوهم وجزو اطریش است شهر بزرگی است ودر جلگه واقع شده اهالی اغلب یهودی وزبان چك حرف میزنند چندان صفائی ندارد دو قبیله آمده بودند از نزدیکی همان کوه هائیکه ما شکار رفته بودیم گذشته بودند عرض میکردند در مراجعت بانجا که رسیدیم هوا فوراً تغییر کرد مو خنك شد قلمدان وشمعدان مطلائی هم برای ما سوقات آورده بودند خیلی خوب بود ومطبوع افتاد سیف السلطان تعریف میکرد از رعد وبرق وباران که انجا آمده بود ترن هائیکه از الکتریك قوه گرفته حرکت میکند خیال میکردم ماندیده ایم وحال آنکه در دو سال قبل مادر استاند دیده بودیم تا سه ساعت از شب گذشته صحبت کردیم وبعد آنها رفتند ماهم خوابیدیم ٭

—«(پنجشنبهٔ بیست وششم ربیع الاول)»—

صبح از خواب برخاستیم چون باید کم کم آب را کم کنیم امروز یك استکان آب خوردیم وبعد سوار کالسکه شدیم از یکحوض گذشتیم رفتیم تا رسیدیم بسنت لنارد فخر الملك سیف السلطان ندیم السلطان امین حضرت بودند میرزا ابراهیمخان دکتر هم بود دیکرن وبچه نشسته بودند دوز بازی میکردند بفخر الملك فرمودیم بلد هستی عرض کرد بلی انها که بازی میکردند فخر الملك با عرض میکرد وضع بازی انها را بازی دهن هم داشتند گرفتیم وبافخر الملك بازی کردیم بعد پدر این پسر بایکرن دیگر آمدند مانمیشناختیم بتوسط مسیو اولیوز دیرکتر هوتل معرفی شدند معلوم شد این پسر پسر همین مرد بود واین زن هم زنش بود وخودش از اهالی وینه بود آدم درستی بنظر آمد بعد چائی خوردیم ومراجعت نمودیم از راه بالای قیصر پارك آمدیم منزل دم هوتل که رسیدیم جناب اشرف اتابك اعظم بحضور رسید (کل یغرا) بحضور آورد مطالبیکه داشت عرض کرد ماهم فرمایشاتی که لازم بود فرمودیم ورفت قدری توی باغچه راه رفتیم موثق الملك بود وبعد آمدیم بالا نهار خوردیم بعداز نهار چند قطعه عکسهائیکه بزرگ کرده بودند عکاس بحضور آورد امشب هم بنا است برویم

بناتو ارفئون عصری رفتیم بپارك بستف گردش كردیم شاهزاده عضدالسلطنه و عین الدوله همراه بودند جائی میل فرمودیم تاوقت رسید آمدیم بتاتر حقیقتاً امشب بازیهای خوب كردند بازیهای پیشر ادیده بودیم هیچ دخلی نداشت دو نفر زن سیاه رنگ آمدند آواز خواندند خیلی خیلی بامزه بودند یكی الاغی سوار شده بود باالاغ عشقبازی میكرد خنده داشت اسبی را آوردند كه مثل یكنفر آدم فهمیده آنچه میگفتند بازی میكرد خیلی حركات غریب غریب میكرد مثلاً بلند شده بود یكدستش را گذاشته بود توی طاقچه و یكدستش را روی شانهٔ زنی كه آن زن زیر دست اسب ایستاده بود گذاشته و ابداً سنگینی خود را روی دختر نینداخته بود و یكدفعه اسب سرش را زمین گذاشته پاهایش را هوا كرد در صورتیكه دختر نصف تنه اش را روی اسب و نصف تنه اش را روی كندهٔ چوبی كه گذاشته بودند انداخته بود بعداز آنكه اسب بازیش تمام شد یكنفر كه مثل لباس عثمانی ها پوشیده كلاه فینه بر سر گذاشته بود جلو اسب را گرفته آورد جلو ما دو مرتبه اسب تعظیم كرد دست زدیم باز اسب تعظیم و اظهار تشكر كرد خیلی چیز غریبی بود بعد بازی بچهارا كه سابقاً هم نوشته بودیم كردند تقریباً دو ساعت و نیم تاتر طول كشید چیزیكه در این دو ساعت و نیم دیدیم و اسباب تعجب است چیز خوردن مردم است كه متصل چیز میخوردند آنجا كه نشسته اند بعد بازی تمام شد آمدیم منزل منزل كه رسیدیم قدری صحبت كرده بعد خوابیدیم

(جمعهٔ بیست و هفتم ربیع الاول)

صبح برخاستیم امروز آب تمام شده دیگر نباید آب بخوریم جناب اشرف اتابك اعظم یك استكان آب باید بخورد خورد و با ما آمد رفتیم خانهٔ ارشیدوشس البزاویت نوهٔ اعلیحضرت امپراطور كارت گذاشتیم و از آنجا رفتیم به برجیكه اغلب روزها آنجا میرفتیم چند كارت پستال نوشتیم بعین الدوله و سایرین و بعد آمدیم بمنزل نهار خوردیم و بعداز نهار قدری استراحت كردیم بعد رفتیم به سیرك امروز سیرك را مخصوص خودمان گفته ایم حاضر كرده اند وارشیدوشس و تمام خانواده سلطنت كه آنجا بودند مهمان ما بودند به سیرك وارد سیرك كه شدیم قفسی از آهن گذاشته بودند هفت هشت شیر بسیار بزرگ یالدار توی قفس بودند دختری بسن هیجده نوزده ساله آمد و رفت توی قفس پیش شیرها شلاقی در دست گرفته شیرهارا فرمان میداد گاهی تمام سرپا می ایستادند و گاهی الاكلنگ بازی میكردند نرده میگذاشت حكم میكرد شیرها از روی نرده جستن میكردند بعد كلاه خودش را برداشت شیر بزرگی بود دهان شیر را باز كرد و كلهٔ خودش را برد توی دهان شیر مدتی نگاه داشت حقیقتاً حركات غریب و عجیب میكرد كه عقل حیرت میكند بعداز مدتی كه با شیرها بازی كرد آمد بیرون و همه دست زدند و تحسین كردند ما هم یك مدال باو مرحمت فرمودیم بعد بندبازها آمدند جست و خیزهای غریب میكردند چشم یك بندباز را بستند با چشم بسته بندبازی كرد خیلی كارهای غریب كردند اسب ها بازی كردند یك مرد دلقكی در وقتیكه اسب میدوید خودش را طوری از روی اسب زمین میزد كه خیلی مضحك بود خلاصه بازیهای خوب كردند بعداز تماشا سوار كالسكه شده آمدیم منزل شام خورده استراحت فرمودیم







(درروز اسب دوانی درحضور مبارك دركارلسباد برداشته شد)

((شنبهٔ بیست وهشتم ربیع الاوّل))

صبح را برخاستیم وچائی خوردیم بعد کالسکه خواستیم سوار شدیم با فخر الملك وسیف السلطان وامین حضرت رفتیم بگردش از توی جنگل گذشتیم رفتیم تا رسیدیم بپارك سنت لؤن قدری گردش کردیم وبرگشتیم آمدیم از بالای قیصر پارك تا رسیدیم به تیر اندازی کوچك با سیف السلطان نذر بستیم گلوله های که میامد ومیگذشت میزدیم ما هرچه انداختیم زدیم سیف السلطان به شش تا رسیده که ما بیست تا زدیم بعد آمدیم به عکاسی کوچك هوا بد بود یك عکس انداختیم آنهم خوب نشد بعد آمدیم منزل نهاری خوردیم عصر راهم رفتیم بقیصر پارك شاهزاده ها و جناب اشرف اتابك اعظم همراه ما بودند چائی خوردیم گردش کردیم وآمدیم منزل امشب را میسواولیزدیرکتر هوتل چراغان وآتشبازی ترتیب داده بود آمدیم پائین جمعیت زیادی مرد وزن بودند آتش بازی های کوچك نمود چراغانی کرده بودند تماشائی کردیم وآمدیم توی اطاق مجلس بالی بود چند نفری رقصیدند مجلس خنکی بود قدری نشستیم تماشا کردیم بعد رفتیم بالا اطاق خودمان حاجب الدوله فخر الملك سیف السلطان بصیر السلطنه آمدند قدری صحبت کردیم بعد آنها هم رفتند ماهم خوابیدیم

((یکشنبهٔ بیست ونهم ربیع الاوّل))

صبح برخاستیم وسوار شدیم آقاها وفخر الملك با ما توی کالسکه بودند رفتیم تا از یك حوض گذشتیم بعد پیاده شدیم وخیلی پیاده راه رفتیم ندیم السلطان وامین حضرت هم بودند درس ها ما را مذاکره کردیم بقدر سه هزار وهشتصد قدم پیاده راه رفتیم تا رسیدیم به پارك سن لنارد چائی خوردیم وقدری گردش کردیم وآمدیم از راه بالای قیصر پارك از توی شهر آمدیم به مغازهٔ ورشو فروشی قدری اسباب ورشو خریدیم برای آقاهم چاقو وکتابچه وبعضی اسبابها خریدیم وآمدیم منزل نهار خوردیم دو ساعت ونیم بعد از ظهر اسب دوانی است رفتیم باسب دوانی یعنی بیازار حسن فروشها جناب اشرف اتابك اعظم وسایرین هم در رکاب بودند رفتیم ودر عمارتی که از چوب ساخته اند نشستیم آرشیدوشس وشاهزاده خانم ها بودند ماهم تماشا میکردیم خلاصه اسب دوانی آنجا میدانش کوچکتر از اسب دوانی طهران است ترتیب اینها راهم ما درست نمیدانیم از بعضی نهرها که کنده بودند وپرده های میجستند با آرشیدوشس نذر بندی کردیم یکدفعه بردیم شمس الملك هم بود دو دفعه هم با شمس الملك نذر بستیم وباختیم این همان میدان اسب دوانی است که روزها که گردش میرفتیم اغلب از پهلوی آن میگذشتیم مردم هم خیلی نذر بندی میکردند بعد از اتمام اسب دوانی آمدیم بمنزل آرشیدوشس هم با نوهٔ امپراطوری آمدند منزل عکس ما را انداختند ماهم عکس آنها را انداختیم شب هم آرشیدوشس وشاهزاده خانمها آمدند مجلس سازی بود ارکست زدند بعد مراد خان آمد تار زد از ساز ایرانی خیلی خوششان آمد ناصر همایون پیانو زد خیلی خوب زد نشستیم خیلی صحبت کردیم وبعد برخاستیم رفتیم باطاق خودمان وبعد خوابیدیم

((دوشنبهٔ غرهٔ ربیع الثانی))

صبح از خواب برخاستیم نماز خواندیم دعاهامان راهم خواندیم وسوار شدیم یمین الدوله محسن خان باپسر جناب اشرف اتابك اعظم رفته بودند گردش عضد السلطنه وامیر بهادر جنگ وفخر الملك باماتوی کالسکه بودند رفتیم بگردش ازپارك سنت اوّن گذشتیم وآمدیم ازبالای قیصر پارك بادوربین کوچك دوسه تا عکس انداختیم وآمدیم منزل قدری توی باغچه جلو هوتل راه رفتیم وگردش کردیم . بعد نهار خوردیم چهار ساعت ازظهر گذشته آرشید وشس باد خترهایشان آمده بودند برای خداحافظی جناب اشرف اتابك اعظم هم بود قدری صحبت کردیم چائی خوردیم کتاب روزنامهٔ سفر سابق خودمان را به آرشید وشس دادیم بعد خداحافظی کرده رفتند ماهم بااتابك اعظم وسایرین رفتیم به پارك فرایخافال چائی خوردیم گردش کردیم . بعد آمدیم به تیراندازی چند تیر تفنگی به نشانه انداختیم وآمدیم منزل شب راماز اولیز آتش بازی وچراغان کرده بود جمعیت زیادی زن ومرد جمع شده بودند زن های زیاد بودند خیلی گردش کردیم . بعد آمدیم بالا باعضد السلطنه ویمین الدوله شام خوردیم . بعدازشام عروسك آمد قدری پیانو زد وآواز خواند ورفت ماهم خوابیدیم

((سه شنبهٔ دوم ربیع الثانی))

امروز از کارلسباد ساعت هشت باید برویم بطرف استاند صبح برخاستیم دستهٔ سرباز برای احترام آمده بودند دم هوتل ایستاده بودند سوار کالسکه شدیم شاهزاده ها هم همراه ما بودند آمدیم به گار خلاصه ترن مخصوص حاضر بود سوار شدیم وراه افتادیم ترن بسیار خوبی است مایك سالون خوب وخوابگاه مخصوصی داریم جناب اشرف اتابك اعظم هم یك سالون دارد وسایرین هم همه واگن های خوب رفتیم طرفین راه همه سبزه وزراعت است وجنگل هم دیده میشود قدریکه آمدیم بسرحد باویر رسیدیم که جزو المان است اطراف راه همه کارخانه ها ودود کشها بود که دودشان باسمان میرفت نهار راهم توی ترن خوردیم آمدیم تاشب شد هوا هم گرم بود فخر الملك شمس الملك ندیم السلطان آقا سید حسین ناصر همایون بودند شب راهم نخوابیدیم شمس الملك وناصر الممالك وخاصه خان پیش ما بودند ازرودخانهٔ رن گذشتیم سه ساعت ازنصف شب گذشته صبح شد نماز خواندیم وقتی از کنار رودخانهٔ رن میگذشتیم کشتی بزرگی هم که چراغهای الکتریك زیادی داشت آمد مادر ترن کشتی توی آب مدتی باما میآمد وتماشا کردیم خیلی قشنگ بود واطراف رودخانه هم چراغهای الکتریك عکس انداخته بود توی آب خیلی خیلی باصفا بود .

((چهارشنبه سیم ربیع الثانی))

صبح ساعت هشت برخاستیم چائی خوردیم دعاها مان را خواندیم وزیر دربار بودند ندیم السلطان آمد درسهامان را مذاکره کردیم فخر الملك آمد حکایت بیخوابی خودمان را برای انها نقل کردیم چنین معلوم شد

منحصر بما نبوده اغلب بدخواب شده بودند قدریکه آمدیم بشهر کلونی رسیدیم ازخاك باویر هم دیشب گذشته بودیم و داخل خاك هنل کهانهم جزو المان است شده بودیم صورت شرح اسامی منازل ومسافرت راه که درصفحهٔ معین کرده اند وباید فخر الملك در روزنامه درج نماید ازاینقرار است (کارلسباد)(اگرسن)(نورامبرك)(فورت)(وریستبورك)(وایت نشل هاتن)(اشافامبورك)(مننه)(کوبلانتز)(کولونی) که سرحد بلژیك است (هربستال)(لیژ)(آنس)(لودن)(مالین)(التر)(بروژ)(استاند) بکلونی که رسیدیم بجناب اشرف اتابك اعظم فرمودیم که این دفعهٔ پنجم است کهازاینجا میگذریم ازدیروز تابحال ازشصت هفتاد تونل گذشته ایم اما اگر تمام این تونل ها را روی هم بگذارند بقدر یك تونل سنکتار ایطالیا نمیشود دو صدمهٔ گذشتن ازاو را نداشت قدریکه آمدیم رسیدیم بسرحد بلژیك سعد الدوله باجنرال بلژیك ودو نفر صاحبمنصب بلژیکی آمدند بحضور ومعرفی شدند واگن مخصوص پادشاه بلژیك را هم آورده بودند بسته بودند به ترن ما یکساعتی هم نشستیم اما چون راه عبور بسایر واگنها نداشت بازرفتیم بواگن خودمان بعد آمدیم تارسیدیم بشهر لیژ حاکم شهر واجزاء بلدیه بحضور آمدند قدری درگار توقف نموده ترن راه افتاد بعد نهار خوردیم یك مرد که غریبی بود یکطرف سبیلش بلند بود یکطرف کوتاه ازریشش بسبیلش درست کرده بود خیلی خندیدیم اسمعیل خان فراش خلوت پیش ما بود باو نشان دادیم حیف که فخر الملك نبود که نشان بدهیم ودرست خنده کنیم خلاصه بعدازنهار قدری خوابیدیم صبح جناب اشرف اتابك اعظم چند قطعه عکس جوانیهای ما را آورده تقدیم کرد یاد از ایام جوانیهای خودمان کردیم دیدیم سن رسیده است به پنجاه ولیك هنوز هیچ کاری نکرده ایم که مرضی خداوند باشد تاچه کند همت خداوندی او امیدواریم بفضل ائمهٔ اطهار سلام الله علیهم اجمعین که محبت علی علیه السلام و اولادش ما را ازهمهٔ خطرات وخطوات شیاطین حفظ کند بعدازخواب که برخاستیم فخر الملك را خواستیم تاالان که چهار ونیم از ظهر گذشته روزنامهٔ ما را نوشت بعد مهندس الممالك آمد بعضی تلگرافها فرمودیم نوشت درمیان این عکسهای ایام جوانی ما یکعکس مهندس الممالك بود که در تبریز قلمدان نگاهداشته وما چیز مینویسیم بهرجهة حالا که در خاك بلژیك میرویم یکوجب زمین بایر وخالی السکنه دیده نمیشود تمام صحرا زراعت وتمام دهات مثل این است شهرها اتصال دارد انقدر آباد است آمدیم تاغروب وارد گار شهر استاند شدیم با انکه رسماً به بلژیك نیامده ایم دستهٔ سرباز گارد وموزیك وحاکم شهر واجزاء بلدیه همه حاضر بودند پیاده شدیم ازجلو صف سرباز گذشتیم موزیك زدند کالسکه حاضر بود دستهٔ سواری هم همراه کالسکهٔ ما تاهوتل اسکرت کردند وهمراه بودند ازهمان راهی که دوسال قبل دیده بودیم آمدیم یك برج تازه دیدیم گفتند برای آب ساخته اند آمدیم بهمان هوتلی که دو سال قبل منزل کرده بودیم منزل ما را هم انجا قرار داده اند پارچه های ایرانی قالی وغیره همانطور که سابق دیده بودیم درست کرده بودند باز بهمان قسم دیدیم هوا هم گرفته دریا خیلی منقلب بود رفتیم بالا باطاق خودمان روی گالری بلور قدری راه رفتیم همان است که بود وابداً تغییری نکرده است مختار پاشا را هم عرض کردند آمده است وانجا است چون چند روزی در شهر کارلسباد بودیم لازم است مختصری

هم از انجا و چشمه های آب معدنی که دارد بنویسیم

(پنجشنبهٔ چهارم ربیع الثانی)

امروز صبح را که برخاستیم هوا خیلی منقلب و باد سختی میامد دریا هم منقلب بود دیشب را الحمدلله خوب خوابیدیم صدق الدوله هم دیشب سه ساعت از شب گذشته از برلن آمده بود بحضور رسید خیلی خوشحال شدیم از بشره اش هم همچه معلوم بود که خیلی صدمه خورده است اگر میدانستیم با اینهمه صدمه درست نمیتوانند معالجه کنند یک نفر حکیم خیلی عالم میبردیم او را معالجه کند حالا هم انشاالله در پاریس باید بدهیم بحکیم صحیحی او را معالجه کند خیلی از دیدن صدق الدوله مسرور شدیم حالا سی و دو سال است شخصاً بما خدمت میکند بعلاوه آقاخان برادرش و اسدالله خان پدرش که تقریباً از چهل سال متجاوز است مشغول خدمت هستند یکساعت و نیم بظهر مانده اعلیحضرت لئوپل پادشاه بلژیک وارد این شهر شده و فوراً بدیدن ما آمدند از دو سال قبل که دیده بودیم بنیه شان خیلی بهتر است قدری نشسته صحبت کردیم بعد رفتند ما هم بعد از ساعتی به بازدید رفتیم جناب اشرف اتابک اعظم و وزیر دربار و بعضی از نوکرها بودند پادشاه را ملاقات کردیم دختر پادشاه هم انجا بود بسیار دختر عاقل خوبی است قالی در دو سال قبل به پادشاه وعده کرده بودیم گفتیم که داده ایم در تبریز و کرمان ببافند هنوز تمام نشده ولی نزدیک باتمام است انشاالله همینکه تمام شد برای شما خواهیم فرستاد بعد آمدیم منزل باران زیادی آمد رعد و برق و باران مهر کمیکرد دریا تلاطم غریبی داشت هیچکس از ترسش بیرون نمی آمد حتی درهای اطاقها را هم بسته بودند فاصلهٔ دریا هم تا عمارت تقریباً پنجاه ذرع است شب را خوابیدیم کشیک بصیر السلطنه بود دریا هم تا صبح مثل توپ صدا میکرد

(جمعهٔ پنجم ربیع الثانی)

صبح از خواب برخاستیم دعاها نماز را خواندیم و بعد رفتیم پائین قدری بلیارد بازی کردیم و بعد آمدیم بالا مختار پاشا آمد بحضور بالو هم خیلی صحبت کردیم و کیل الدوله کاغذ زیادی آورده بود نقشهٔ سرحد سیستان و غیره بود احکام لازمه را فرمودیم بعد نهار خوردیم بعد از نهار رفتیم بگردش یکی دو مغازه رفتیم قدری اسباب صدف و غیره خریدیم بعد رفتیم به کازینو جناب اشرف اتابک اعظم هم آمدند بعد رفتیم قمارخانهٔ انجا تماشا کردیم حقیقتاً که دین اسلام ما اقدر خوب است که اینطور اعمال را منع فرموده اند بعضی ها که قمار باخته بودند حالتی داشتند که آدم حیرت میکرد هزار مرتبه بر عقاید ما افزود اگر چه مسلمانان هم بازی میکنند اما عرق انفعالی در انها پیدا میشود و قبح او را میدانند بعد از تماشا آمدیم جلو دریا چند بطری انداختند توی آب با حالت تموج با گلوله خیلی خوب زدیم بعد آمدیم منزل اغلب پیشخدمتها بکازینو رفته بودند در کازینو یک ارگی هست بقدر یکدسته موزیک صدا میدهد بعد آمدیم منزل بالا موثق الملک آمد اسبابهائیکه خریده بودیم آورد ملاحظه نمودیم از دوربین گم شده صحبت شد بعد دوربین را پیدا کرده آوردند حقیقتاً خلقمان خیلی تنگ شده بود طرف عصر هم مطالب مؤید الدوله که از لندن مراجعت نموده و در استاند بحضور رسید بعرض رسید

باجزائیکه همراه او بودند انچه باید مرحمت بشود مرحمت فرمودیم شب هم با فخر الملک و سیف السلطان صحبت میکردیم ایوان بالکن جلو عمارت را دادیم ذرع کردند صد ذرع طول و هفت ذرع عرض داشت تو دشیشه در طول کاری است که هر یک از یکذرع قدری بیشتر است که شبها زیر شیشه با چراغ الکتریک روشن میشود و بسیار قشنگ است بعد آمدیم باطاق وزیر دربار آمد بعد فخر الملک و موثق الملک و سیف السلطان و خیلی صحبت کردیم بعد خوابیدیم

(شنبه ششم ربیع الثانی)

صبح از خواب برخاستیم چائی خوردیم رفتیم پائین کنار دریا چند بطری انداخته بودند توی آب با گلوله زدیم جناب اشرف اتابک اعظم آمدند قدری صحبت کردیم خیلی راه رفتیم کنار دریا . بعد آمدیم بالا کاغذ زیادی خواندیم و چند دستخط بطهران نوشتیم . و بعد نهار خوردیم بعد از نهار قدری استراحت کردیم ساعت شش و نیم از ظهر گذشته شام مهمان اعلیحضرت پادشاه بلژیک هستیم در ساعت مقرره جنرال و صاحبمنصبان آمدند لباس نیم رسمی پوشیدیم سوار شدیم رفتیم بعمارت پادشاه که کنار دریا ساخته اند این عمارت خیلی شبیه است به کشتی کنار دریا منظر بسیار خوبی دارد با اعلیحضرت پادشاه دست دادیم وزراشان رئیس وزرا وزیر دربار وزیر امور خارجه را معرفی کردند ما هم نوکرهای خودمان را معرفی کردیم کسانیکه با ما دو سر میز شام حاضر بودند جناب اشرف اتابک اعظم وزیر دربار امیر بهادر جنگ فخر الملک حاجب الدوله موثق الدوله موثق الملک قوام السلطنه وکیل الدوله مهندس الممالک سعد الدوله مفخم الدوله امین حضرت شمس الملک بودند شام خوردیم . بعد از شام هم مدتی با پادشاه صحبت کردیم دختر پادشاه هم بودند مقارن مغرب مراجعت بمنزل نمودیم اعلیحضرت پادشاه تا دم کالسکه مشایعت کردند خداحافظی کرده بمنزل آمدیم در منزل هم توی بالکن صندلی و میز گذاشته بودند نشستیم و مدتی صحبت کردیم . بعد صدق الدوله و آقا سید حسین و بصیر السلطنه و ناصر همایون آمدند نزدیک نصف شب بود که خوابیدیم

(یکشنبهٔ هفتم ربیع الثانی)

صبح از خواب برخاستیم لباس پوشیدیم . بعد رفتیم پائین جناب اشرف اتابک اعظم را خواستیم بگردش رفته بودند ما هم بقدر دو سه هزار قدمی پیاده راه رفتیم فخر الملک را خواستیم نبود سیف السلطان آمد فخر الملک هم بعد پیدا شد اتومبیل حاضر بود فخر الملک و سیف السلطان را تک تک توی اتومبیل نشاندیم وقتی فخر الملک نشست بمکانیک چی فرمودیم خیلی تند برود و خیلی تند رفت گاهی بزمین پست و بلند که میرسید حرکت غریبی میداد بعد آمدیم بالا اطاق خودمان نهار خوردیم . بعد از نهار قدری استراحت کردیم عصر را کالسکه خواستیم و سوار شدیم رفتیم به بوا یعنی جنگلی که دستی درست کرده اند خیابانهای قشنگ و دریاچه های خوب داشت امروز یکشنبه و عید است مردم توی کوچه ازدحام غریبی کرده بودند بخصوص وقت برگشتن که از توی شهر آمدیم از دم کورسال که

میگذشتیم خیلی جمعیت بود . بعدآمدیم منزل شب هم فخرالملك سیف السلطان آقاسید حسین بصیرالسلطنه بودند صحبت کردیم دوربین بزرگ خودمان رامیانداختیم بکوه سال که تقریباً سه هزار قدم فاصله دارد از منزل ما درجلو چراغ الکتریك اگر آدم شناختی راه میرفت بخوبی شناخته می شدخیلی دوربین خوبی است عصرهم که آفتاب توی دریاغروب میکرد تماشای غریبی داشت مثل یك طشت طلای احمر خیلی خیلی قشنگ وباتماشا بود شعاعی بدریاانداخته بود یك خط مشعشع متلالئی که جالب دیدهٔ ناظرین بود . بعدازشام چون شب دوشنبه بود آقاسید حسین آمد روضه خواند وخوابیدیم

﴿ صورت آبهای معدنی است درکارلسباد ﴾

Sprudel	سپردل	58050 R
Muhlbrunn	ملبرن	3970 R—49070 C
Neubrunn	نبرن	47: R—58.70 C
Theresienbrunn	طرزین برن	45.6 R—57: C
Bernhardsbrunn	برناردسبرن	46.80 R—58.50 C
Elisabethquelle	الیظابتکل	380 R—47.50 C
Felsenqelle	فلسانکل	49.70 R—62.20 C
Marktbrunn	مارکتبرن	32: R—40 C
Kaiser Karlquelle	قیصرکارلکل	37.40—46.30 C
Kaiser brunn	قیصربرن	38.50 R—48.10 C
Parkquelle	پارکل	40.8 R—510 C
Franz Zosefquelle	فرانزکل	51.40 R—64.20 C
Spitalquelle	سپیطالکل	29.280 R—36.60 C
Hochbergerquelle	هوشبرژرکل	31.120 R—38:90 C
Kronprinzessin Stefaniequelle	کرون پرنزسین سطفانی کل	16.4: R—20.50 C
Russische Kronenquelle	رسیش کرونکل	34.20 R—42.70 C
Schlossbrunn	سلس برن	33.80R—42.30 C

()— دوشنبه هشتم ربیع الثانی —()

صبح ازخواب برخاستیم بعدازصرف چائی آمدیم پائین کناردریا جناب اشرف اتابك اعظم آمدند وبعضی کاغذها از علاءالسلطنه ازلندن رسیده بود بعرض رسانیدند مستوفی الممالك هم که آمده بودشرفیاب شدکمال مرحمت رانسبت باو فرمودیم بعدرفتیم برای هوتل کیمان که کناردریاواقع است همینطورپیاده ازکناردریاتفرج کنان رفتیم ازهوتل ماتاآنجا دوهزاروششصدقدم است درمراجعت دادم سیف السلطان باقدم شمارقدم کرد خلاصه رفتیم بهوتل دوسه جعبه هلوو شلیل روی میزبودقدری هلوخوردیم ونشستیم بعدبا ترن الکتریك سوارشده رو بمنزل آمدیم جناب اشرف اتابك اعظم امیربهادرجنگ فخرالملك سیف السلطان شمس الملك امین حضرت صدق الدوله بصیرالسلطنه باما بودند بعد منزل آمدیم نهارخوردیم بعدازنهارقدری استراحت فرمودیم عصررا رفتیم برای زدن کبوتر تیراندازی کردیم بقدرپنجاه شصت کبوتر زدیم وزیردربارهم چندتا کبوتر خوب زد شمس الملك هم بوداوهم زد بعدسوار کالسکه شده رفتیم گردش کردیم وآمدیم منزل شب هم دربالکن نشسته بودیم صحبت میکردیم پیشخدمتهاهم بودند چراغهای الکتریك کناردریاصفای غریبی داشت کشتیهای بزرگ که میامدند ومیگذشتند تماشامیکردیم یك کشتی بزرگی هم از لندن واردشدچراغهای الکتریك داشت خیلی تماشاداشت

()— سه شنبه نهم —()

صبح ساعت شش ازخواب برخاستیم فخرالملك را احضارفرمودیم آمدقدری روزنامه فرمودیم نوشت چندکاغذ بطهران بمین الدوله وخازن اقدس نوشتیم دعاهامان راخواندیم وآمدیم پائین کناردریا جناب اشرف اتابك اعظم را خواستیم نبود رفته بودبگردش آمدیم کناردریابطری زیادی انداختند توی دریا همه رابا گلوله زدیم یکبطری را انداختندهوادروقت نزول باگلوله زدیم حقیقتاً قدری خوب زدیم که خودمان هم خوشمان آمدومردم دست زدندو تمجیدکردند بعدآمدیم باطاق وزیرمختارارژانتین بحضورآمدقدری صحبت کردیم ورفتندماهم آمدیم نهارخوردیم بعدازنهارخوابیدیم عصرراسوارشدیم رفتیم بهواقدری گردش کردیم وآمدیم بهوتل کیمان چائی خوردیم بعداز صرف چائی آمدیم منزل شب راتوی مهتابی نشسته بودیم ماهتاب خوبی هم بودچراغهای الکتریك هم جلوهٔ خوبی داشت ندیم السلطان آمدقدری درسهامان رامذاکره فرمودیم بعدفخرالملك آمدآقاسیدحسین بصیرالسلطنه آمدندناصر همایون بودتوی بالکن نشسته بودیم صحبت میکردیم الحمدلله خوش گذشت

—(چهار شنبهٔ دهم ربیع الثانی)—

صبح برخاستیم چندکاغذی بطهران نوشتیم وچائی خوردیم وآمدیم پائین جناب اشرف اتابك اعظم امروزرفته اندبانورس که دوفروندکشتی برای ماخریداری نمایندبرای خلیج فارس وحفظ وحراست آن حدودماهم آمدیم کناردریاقدری راه رفتیم مؤیدالدوله موثق الدوله فخرالملك امیربهادرجنگ سیف السلطان امین حضرت بودندرفتیم تاپیاله کیمان

جائی خوردیم وقدری هلو خوردیم وتفرجی کردیم وباز همینطور پیاده آمدیم تامنزل چندشیشه عکس هم انداختیم بعدنهار خوردیم عصر را باوزیر دربار ومستوفی الممالك وفخر الملك بکالسکه نشسته رفتیم بگردش بوار رفتیم تاپارکی رسیدیم اول بوا پیاده شدیم چندشیشه عکس انداختیم وقدری راه رفتیم وباز سوار کالسکه شدیم دور بوارا گردش کردیم وآمدیم تاباله کیان که صبح رفته بودیم چون انجا اقدر گردش گاهی ندارد ولبنجا اینطرف شهر خلوت تر است این است که اغلب انجامیائیم بعداز انجا آمدیم بمنزل شب هم پیشخدمتها بودند خیلی رامرفتیم بعداز شام هم آمدیم پائین توی رستوران رامرفتیم زن وزیر مختار ارژانتین باپرادرش بودند صحبت کردیم وخوابیدیم

§ پنجشنبهٔ یازدهم ربیع الثانی §

صبح ازخواب برخاستیم دعاهامانرا خواندیم ورخت پوشیدیم وچائی خوردیم چندکاغذ بطهران نوشتیم وتلگرافی هم بجناب اشرف اتابك اعظم نوشتیم وآمدیم پائین قدری کنار دریا راه رفتیم فخر الملك وسیف السلطان بودند دیگر جائی نرفتیم همان جلو منزل خودمان راه رفتیم بعد آمدیم اطاق بلیارد قدری بلیارد بازی کردیم وآمدیم بالااطاق خودمان نهار خوردیم بعدازنهار استراحت کردیم عصر راهم باز آمدیم پائین کنار دریا قدری راه رفتیم حاجب الدوله که رفته بود به بروکسل مراجعت نموده بودشرفیاب شدجناب اشرف اتابك اعظم هنوز نیامده است ازقراریکه عرض کردند به هلاند رفته چون خاك هلاند بخاك بلژیك متصل است بعد آمدیم اطرف هوتل که گل های شبو کاشته اندوزیر دربار آمد موثق الملك بود آقاسید حسین بصیر السلطنه ناصر هایون وغیره بودند خیلی صحبت کردیم وقت مغرب آمدیم بالااطاق خودمان شام خوردیم مهتاب شب بسیار خوبی بود جلو بالکن خیلی راه رفتیم چون شب جمعه بود آقاسید حسین روضه خواند وبعد خوابیدیم

§ جمعهٔ دوازدهم ربیع الثانی §

صبح برخاستیم لباس پوشیدیم وآمدیم پائین همینطور پیاده تفرج کنان ازکنار دریا رفتیم بپاله کیان مستوفی الممالك فخر الملك سیف السلطان امین حضرت همراه مابودند چائی خوردیم چند شیشه عکس انداختیم وبقدرسه چهار هزار قدم پیاده راه رفتیم کنار دریا وتفرج کردیم وبعد آمدیم منزل رفتیم باطاق بلیارد قدری بلیارد بازی کردیم گفتند جناب اشرف اتابك اعظم آمده آمدیم بالااطاق خودمان اتابك اعظم شرفیاب شد شرح مسافرت خودش را وکشتی که خریده بود عرض کرد بعضی سوقات هم برای ماخریده بود مقبول افتاد خیلی با اتابك اعظم صحبت کردیم سه ساعت بغروب مانده سوار کالسکه شدیم با اتابك اعظم رفتیم به تماشای کشتی بسیار کشتی خوبی است تماشا کردیم واجزا کشتی را معرفی کردند وبعد آمدیم منزل شب راهم کشتی توی دریا آمدجلو هوتل آتش بازی خوبی کرد توی کشتی خیلی تماشاداشت

§ شنبهٔ سیزدهم ربیع الثانی §

صبح رفتیم بپاله کیان قدری کنار دریا تفرج کردیم وپیاده راه رفتیم چائی خوردیم بعدباز همینطور صحبت کنان آمدیم

منزل قدری در اطاق بلیارد بازی کردیم وآمدیم بالااطاق خودمان نهار خوردیم سه ساعت بغروب مانده کالسکه خواستیم ماوامیر بهادر جنگ وفخر الملك وسعد الدوله در کالسکه نشسته رفتیم بگردش ازجلو کورسال گذشتیم جمعیت زیادی بود آمدیم به بوا انجاهم گردش وتفرج کردیم ازدور شهر آمدیم باز بپاله کیان قدری هلو ومیوه خوردیم کالسکه هارا هم مرخص کردیم پیاده کنار دریا صحبت کنان آمدیم تامنزل آفتاب نزدیك بغروب بود شعاع قشنگی به آب دریا انداخته بود خیلی تماشاداشت عصری که کنار دریا راه میرفتیم دست فخر الملك را گرفته بودیم راه میرفتیم وصحبت میکردیم بعداز گردش آمدیم اطاق خودمان شام خورده خوابیدیم

(یکشنبه چهاردهم)

صبح ازخواب برخاستیم لباس پوشیدیم دعاهامانرا خواندیم چائی خوردیم وآمدیم پائین قدری کنار دریا پیاده با حاجب الدوله گردش کردیم و راه رفتیم و بعد آمدیم بالا نهار خوردیم دوساعت بعدازظهر رفتیم به اسب دوانی دودفعه اسب هارا دوانده بودند دورهٔ سیم بود که مارسیدیم یکدفعه دواندند بعد اعلیحضرت پادشاه بلژیك آمدند باپادشاه تعارف کردیم آمدند بالاپیش مانشستند ازقراری که پادشاه اظهار داشتند این دوسه روزه بلندن برای احوالپرسی وملاقات اعلیحضرت پادشاه انگلیس رفته بودند چون پسرخاله هستند و میگفتند احوال پادشاه خیلی بهتر وخوب بوده بعد از آنکه پادشاه آمدند دومرتبهٔ دیگر هم اسب دواندند باجناب اشرف اتابك اعظم ومؤید الدوله ومستوفی الممالك نذر بستیم بعضی هارا بردیم دورهٔ آخر که پنج اسب میدوند چند نردهم بفاصله گذاشته بودند که دروقت دویدن باید اسب ها از نردهها بپرند یکی ازاسب هادروقت پریدن از نرده خورد به نرده وجابك سوارش خیلی سخت زمین خورد ازقراری که عرض کردند قلم پای جابك سوار شکسته واسب هم فوراً مرده است بعد ازاسب دوانی آمدیم بمنزل

(دوشنبهٔ پانزدهم ربیع الثانی)

صبح برخاستیم لباس پوشیدیم آمدیم پائین امروز بناست برویم بشهر بلان کنبرغ جناب اشرف اتابك اعظم بودند عضد السلطنه ویمین الدوله بودند نشستیم بکالسکه ورفتیم تارسیدیم براه آهن راه آهن باندازهٔ تراموای معمولی بود امروز سعد الدوله دعوت کرده است خود سعد الدوله هم بود مؤید الدوله فخر الملك امیر بهادر جنگ ندیم السلطان بصیر السلطنه بودند نشستیم براه آهن ورفتیم اطراف راه همه جازراعت بود بعضی جاهارادرو کرده بودند آمدیم اطراف راه هم اغلب دهات وآبادی وعمارت های قشنگ بود ازاستاند باینجا یکساعت تقریباً راه است آمدیم تارسیدیم بشهر بلان کنبرغ blenkénberghe شهر بسیار قشنگی است مثل استاند کنار دریاواقع است گل کاریهای بسیار خوب کرده بودند بخصوص گل های لادن زیادی همه رنگ کاشته بودند جلو خانه هاشان خیلی قشنگ بود جمعیت زیادی هم جمع شده بودند مارا تماشامیکردند شخصی رادیدیم که مطلبی

راجع بود به یمین السلطان خیلی جای یمین السلطان را خالی کردیم خلاصه رفتیم تاوارد هوتل کورسال شدیم بسیار هوتل خوبی بود نهار خوردیم بعد از نهار چند کارت پستال خریدیم یک کارت پستال هم نوشتیم بوزیر دربار که امروز همراه ما نیامده بود اظهار مرحمت و احوال پرسی فرمودیم بعد قدری استراحت کردیم جناب اشرف اتابک اعظم با فخر الملک وسایرین رفته بودند گردش شهر وان پلی که روی دریا زده اند خیلی تعریف میکردند از گل کاری ها و عمارتهای قشنگ شهر چهار ساعت بغروب مانده باز سوار کالسکه شده آمدیم تارسیدیم براه آهن سوار ترن شده آمدیم بمنزل قدری احوالمان بهم خورده ولی الحمدلله زود رفع شد صبح هم وزیر مختار انگلیس که از لندن آمده بود با علاء السلطنه وزیر مختار خودمان بحضور آمدند وزیر مختار انگلیس آمده است که ترتیب رفتن مارا به انگلیس بدهد شب راهم رفتیم به کورسال جناب اشرف اتابک اعظم و وزیر دربار و وزیر مختار انگلیس با ما در کالسکه بودند رفتیم به کورسال مجلس کونسری بود جمعیت زیادی مرد و زن بودند اما نه بقدر پیرارسال ولی باز دو سه هزار نفر می شدند صندلی گذاشته بودند نشستیم ساز زدند بقدر یکساعت نشستیم و بعد آمدیم بمنزل و بعد از ساعتی استراحت نمودیم سیف السلطان را هم امروز فرستاده بودیم رفته بود شهر بروژرا تماشا کند عصر که برگشتیم شرفیاب شد تفصیل رفتن خودش را به بروژ عرض کرد

(سه‌شنبهٔ شانزدهم ربیع الثانی)

صبح را قدری آب کارلسباد برای اصلاح مزاج خوردیم قبل از نهار صدر اعظم دولت بلژیک کنت داسمت دنایر بازوجه اش بحضور آمدند خیلی آدم عاقل زیرکی بنظر آمد خانوادهٔ محترمی هستند خودش هم بسیار قابل و از قرار مذکور ادارهٔ وزارت خودش را خیلی خوب منظم دارد و آدم لایق است قدری با آنها صحبت کردیم و رفتند و بعد آمدیم بالا نهار خوردیم بعد از نهار دو ساعتی استراحت کردیم عصر را سوار شدیم رفتیم به هوتل کیپان جناب اشرف اتابک اعظم امیر بهادر جنگ فخر الملک سعد الدوله با ما بودند باران هم میبارید چائی خوردیم چند نفر دختر از اهالی بلان کنبرغ که دیروز رفته بودیم و مارا ندیده بودند آمده بودند باستاند که مارا ببینند و عکس بیندازند کلاه ملاحی سرشان گذاشته بودند گل سرخی هم برای ما آوردند ترکیب غریبی داشتند بعد آمدیم منزل شب را هم بعد از شام ساعت ده مجلس بالی در همین هوتل برای حضور ما ترتیب داده اند و مردمان محترم را دعوت کرده اند آمدیم پائین جناب اشرف اتابک اعظم بود وزیر دربار مؤید الدوله و فخر الملک وسیف السلطان وسایرین بودند تالار بزرگی که برای بال است پیرارسال هم در همین تالار مجلس بال بود چون هنوز فصل اینجا نشده و مردم نیامده اند بقدر پیرارسال جمعیت نبود مختار پاشا و صدر اعظم بلژیک هم بودند اوّل رفتیم با کنت داسمت دنایر صدر اعظم و زنش احوالپرسی کردیم و وزیر مختار آرژانتین و زنش هم بودند با آنها هم اظهار مهربانی کردیم بعد آمدیم در بالای تالار که سکومانندی بلندتر از سطح تالار درست کرده و صندلی گذاشته بودند نشستیم سایرین هم در جای

خودشان نشستند و رقص شروع شد خیلی مجلس قشنگ خوبی بود بال دادند و رقصیدند تا نیم ساعت به نصف شب مانده طول کشید ماهم نشسته تماشا میکردیم بعد آمدیم باطاق خودمان مهتاب بسیار خوبی بود دریا هم خیلی صفا داشت توی بالکن خیلی راه رفتیم و صحبت کردیم تقریباً تا یکساعت از نصف شب گذشته هم صحبت میکردیم و راه میرفتیم بعد آمدیم اطاق خودمان و خوابیدیم

(چهارشنبهٔ هفدهم)

صبح برخاستیم رخت پوشیدیم چائی خوردیم رفتیم پائین جناب اشرف اتابک اعظم آمدند برگرام سفر را آوردند بنظر ما رساندند چون سابقاً قرار بود از اینجا بپاریس و بعد بلندن برویم حالا قرار شد از اینجا برویم بکنترکسویل پانزده روز در آنجا آب بخوریم و از آنجا برویم بلندن و در مراجعت بیائیم بپاریس قرار مسافرت خودمانرا دادیم و قدری گردش کرده آمدیم بالا نهار خوردیم وزیر دربار آمد بعضی از پیشخدمتها بصیر السلطنه ناصر همایون وغیره بودند بعد رفتیم پائین جواهری آمده بود جواهرهای خیلی خوب مال زاجه های هند آورده بود تماشا کردیم یوسف خان ارمنی هم که در چند سال قبل برای ما یکجفت طپانچه و یک تفنگ ته پر آورده بود از بنگ دنیا حالا هم همراه این جواهری آمده بود دیده شد عضد السلطنه و یمین الدوله امروز میروند به وینه آمدند پیش ما آنهارا بوسیدیم از رفتن آنها خیلی اوقاتمان تلخ شد برای اینکه خودمانرا مشغول کنیم آمدیم کنار دریا چند بطری انداخته توی آب زدیم تفنگی هم نظر آقای یمین السلطنه وزیر مختار که دیروز از پاریس آمده آورده بود انداختیم چند بطری و چند پول روی هوا با گلوله زدیم بعد جناب اشرف اتابک اعظم رفت که آقاهارا روانه نماید بروند ماهم با فخر الملک وسیف السلطان و سعد الدوله نشستیم بکالسکه و رفتیم از کورسال گذشتیم جواهری بود پیاده شدیم یک انگشتر الماس خریدیم بعد آمدیم به هوتل کیپان چائی خوردیم بعد آمدیم منزل شب بعد از شام هم مجلس کونسری در همین هوتل ترتیب داده بودند در همان تالار رقص که پریشب بال بود رفتیم نشستیم جناب اشرف اتابک اعظم و وزیر دربار بودند مختار پاشا هم آمد نوکرهای ما همه بودند جمعی مرد و زن از اینجا بودند چند نفر زن آمدند به ترتیب خواندند کمدی بود قریب دو ساعت نشستیم تا تمام شد بعد آمدیم بالا هوای بسیار خوبی بود در بالکن گردش کردیم بالای سر ما زنی بود آواز میخواند مرادخان آمد امشب در کمدی زن و مرد خیلی بودند ٭

(پنجشنبهٔ هیجدهم ربیع الثانی)

صبح برخاستیم نماز خواندیم چائی خوردیم و لباس پوشیده رفتیم پائین جناب اشرف اتابک اعظم خوابیده بود بعد که بیدار شد آمد قدری با اتابک اعظم صحبت کردیم . بعد آمدیم بالا اطاق خودمان نهار خوردیم وقتی نهار میخوردیم دو نفر بچه جلو هوتل رفته بودند توی دریا کنار آب بازی میکردند یکدفعه دریا که بالا آمده بود آب

آنهارا گرفته نتوانسته بودند فرار کنند یکنفر جلو هوتل دیده بود خود را به آب انداخته هر دوی آنهارا بیرون آورد جمعیت زیادی جمع شده تماشا میکردند و تحسین زیادی بآن مرد کردند که بچهارا نجات داد والاهر دو غرق شده بودند . خلاصه بعد از نهار قدری استراحت کردیم بعد برخاسته نماز خواندیم و رفتیم کنار دریا قدری راه رفتیم و بعد رفتیم به تیراندازی کبوتر زنی چند کبوتر زدیم و بعد رفتیم از جلو کورسال گذشتیم سیف السلطان را دیدیم توی کوچه راه میرود معلوم شد انگشتر الماسی داشته داده بود درست کنند رفته بود انگشتر خودش را بگیرد گفتیم سوار شو همراه ما بیا او هم سوار شده عقب سر ما میامد رفتیم بهوتل کیهان چائی خوردیم و از آنجا پیاده صحبت کنان از کنار دریا میامدیم تا رسیدیم منزل رفتیم توی بالکن دریا هم خیلی پائین رفته بود بقدر دویست ذرع آب رفته بود پائین فخر الملك را دیدیم تنها کنار دریا نزدیك به آب راه میرود بعد که آمد عرض میکرد خیلی خاك نرمی دارد برای پیاده راه رفتن خیلی خوب است خیلی هم باصفا است گوش ماهی جمع کرده بود از قراریکه عرض میکرد دو نفر دختر توی دریا با تور ماهی و اکریوتس شکار میکردند فخر الملك خواسته بود تماشا کند تور انداخته بودند که ماهی بگیرند یك خرچنگ بزرگ به تور افتاده بود فخر الملك ترسیده بود بعد پولی داده بود بدخترها که دوباره خرچنگ را ول کرده به آب انداخته بودند . خلاصه شام خوردیم بعد از شام آقا سید حسین آمد چون شب جمعه بود روضه خواند حقیقتاً خیلی خوب خواند و خیلی گریه کردیم . بعد خوابیدیم همینکه خوابمان برد در خواب حضرت شاه اولیا صلوات الله علیه را دیدیم باین قسم که جمعی هستند در خدمت حضرت ولایت پناهی من هم هستم شخصی عبای سفیدی آورد مثل انکه کسی بخرد من خریدم عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد این عبا را تن مبارك بپوشانید بعد بمن خلعت مرحمت بفرمائید که از قیامت میترسم فرمودند آسوده باش من تورا شفاعت میکنم انشاالله . صبح که از خواب برخاستیم فخر الملك را خواستیم و خوابمان را فرمودیم در روزنامه نوشت .

جمعهٔ نوزدهم ربیع الثانی

صبح برخاستیم و رخت پوشیدیم آمدیم پائین کنار دریا قدری گردش کردیم و رامو رفتیم چند روز است کشتی دوانی است کشتی های کوچك را میدوانند یك کشتی بزرگ هم ایستاده است هر کدام جلو آمدند یك تیر توپ میاندازد کشتی زیادی روی آب بود تماشا کردیم جناب اشرف اتابك اعظم هم امشب شام را در بروکسل مهمان وزیر امور خارجه هستند بعد از نهار رفتند به بروکسل ما هم آمدیم بالا نهار خوردیم . بعد از نهار استراحت کردیم از خواب که برخاستیم در باغچهٔ جلو هوتل مشق جنگ شمشیر بود آمدیم صندلی گذاشته بودند نشستیم جمعی بودند مرد و زن زیادی بود مشق جنگ شمشیر کردند فریدون خان پسر میرزا ملکم خان نظام الدوله هم چون بلد بود فرمودیم جنگ شمشیر کرد خیلی خوب مشق کرد . بعد رفتیم به تیراندازی کبوتر هفت هشت کبوتر زدیم زن

وزیر مختار ارژانتین هم بود با برادر و کسانش تماشا میکردند مستوفی الممالك امیر بهادر جنگ فخر الملك شمس الملك بصیر السلطنه هم همراه بودند سیف السلطان هم بعد آمد ما با تفنگ خودمان که تازه از انگلیس آورده اند میانداختیم شمس الملك هم تفنگی که هزار فرانك خریده از بلژیك آورده بود میانداخت ما در شصت قدمی دو کبوتر که میرسید هر دو را میزدیم بطوریکه فوراً میمرد ولی تفنگ شمس الملك اغلب نمیخورد یکی دو تا راهم که زد نمرد و نیفتاد . بعد از تیراندازی سوار شدیم بکالسکه و رفتیم بگردش از جلو کورسال گذشتیم رفتیم بدکان جواهری یك سنجاق الماس هم خریدیم . بعد سوار شدیم رفتیم باز بهمان هوتل که هر روز عصر میرویم چائی و قدری میوه خوردیم . بعد آمدیم منزل باطاق بلیارد قدری بلیارد بازی کردیم بعد آمدیم باطاق خودمان موثق الملك و حاجب الدوله هم رفته بودند بروکسل حاجب الدوله شب برگشت ولی موثق الملك مانده بود کارهایش را انجام بدهد ساعت یازده هم جناب اشرف اتابك اعظم برگشت آمد پیش ما تفصیل رفتن خودش را به بروکسل عرض کردند بعد اتابك اعظم رفت ماهم نشسته بودیم صحبت میکردیم تا یکساعت از نصف شب گذشته مرادخان هم بود بعد خوابیدیم .

شنبه بیستم ربیع الثانی

صبح ساعت هشت از خواب برخاستیم نماز مان قضا شده بود نماز خواندیم قرآن خواندیم و آمدیم پائین جناب اشرف اتابك اعظم آمدند رفتیم اطاق بلیارد بلیارد بازی می کردیم دو تفنگ دولوله هم که بتوسط دکتر ادکاك از لندن خواسته بودیم آورده بودند یکی را یکصد لیره خریدیم ده لیره هم فشنگش را خریدیم خیلی تفنگ اعلای خوبی است رفتیم کنار دریا چند تا لیموی ترش آوردند نشانه گذاشتیم اغلب را زدیم بعد آمدیم باطاق خودمان تلگراف و کاغذ زیادی جناب اشرف اتابك اعظم آورد همه را خواندیم خودمان هم چند کاغذ نوشتیم بعد نهار خوردیم بعد از نهار دو ساعتی خوابیدیم از خواب که برخاستیم کالسگه خواستیم و سوار شدیم رفتیم از جلو کورسال گذشتیم پارکی بود در رفتیم بپارك بسیار جای باصفائی بود چائی خوردیم و گردش کردیم و از آنجا رفتیم با کاریم حقیقتاً خیلی آکاریم خوبیست بعد از آکاریم برلن اول آنجا است انواع ماهی ها و مار ماهی ها داشت یکنوع ماهی بود که تا بحال همچه ماهی ندیده بودیم پشتش یکخار سیاهی داشت خودش بشکل عقرب عرض کردند بسیار خطرناك است و زهرش آدم را که بزند فوراً میمیرد خیلی چیز غریبی بود چون زیر زمین هوای حبسی داشت قدری سرمان گیج رفت فوراً آمدیم بالا و سوار کالسگه شدیم رفتیم بهوتل کیهان چائی نخوردیم دوسه تا هلو خوردیم و آمدیم منزل نمیدانستیم که امشب باید به تاتر برویم بصیر السلطنه آمد عرض کرد گویا امشب باید به تاتر تشریف ببرید فرستادیم از جناب اشرف اتابك اعظم پرسیدند عرض کرده بود بلی باید به تاتر برویم ماهم لباس مشکی پوشیدیم و ساعت ده رفتیم به تاتر خیلی تاتر خوبی بود بازی گرها با لباسهای خوب خیلی قشنگ رقصیدند و بسیار خوب خواندند دیگر بهتر از این نمیشد خیلی نقل داشت دو پرده بالا رفت دو رنماهای قشنگ داشت صورت دریا و حمامها

باتورامای خوبی ساخته بودند که بعین مثل خود دریاتا نصف شب نشستیم چون شام نخورده بودیم و گرسنه مان بود نصف شب برگشتیم بمنزل شام خوردیم الان یکساعت از نصف شب گذشته با فخر الملك و سیف السلطان و بصیر السلطنه در بالکن راممیرویم امیر بهادر جنگ هم حالا آمد موج دریا چراغهای آنها عالم غریبی است مردم همه اغلب خوابیده اند بعد از گردش زیاد ماهم خوابیدیم ٭

٭ (یکشنبه بیست و یکم ربیع الثانی) ٭

صبح از خواب برخاستیم هوا خیلی منقلب بود امروز باد و باران میاید و دریا در کمال سختی در تلاطم است صبح را رفتیم بحمام حمام بسیار بدی بود لاعلاج سر و تن شوری کردیم و آمدیم بیرون قدری کاغذ بطهران نوشتیم دو سه تلگراف هم از عین الدوله رسیده بود آنها را هم ملاحظه کردیم خیلی محل تمجید بود ادارهٔ گمرك آنورس هم آمده بودند برای کشتی که خریده بودیم تبریك عرض کردند دستهٔ موزیکی هم آمده بودند پائین عمارت موزیك زدند از جلو پنجره تماشا کردیم بعد نهار خوردیم بعد از نهار چون دیشب درست نخوابیده بودیم قدری خوابیدیم از خواب که برخاستیم نماز خواندیم دعاها مانرا که عقب افتاده بود همه را خواندیم و بعد رفتیم باسب دوانی جناب اشرف اتابك اعظم امیر بهادر جنگ فخر الملك با ما در کالسکه بودند جمعیت زیادی مرد و زن بودند چون امروز اعلیحضرت پادشاه باید رسماً بیایند باسب دوانی برای احترام ما نیامده بودند دخترشان پرنسس کلاتین آمده بود رفتیم نشستیم مجدو ره اسب باید بدوانند یکدور هرا دوانده بودند چهار دوره هم در جلو ما دوانیدند با اتابك اعظم نذربندی کردیم نمرهٔ هشت و چهار را یکمرتبه ما داشتیم یکدفعه نمرهٔ دوازده و نه را بردیم با مستوفی الممالك هم نذربندی کردیم سیصد فرانك هم از مستوفی الممالك بردیم یکدفعه اسبها را که دوانیدند تا دفعهٔ دیگر که بدوانند فاصله بود برخاستیم قدری گردش کردیم و رفتیم پیش کلاتین دختر پادشاه برخاسته تعارف کردیم و نشستیم جناب اشرف اتابك اعظم فخر الملك امیر بهادر جنگ با ما بودند نشستیم وزیر دربار هم آنجا آمدند گراندپری که پنجاه هزار فرانك باشد جایزه میدادند خیلی جایزهٔ معتبری بود یك اسب کرنك را ما انتخاب کردیم یك اسب کهری هم بود دختر پادشاه او را پسند و انتخاب کردند فخر الملك این اسب کرنك ما را عرض کرد خواهد دوید و یکمرتبه دواندند اسب زیادی هم بود با آنکه وقتی دواندند اسب کرنك بقدر سی ذرع عقب تر بود معهذا همینکه دوره را دویدند بقدر پنجاه ذرع هم از همهٔ اسبها جلو افتاده بود و ما نذر را بردیم ولی نگرفتیم بعد از اتمام اسب دوانی آمدیم منزل موثق الملك هم امروز از آنورس و بروکسل برگشته بود دو شب مانده بود کارخانهٔ الماس تراشی را رفته بود تماشا کرده بود اسبابهای خوب خریده و برای ما سوقات آورده بود مقبول افتاد حالا که یکساعت بغروب مانده فخر الملك را خواستیم و مشغول نوشتن روزنامه است باد در کمال شدت میاید و باران می بارد دریا هم بی نهایت متلاطم و مواج هوا قدری سرد است حالا که چهارم اسد است بی پالتو بیرون نمیتوان رفت

٭ (دوشنبهٔ بیست و دویم ربیع الثانی) ٭

صبح از خواب برخاستیم چائی خوردیم جناب اشرف اتابك اعظم را خواستیم کار داشتیم فرمایشات فرمودیم بعد رفتیم پائین قدری گردش کردیم در اطاق بلیارد بلیارد بازی کردیم بعد تیر اندازی کردیم چند تا لیموی ترش نشانه گذاشته با تفنگ گلوله که تازه خریده بودیم زدیم کنار دریا خیلی گردش کردیم حیوانی دیدیم باندازهٔ قهوه سینی گرد بعین مثل ژلاتین بود سفید و لطیف و لیز بود حاجب ما ور انداخت ولی بطوری سفت بود که چوب بزحمت باو فرو میرفت خیلی مهو بود حیوان دیگری دیدیم چهار پره مثل دو تکه گوشت دراز اندام که از وسط بهم بچسبانند قرمز رنگ دهانش در وسط کمرش بود همچه حیوان در اگار بدهم ندیده بودیم میگفتند خیلی هم زنده است میزند فخر الملك بود امیر بهادر جنگ امین حضرت صدق الدوله بودند عکاسباشی هم بود چند شیشه عکس انداخت خیلی تعجب کردیم از این حیوانات دو باره رفتیم بالا بالونهای کملاسیکی هوا کرده با ساچمه زدیم یکی را هم با گلوله خیلی خوب زدیم بعد آمدیم اطاق خودمان نهار خوردیم بعد از نهار جواهری آمده بود یك زنجیر ساعت خریدیم یك سنجاق دستمال گردن یاقوت هم برای فخر الملك خریدیم بعد خوابیدیم از خواب که برخاستیم با موثق الدوله و امیر بهادر جنگ و حاجب الدوله رفتیم گردش رفتیم تا رسیدیم به بو از آنجا هم گذشتیم رفتیم بهوتل کیمان آنجا چائی خوردیم و آمدیم منزل در رستران هوتل خودمان هم قهوه و شیرینی با نان خوردیم قدری احوالمان بهم خورد و امشب را هیچ حال نداشتیم وزیر دربار هم رفته بیروکسل برای بعضی کارهائیکه داشت دکتر لندی آمد حب داد خوردیم قدری حالمان بهتر شد یك فنگراف هم امیر بهادر جنگ پیشکش کرد این فنگراف آوازی میخواند ترکی که در سالیان شنیده بودیم بعد از شام هم جناب اشرف اتابك اعظم آمد پیش ما قدری صحبت کردیم بعد خوابیدیم قونسول آنورس را فرموده بودیم الماس قرمز رنگ بیاورد امروز آورده بود سه چهار قیراطی مثل گل سرخ بود سه هزار و پانصد تومان میداد الماس دیگر هم همه رنگ آورده بود یك الماس زردی آورده بود مثل گل چائی بهمان رنگ نوزده قیراط الماس بود الماسهای مختلف الالوان هم داشت همه را تماشا کردیم سعد الدوله را هم امشب خواستیم و قرار دادیم فردا صبح را برویم بلان کنبرغ نهار را آنجا بخوریم بعد خوابیدیم شمس الملك بای ما را میمالید عرض کرد چرا خودتان را کسل میکنید کسالت شما اسباب ناخوشی همهٔ ماها است حقیقتاً صحیح عرض کرد این سفر از خدمات او خیلی راضی هستیم البته باید از همچه پدری همچه پسری باشد از خدمات آنها الحق کمال رضایت را داریم

٭ (سه شنبهٔ بیست و سیم ربیع الثانی) ٭

صبح برخاستیم الحمد لله احوالمان خیلی خوب است کسالتی نداریم چائی خوردیم کاغذهائیکه باید بطهران بنویسیم نوشتیم چند تلگراف از طهران رسیده بود آنها را هم ملاحظه کردیم شارژ دافر عثمانی هم که باید بحضور بیاید آمد از قراریکه معلوم است دولت عثمانی در بلژیك وزیر مختار را برداشته و بعد از این هم شارژ دافر خواهد گذاشت علت را بعد خواهیم نوشت خلاصه بعد آمدیم پائین جناب اشرف اتابك اعظم مؤید الدوله مستوفی الممالك موثق الدوله فخر الملك

حاجب الدوله شمس الملك عین السلطان همراه ما بودند آمدیم به بلان کنبرغ تفصیل اینجا را دو روز قبل که آمده بودیم نوشته ایم در همان هوتل سابق نهار خوردیم قبل از نهار رفتیم روی پل که روی دریا بسته اند تماشا کردیم چهارصد قدم طول این پل است آخر پل هم جای مدوری است سندلی گذاشته اند جای موزیك قهوه خانه همه چیز دارد چند قطعه عکس انداختیم و آمدیم بهوتل بعد از نهار قدری استراحت کردیم از خواب که برخاستیم آمدیم براه آهن و الان که چهار ساعت بعد از ظهر است در راه آهن نشسته به استاند میرویم فخر الملك نشسته و روزنامهٔ دو روزه مارا می نویسد شمس الملك هم حاضر است آلبم عکس خریده بود از او گرفتیم و کاغذیکه جلد آلبم بود بفخر الملك دادیم روزنامه را بامداد یادداشت کند جای عین الدوله حقیقتاً خالی است که اینجاها را تماشا کند غیر از سفر اول فرنگ ماکه حاکم عربستان و بروجرد بود و این سفر که در طهران حاکم است همیشه در حضور ما بوده و هیچوقت منفك نشده بهر مأموریتی هم که رفته یکی دو ماه مانده مرتب کرده مراجعت میکرد این است که انس باو داریم و جایش در حضور ما خالی است اگر اینجا بود این شعر را عرض میکرد (مرغ معروف که با خانهٔ خدا انس گرفت) (گر بچوبش بزنی می نرود جای دیگر) هوای بسیار خوبی است الان که ششم اسداست بقسمی سرد است که توی واگن بالاتو نشسته ایم و سرد است الان در کنار راه دو تا گراز سفید دیدیم از بسکه بزرگ و سفید بود خیلی تماشا داشت تمام صحرا سبز و زرد است آمدیم تا رسیدیم منزل

(چهارشنبه بیست و چهارم ربیع الثانی)

صبح از خواب برخاستیم لباس پوشیدیم جائی خوردیم و آمدیم پائین فخر الملك بود کنار دریا خیلی راه رفتیم و گردش کردیم و بعد آمدیم پائین گالری بلیارد قدری بلیارد بازی کردیم و آمدیم بالا اطاق خودمان دندان ساز آمد دندانهای مارا اندازه گرفت و درست کرد نمیدانیم چطور است پیرارسال و امسال در استاند و کنترکسویل دندان ما درد گرفت و گیر دندانساز افتادیم پیرارسال در کنترکسویل و امسال اینجا خلاصه نهار را امروز مهمان اعلیحضرت پادشاه بلژیك هستیم نیم ساعت بعد از ظهر سوار کالسکه شده رفتیم جناب اشرف اتابك اعظم وزیر دربار موثق الدوله فخر الملك امیر بهادر جنگ موثق الملك شمس الملك مهندس الممالك وکیل الدوله امین حضرت سعد الدوله آقاسید حسین خان بودند رفتیم پادشاه تا دم در استقبال کرده دست دادیم و رفتیم توی اطاق دختر پادشاه هم بودند صدراعظم بلژیك و بعضی از وزرا هم بودند ، رجل دو فرانس ، وزنش هم بودند اینها همان رجل ها هستند که دولت آنها معروف است قدری با پادشاه صحبت کردیم و رفتیم سر میز، اعلیحضرت پادشاه دست راست ما و دخترشان دست چپ ما نشسته بودند نهار خوردیم بعد از نهار آمدیم بتالاری که بدریا نگاه میکند منظر بسیار خوبی داشت باز خیلی با پادشاه صحبت کردیم حقیقتاً اعلیحضرت پادشاه بسیار مهربان و خوش صحبت و خوش رو هستند بقدر یکساعت هم بعد از نهار صحبت کردیم بعد برخاستیم پادشاه تا دم کالسکه آمد وداع کردیم خیلی اظهار تأسف از

رفتن ما از اینجا میکردند بعد از خدا حافظی سوار کالسکه شده آمدیم منزل بقدر دو ساعتی خوابیدیم بعد از خواب که برخاستیم با امیر بهادر جنگ و ندیم السلطان و شمس الملك رفتیم بهوتل کیان که وداع آخری هم با آنجا کرده باشیم جائی خوردیم و تفرجی کردیم و آمدیم از دم کورسال گذشتیم و آمدیم منزل شب را هم در این هوتل مجلس بالیست شام خوردیم و بعد از شام رفتیم در رستران مجلس بالی بود جمعی از همان خانمها که در هوتل هستند و اینجا منزل دارند بودند زنها تماماً دو تا دو تا دو تا یك مرد و یك زن دست همدیگر را میگرفتند و میرقصیدند خدا میداند در همچه حالت که آدم هیچ چیز را بخاطر نمیاورد یاد عین الدوله را کردیم که کاش اینجا بود و این مجلس را تماشا میکرد و لذت فوق العادهٔ میبرد . بعد از تماشای بال رفتیم بالاخانه بصیر السلطنه بود صحبت کردیم شب هم کشیك بصیر السلطنه بود

(پنجشنبهٔ بیست و پنجم ربیع الثانی)

صبح از خواب برخاستیم نماز خواندیم لباس پوشیدیم امروز باید از استاند به کنترکسویل برویم گفتند دندان ساز حاضر است فوراً حاضر شد و بقدر چرخ و اندازه گرفتن طول کشید تا آخر درست کرد و بد زد الحمد لله دندان هامان خوب شد دندانی هم که ساخته بود خیلی خوب ساخته بود دندان ساز خوبی بود . بعد آمدیم پائین قدری گردش کردیم و باز رفتیم بالا نهار خوردیم . بعد از نهار قدری استراحت کردیم از خواب که برخاستیم آمدیم پائین اهالی هوتل خودمان تمام جمع شده بودند برای وداع دو کشتی بزرگ ژاپونی هم آمده بودند امروز وسط دریا چند تیر توپ انداختند از ساحل هم جواب سلام آنهارا داده چند تیر توپ شلیك کردند جائی خوردیم جمعیت زیادی جمع شده بودند دو مقابل جمعیت روزیکه ما وارد شدیم زیاد شده شهر استاند خودش چهل هزار نفر جمعیت دارد که اهالی خود اینجا و مقیم هستند ولی در تابستانها بواسطهٔ خوشی هوا از اغلب جاها مردم باینجا ییلاق میایند از قراریکه عرض کردند هر سال از یکصد الی یکصد و بیست هزار نفر از اطراف و ولایات دیگر برای ییلاق و تفرج و تماشای آب دریا باینجا میایند . خلاصه بعد سوار شدیم و آمدیم به گار راه آهن اعلیحضرت پادشاه هم قبل از ما آمده بودند در گار بودند سرباز دستهٔ موزیك بود مارش ایرانی زدند از جلو دستهٔ سرباز گذشتیم . و بعد با پادشاه وداع کرده به واگن آمده حرکت کردیم همه جا از میان سبزه و درخت و جاهای باصفا میگذشتیم از شهرها و قصبه ها گذشتیم که مرتباً تا کنترکسویل نوشته خواهد شد انشاالله فخر الملك موثق الملك سیف السلطان امین حضرت بصیر السلطنه پیش ما بودند و صحبت میکردیم بعد شب شد چون شب جمعه بود آقاسید حسین آمد روضه خواند شام خوردیم و بعد از شام خوابیدیم

(جمعهٔ بیست و ششم ربیع الثانی)

صبح از خواب برخاستیم دیشب هم الحمد لله خوب خوابیدیم دیشب از خاك بلژیك داخل خاك فرانسه شدیم

مهماندارهای بلژیك هم آمده مرخص شدند چائی خوردیم دعاهامان را خواندیم بازاطراف راه همه چمن و گاهی جنگل دیده میشود واغلب آبادی است همینطور میامدیم ترن هم خیلی آرام و خوب حرکت میکرد تا نزدیك ظهر رسیدیم به شهر نانس یمین السلطنه وزیر مختار خودمان آمده بود حاکم شهر واجزاء بلدیه حاضر بودند جنرال لانگلوا (Langlais) کماندان چهارده هزار نفر قشون فرانسه هم از جانب دولت فرانسه معین بذیرائی ما آمده بودند دکتر شنیدر وموسیو بورگارل (Baurgarel) وزیر مختار فرانسه مقیم طهران هم بودند بحضور آمدند اظهار مرحمت واحوال پرسی بانها فرمودیم قریب یکربع ساعت در گار توقف شد بعد باز براه افتادیم نهار راهم در ترن خوردیم همینطور میامدیم رودخانهٔ موزل (Moselle) هم همه جا کنار راه همراه وخیلی باصفا و قشنك بود آمدیم از قصبهٔ دینل هم گذشتیم شش ساعت بعد از ظهر وارد کنتر کسویل شدیم خیلی خوشوقت شدیم از دیدن کنتر کسویل چون آشنا شده بودیم باینجا در همان هوتلی که دوسال قبل منزل داشتیم باز منزل مارا معین کرده اند گل کاریهای خوب جلو هوتل کرده اند

(شهر وقصبه هائیکه از اسانند آمدیم تا کنتر کسویل از اینقرار است)

Ostende	Gembloux
Zalbche	Cinez
Bruge	Zennelle
Aeltre	Ilatrivae
Rif du strop	Silramont
Rif de sedeberg	Marlehan
Murelbche Melle	Mant et Martin
Schellebelle	Sonqurz
Alost Nord	BechonConla
Penderleeu	Granoil
Fernath	Sa roche ofmontrgnz
Rif de scharbech	songuzon
Bruscelle	Arrancz
Sa ibulur	spincourt
Ottigine	Bivioncourt

Gondrecourt	Pont st vincent
Fiqnelmont	Bainville
Conflan	Xemillez
Mars la tour	Pierreoitte
Mamblz	Pullignz
Omeitte	Ceintrez
Arnavitte	Clerez
Pagnxs.f.Moselle	Tantonville
Vandiere	Vezelise
Pon á mousson	Praye
Dieulourd	Frenelle la grande
Belleville	Poussaz
Marbache	Mirecoite
Pompey	Razoitte
Tiroird	Remon court
Champigneulles	Ibareville
Nanez	Vittel
Zarville la malgrange	Contrexville
Messein	

(شنبهٔ بیست وهفتم ربیع الثانی)

صبح از خواب برخاستیم نماز خواندیم دعاهامارا خواندیم جناب اشرف اتابك اعظم احوال نداشت تب کرده بود وپایش درد میکرد رفتیم احوال جناب اشرف اتابك اعظم را پرسیدیم بعد نهار خوردیم دکتر ولو آمد قلب مارا امتحان کرد وعرض کرد احوالتان خیلی خوب است الحمدلله دکتر شنیدر هم بود بعد قدری گردش کردیم توی پارك سبك باغ را تغییر داده اند رودخانه که از توی باغ میگذشت رویش را پوشانیده اند گل کاری کرده اند منظر خوبی دارد رفتیم توی دکانها گردش کردیم از قراریکه موسیو پتل رئیس هوتل عرض کرد سو اندوك گراندوشس ولادمیر هم چند روز قبل که در کنتر کسویل بوده در همین اطاقها که ما منزل داریم منزل داشته است خلاصه نهار که خوردیم و گردش کردیم

قدری استراحت کردیم دو ساعتی که خوابیدیم از خواب برخاستیم باز رفتیم گردش در تیراندازی تفنگ زیادی به نشانه انداختیم دو تا رچیق بود که متصل میچرخیدند فخر الملك عرض کرد اگر زدید یك اشرفی تقدیم میکنم بهمان تیر اول زدیم و نذر را بردیم نشانه‌ها را اغلب زدیم چهار تخم مرغ بود که میچرخید و روی هوا آویزان هر چهار تا را با گلوله زدیم و افتادند جمعیت زیادی بودند همینکه میزدیم دست میزدند و تحسین و اظهار خوشوقتی میکردند بعد آمدیم بالا چائی خوردیم و رفتیم حمام همان حمامی است که سال قبل دیده بودیم دوشی داشت چیزیکه علاوه کرده بودند یك حوض مثل کشتی بود در زیرش عراده داشت که هیچ لازم نداشتیم رفتیم زیر دوشی خودمان را شستیم آمدیم بیرون باز خیلی گردش کردیم وزیر دربار فخر الملك سیف السلطان بودند در گالری که جلو دکانها است که پیرار سال هم گردش میکردیم باز گردش کردیم قدری چاقو و کارد و اسباب خریدیم بعد رفتیم بالا و گردش کردیم و برگشتیم به منزل دسته موزیکی از ایتالی از جانب دولت آمده بودند جلو عمارت موزیك زدند فخر الملك شمس الملك عین السلطان در حضور بودند اظهار التفاتی بانها کردیم بعد همینطور صحبت میکردیم ناصر همیون آمد الحمدلله شب خوبی گذشت یکساعت به نصف شب مانده شام خوردیم و خوابیدیم

§ ﴿ یکشنبهٔ بیست و هشتم ربیع الثانی ﴾ §

صبح از خواب برخاستیم و رفتیم پائین اول تنها بودیم میرزا ابرهیم خان دکتر بود شروع کردیم بخوردن آب چهار نصفه گیلاس متدرجاً آب خوردیم فاصلهٔ هر نصفه گیلاسی یك ربع ساعت است که باید آب خورد و راه رفت بعد فخر الملك و ندیم السلطان و مهندس الممالك آمدند ندیم السلطان روزنامه خواند صحبت میکردیم بعد امین حضرت آمد قدری که راه رفتیم صدق الدوله آمد بعد آمدیم بالا چائی خوردیم قدری هم کاغذ بطهران نوشتیم بعد نهار خوردیم و قدری هم مشق حساب کردیم عکاس باشی را هم روانه کردیم رفت بپاریس بعضی فرمایشات باو شده بود انجام بدهد بعد استراحت کردیم و بقدر دو ساعتی هم خوابیدیم از خواب که برخاستیم نماز خواندیم میخواستیم برویم دیتل عرض کردند کالسکه حاضر است آمدیم پائین دیدیم کالسکه حاضر نیست رفتیم به تیراندازی چند تیر تفنگ انداختیم تا کالسکه حاضر شد وزیر دربار فخر الملك موثق الدوله نظر آقا خوان سالار شمس الملك ناصر همایون امیر بهادر جنگ سیف السلطان بصیر السلطنه در رکاب بودند رفتیم به دیتل پیرار سال دیتل را دیده بودیم ده مختصری بود حالا دو برابر پیرار سال شده است دو سه هوتل خیلی خوب ساخته‌اند چشمهٔ که دیده بودیم همان است و چند دکان هم پهلوی او ساخته و اضافه کرده‌اند اینجاهم تیراندازی کوچك بود رفتیم تیراندازی کردیم بقول عوام تفنگ ماچله افتاده بود هرچه انداختیم زدیم خیلی هم حوصله مان تنگ شد. بعد آمدیم توی گالری برای چائی خوردن دستخط احوالپرسی بجناب اشرف اتابك اعظم نوشتیم دادیم حسن خان مؤید خلوت برد خودمان هم سوار شدیم و آمدیم منزل راه خیلی باصفا بود در وسط راه پیاده شدیم اتومبیل زیادی

آمدند گذشتند یك اتومبیل خیلی تند آمد و گذشت . بعد سوار شدیم و آمدیم دربین راه دیدیم صدق الدوله باشاهزادهٔ ناصر الممالك دست همدیگر را گرفته سرابالا پیاده میایند حقیقتاً صدق الدوله از نوکرهای خوب ماست چیزیکه خوشم می آید این است که بی رضای ما هیچ کاری نمیکند و عاقل هم هست . خلاصه آمدیم منزل رفتیم جناب اشرف اتابك اعظم را دیدیم پایش بهتر بود بعد آمدیم پائین باز خیلی راه رفتیم و رفتیم توی چمن ها گردش کردیم . یاد ایام گذشته را میکردیم با نظر آقا صحبت میکردیم از ارامنهٔ آذربایجان وغیره . بعد آمدیم منزل باز یك فنجان چائی خوردیم ساعت هفت و نیم شام خوردیم درسر شام جواب نامهٔ امپراطور اطریش را وکیل الدوله آورد امضا کردیم دو ساعت هشت رفتیم به تأتر همان تأتر پیرار سال است که دیده بودیم کمدی بود چندان خوشمان نیامد دراکت دویم برخاستیم آمدیم منزل چون شب دوشنبه بود آقاسید حسین آمد روضه خواند وبعد خوابیدیم

—(دوشنبهٔ بیست ونهم شهر ربیع الثانی)—

صبح برخاستیم نماز خواندیم دعاهامان را خواندیم و رفتیم پائین چهار نصفه گیلاس آب خوردیم و گردش کردیم تا آخر پارك رفتیم جناب اشرف اتابك اعظم هم امروز احوالش بهتر بود آمدیم بالا نهار خوردیم چند تلگراف از طهران رسیده بود ملاحظه نمودیم دکتر ادکاك تازه از لندن آمده بود بحضور رسید دکتر لندی و میرزا ابراهیم خان بحضور آمدند بعد فخر الملك آمد روزنامه نوشت مهندس الممالك هم قدری روزنامهٔ اروپ خواند ندیم السلطان آمد درس هامان را امتدا کره نمودیم دو ناجیهٔ چاپ آورده بودند از پاریس یکی را وزیر دربار و یکی را ندیم السلطان خریدند اسباب آهن و پولاد تراشی هم آورده بودند معلوم نشد که عکاسباشی برای ما فرستاده یا مال کیست تا معلوم شود بعد قدر نیم ساعت استراحت کردیم از خواب که برخاستیم سوار شدیم وزیر دربار موثق الدوله وامیر بهادر جنگ همراه بودند با وزیر دربار صحبت میکردیم رفتیم از تپه بالا که وسطش مسطح بود اطرافش جنگل خیلی باصفا مردی آنجا بود داسباب درو آورد تماشا کردیم چرخی است که بدو اسب بسته اند تشیمنی داشت که درو گر روی او نشسته بود و چند داسی در جلو داشت که در کمال سهولت درو کرده دسته و جمع میکرد رد می شد خیلی خوب اسبابی بود صاحب منصب سوارهائیکه همراه بودند پیاده شد امیر بهادر جنگ سوار اسب او شد و رکاب زد اسب قدری بازی کرد بعد آمدیم منزل چائی خوردیم دندان مان درد میکرد رفتیم بگردش توی دکانهائیکه نزدیك منزل کنار پارك است گردش کردیم قدری اسباب خریدیم دیدیم جناب اشرف اتابك اعظم آنجا در اطاق بلیارد است رفتیم پیش اتابك اعظم و با اتابك اعظم قدری صحبت کردیم وما هم آمدیم منزل پیش از شام وزیر دربار آمد دندانمان باز درد میکرد وکیل الدوله دو سه تلگراف از عین الدوله آورده بود جواب مفصل بخط خودمان نوشتیم بعلت دندان درد نمیتوانستیم درست شام بخوریم فرستادیم وزیر دربار آمد ویدزد فخر الملك آمد روزنامه نوشت بعد ناصر همیون آمد بصیر السلطنه هم بود بعد







مکانی است در کنترکسویل که همه روزه اعلیحضرت اقدس همایونی بجهة تیر اندازی تشریف فرما میشدند

خوابیدیم تابیدار بودیم صدای نقل صدق الدوله بگوشمان میامد

§ (سه‌شنبهٔ سلخ ربیع الثانی) §

صبح از خواب برخاستیم دست وروما را شستیم ولباس پوشیدیم ورفتیم پائین به‌آب خوردن وگردش کردیم جناب اشرف اتابك اعظم آمد خیلی خوشوقت شدیم که اتابك خوب شده بود وگردش میکرد وقتی اتابك اعظم آمد که پرنس والفروکی وزیر تشریفات روس هم که برای آب خوردن اینجا آمده بحضور آمد با او هم قدری صحبت کردیم بعد او رفت جناب اشرف اتابك اعظم آب خورده بود ما این شعر را برای او خواندیم (هران می که خوردی ترا نوش باد) (روان ترا هم خرد نوش باد) اتابك اعظم هم این شعر را عرض کرد که نظامی بهمین مضمون‌ها ساخته است (وگر زانکه باگل کنی نوش باد) (ترا یاد وگل را فراموش باد) بعد از آنکه این اشعار خوانده شد باز جناب اشرف اتابك اعظم رفت که فنجان دیگر آب ثانویش را بخورد ماهم راه میرفتیم وبافخر الملك وسیف السلطان صحبت میکردیم مهندس الممالك هم روزنامهٔ اروپ میخواند ماهم گردش وصحبت میکردیم که جناب اشرف اتابك اعظم آمد عرض کرد چیز تماشائی است بیائید تماشا کنید نگاه کردیم دیدیم زنی ریش دار که بقدر دو قبضه ریش داشت وسبیل داشت مثل مردها خیلی چیز تماشائی غریبی بود یکدختر بزرگی هم داشت همراهش بود که دوازده سیزده سال داشت چند اولاد دارد اسمش هم مادام دات Delet بود مدتی تماشا میکردیم مردم هم جمع شده بودند تماشا وتعجب میکردند بعد رفتیم به‌تیراندازی فخر الملك وکیل السلطنه سیف السلطان بودند مبلغی پول نذر بستیم واز آنها بردیم وانعام دادیم بصاحب تفنگها وتیراندازی بعد آمدیم بالا چائی خوردیم اطبا آمدند مارا دیدند گراف وفن را که امیر بهادر جنگ پیشکش کرده بود آوردیم دادیم ناصر همایون از روی نوت های او نوشت دیدیم جمعیتی در پائین است رفتیم دیدیم بازی پهلوان کچل بیرون آورده اند تماشا کردیم بعد رفتیم بدکان عکاسی عکس انداخت عکس جناب اشرف اتابك اعظم را هم فرمودیم انداختند بعد آمدیم بالا قدری استراحت کردیم از خواب که برخاستیم سوار شدیم جناب اشرف اتابك اعظم وزیر دربار امیر بهادر جنگ حاجب الدوله شمس الملك سیف السلطان بصیر السلطنه عین السلطان باما بودند رفتیم صحرا گردش کردیم همان جائی که دیروز رفته بودیم خیلی باصفا وباروح بود درین راه دروگری را دیدیم که درو میکرد با جناب اشرف اتابك اعظم صحبت میکردیم منظر خوبی داشت سوارهای فرانسه هم آمدند که پس فردا آنجا مشق نظامی در حضور مابکنند دو بابچه هم دستهٔ گلی برای ما آورده بودند انعامی بانها دادیم وبعد آمدیم منزل شام خوردیم ورفتیم به‌تاتر این تاتر کمدی بود یعنی تقلب بعضی اشخاص را ظاهر مینمودند سه پرده نشستیم خیلی خوب بازی بود درپردهٔ چهارم برخاستیم آمدیم منزل جناب اشرف اتابك اعظم وزیر دربار حاجب الدوله و یمین السلطنه همراه ما بودند آمدیم بالاخانه شاهزاده عباسقلی میرزا وامیر آخور وبصیر السلطنه بودند نشستیم

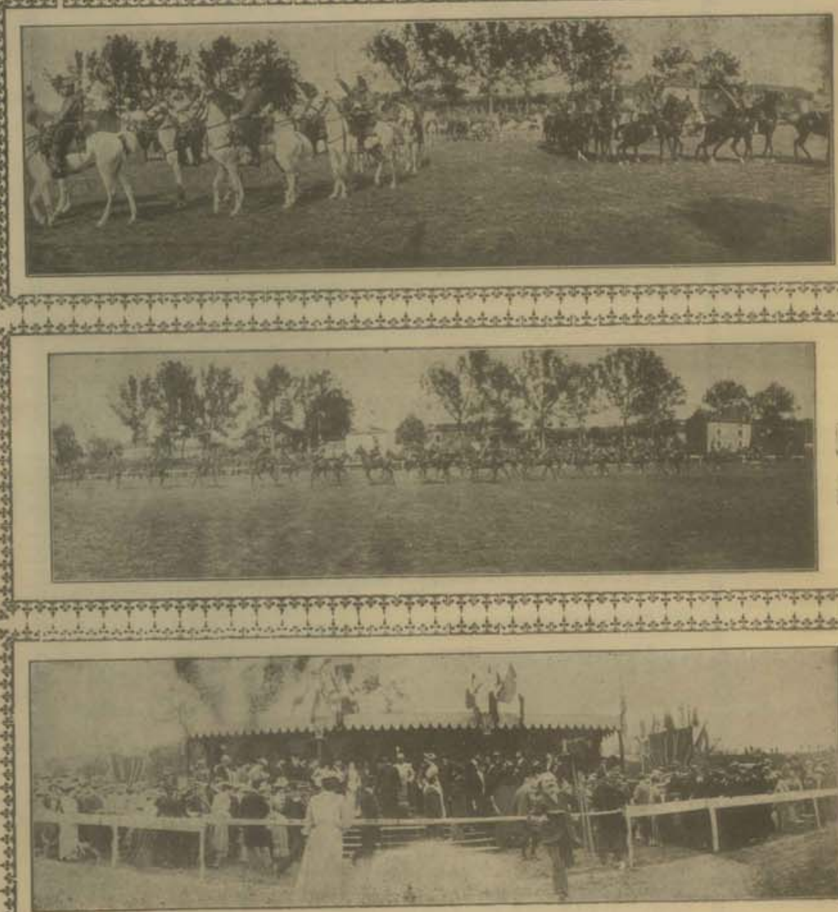
بصحبت کردن تاوقت خواب وبعد خوابیدیم

(چهارشنبهٔ غرهٔ جمادی الاولی)

صبح از خواب بیدار شدیم رفتیم به آب خوردن جلو عمارت قدری راه رفتیم و رفتیم به تیراندازی بافخر الملك وسیف السلطان نذربندی کردیم جناب اشرف اتابك اعظم هم قدری تیراندازی کرد وکیل السلطنه وسایرین بودند بعد رفتیم قدری پائین تر از پارك هم گردش کردیم وآمدیم نهار خوردیم بعداز نهار بقدر یکساعتی استراحت کردیم دوربین های عکاسی که عکاسباشی فرستاده بود دیدیم یکی را پسندیدیم دندان ساز آمده بود دندانهمان را بیشتر زد خیلی اذیت کرد وپاك وتمیز کرد و رفت صاحب منصبان فرانسه که باید فردا کاروزل و مشق نظامی بکنند باجناب اشرف اتابك اعظم بحضور آمدند بهمه اظهار التفات واحوالپرسی فرمودیم مرخص شده رفتند بعد پرنس دالفروکی وزیر تشریفات روس بحضور آمد بازنش ودخترش قدری صحبت کردیم ورفتند ماهم نماز کردیم وسوار شدیم رفتیم به تیراندازی کبوتر سه چهار تاکبوتر زدیم بعد دیگر جیقمان آمد سوار شدیم ورفتیم بگردش قدری گردش کردیم صحراها خیلی باصفا بود بعد آمدیم منزل مقارن غروب بود شام خوردیم ورفتیم به تاتر این تاتر تمامش لال بازی بود بقدری هم هوای تاتر گرم بودمثل اینکه آدم توی حمام گرم بارخت باشد جمعیت زیاد هم بودند پهلوی ماجناب اشرف اتابك اعظم وزیر دربار فخر الملك مسیو بورکارل وزیر مختار فرانسه ویمین السلطنه نشسته بودند بعداز آنکه لال بازی تمام شد آمدیم منزل پیشخدمت ها بودند خیلی صحبت کردیم بعد خوابیدیم ٭

(پنجشنبهٔ دویم جمادی الاولی)

صبح برخاستیم ورفتیم برای آب خوردن آب خوردیم میرزا ابرهیم خان دکتر بود گردش کردیم . بعد منیرپاشا سفیر کبیر عثمانی مقیم پاریس آمد بااو قدری صحبت کردیم ورفت . بعد نهار خوردیم دوساعت ونیم ازظهر گذشته رفتیم به کاروزل یعنی اسب سواری ومشق نظامی جمعیت زیادی بودند دستهٔ موزیك بود مارش ایرانی زدند مردم همه فریاد ویول شاه ویول شاه ویول پرس میکردند یعنی زنده بادشاه ایران وپاینده بادمملکت ایران خیلی خوب پذیرائی کردند حقیقتاً فرانسه ها خیلی امابل هستند ودوست دولت ماهستند پرنس والفروکی بازن ودخترش بودند منیرپاشا سفیر عثمانی بود بقدر دوسه هزار نفر مرد وزن بودند صاحب منصب های نظامی ودستهٔ سوار آمدند دسته دسته اول یورتمه دواندند . بعد بطور ماربیچ بعد چهار نعل دوره میزدند بعد به تاخت یکدسته ازآنطرف یکدسته ازاینطرف میامدند ازوسط هم میگذشتند بدون اینکه بهم بخورند خیلی خیلی خوب مشق میکردند خیلی خوشمان آمد چیزیکه بادوسال قبل تفاوت داشت دوسال قبل بانیزه حلقه هارا برمیداشتند ولی امروز حلقه نبود شمشیر بازی کردند اسب هارا از دیوارها ئیکه گذاشته بودند تك تك دوبدو چهاربچهار میراندند خیلی تماشاداشت وخیلی خوب مشق کردند سیصدنفر سوار بودند بعداز اتمام مشق آمدیم منزل



سان سوار نظام درحضور مبارك اعلیحضرت قوی شوکت اقدس شهریاری در کنترکسویل

صاحبمنصبان سوار همان صاحبمنصبان پیرارسالی بودند . رفتیم تیراندازی سی چهل فرانک نذر بستیم بردیم از فخرالملک هم بردیم . بعد رفتیم به بازی پتی شو یعنی اسب های کوچک که درروی صفحه باحرکت چرخ میدویدند وبازی است سیف السلطان بود تماشا کردیم بعد آمدیم کتاب فروشی بود چند جلد کتاب خریدیم وآمدیم منزل شام را ازهمه شب دیرتر خوردیم چون عصر نان خورده بودیم باچائی این بود که شام را دیر خوردیم بعداز شام هم تانصف شب نشستیم وبعد خوابیدیم ٭

—•—«(جمعهٔ سیم جمادی الاولی)»—•—

صبح برخاستیم بعادت معموله که در آب خوردن است چائی و نان نخورده شکم گرسنه رفتیم به آب خوردن وحرکت کردن بعدازانکه آب خوردیم وگردش کردیم جناب اشرف اتابك اعظم هم آمد خیلی بااتابك اعظم راه رفتیم وصحبت کردیم موسیو سیمن هم آمده بود ازتخم گل هائیکه خریده بود عرض کرد همینطور صحبت کنان رفتیم تادر دکان ها وتماشا کردیم یك عطردان مینا ویك انگشتر الماس وزمرد وچندبند ساعت خریدیم وگردش کرده آمدیم منزل با قوام السلطنه وسعدالدوله بعضی دستورالعمل ها وفرمایشاتی که داشتیم دادیم دراین بین نظرآقای یمین السلطنه آمد عرض کرد موسیو سربول را که خواسته بودید آمده است پیرارسال دوتا اتومبیل ازاو خریده بودیم فرمودیم بیاید آمد شرفیاب شد عرض کرد شش ساعته ازپاریس بااتومبیل آمده ام که از راه آهن اکسپرس تندتر آمده بود ازپاریس تااینجا بعد خودمان رفتیم پائین دیدیم همان اتومبیلی را که سابقاً کورس کرده وگرو برده بود سوار شده وآمده ترکیب غریبی داشت خیلی شبیه بود بکشتیهای تریبل دار زور پنجاه اسب دارد دستورالعمل دادیم برای ماهم اتومبیلی بسازد تامیین داشته باشد که بتوان کالسکه های دیگر راهم باو بست شمس الملك راهم فرمودیم برود بپاریس بکارخانهٔ سربل دستورالعمل لازمه را برای اتمام اتومبیل بدهد بعد آمدیم بالا نهار خوردیم هوا رعدوبرق غریبی شد وباران شدیدی بارید دیگر سوار نشدیم بعداز نهار قدری استراحت کردیم ازخواب که برخاستیم آمدیم پائین گردش کردیم عرض کردند سینماتگراف اینجاست دیدیم باور اماالست مثل همانکه در کارلسباد دیده بودیم اگر میدانستیم اینطوراست نمیرفتیم یك بلیارد کوچکی هم اینجا بود باچند جهان نمای کوچك بلیاردش پیاله داشت جناب اشرف اتابك اعظم بازی کرد تماشا کردیم بعد آمدیم منزل فخرالملك رادیدیم پرسیدیم چرا نیامد بد عرض کرد احوالم خوب نیست نتوانسته بودبیاید خلاصه شام خوردیم وبعدازشام رفتیم بتاترکدی بود دوپرده که تمام شد برخاستیم و آمدیم منزل ساعت یازده بود یکساعت هم منزل نشستیم وبعد خوابیدیم ٭

•()—•—«()•§(شنبهٔ چهارم جمادی الاولی)§•()»—•—()•

صبح ازخواب برخاستیم نماز کردیم ودوباره خوابیدیم بعدازخواب که بیدار شدیم بعادت هرروزه رفتیم به آب خوردن سه گیلاس آب که تمام شد رامزیادی رفتیم برلس والفروکی هم آمد قدری صحبت کردیم مرخص شد و





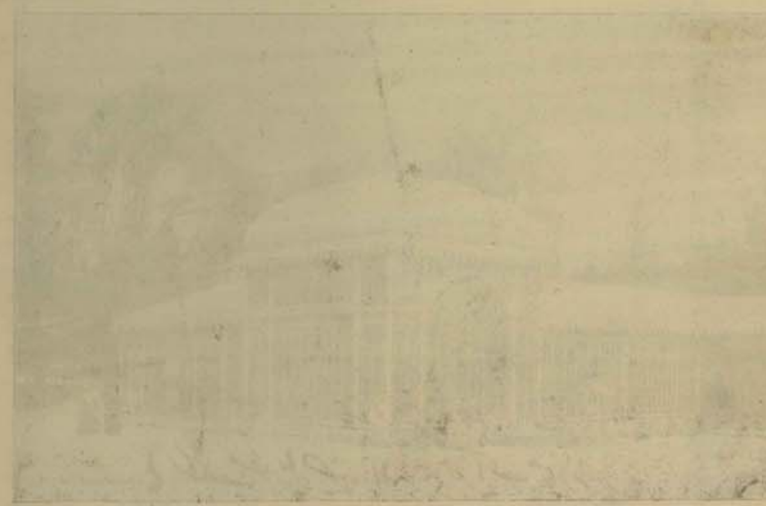
[عکس گروپی است که در کنترکسویل برداشته شد]

رفت که بود به بطرز بورغ چند نفر از مردمی هم که بودند آمدند عکس مارا انداختند ماهم راه میرفتیم بعد رفتیم بحمام حمام خوبی بود از حمام که بیرون آمدیم آمدیم منزل نهار خوردیم بعد از نهار استراحت کردیم بعد برخاسته نماز کردیم جناب اشرف اتابك اعظم را خواستیم کار داشتیم معلوم شد بگردش رفته‌اند رفتیم پائین قدری گردش کردیم جناب اشرف اتابك اعظم هم آمد بچه‌ها گوله بازی میکردند ماهم تماشا میکردیم بعد رفتیم به تیر اندازی چند تیری به نشانه انداختیم بعد سوار کالسکه شده آمدیم جناب اشرف اتابك اعظم وزیر دربار پیش ما بودند رفتیم طرف جنگل اطراف بوا گردش کردیم و تفرجی نمودیم آمدیم منزل چائی خوردیم و رفتیم پائین فخر الملك و سیف السلطان و موثق الدوله و حاجب الدوله همراه ما بودند پیاده خیلی راه رفتیم توی خیابان گردش کردیم در این بین راه آهنی آمد بهیئت غریبی صدا میکرد خیلی تماشا داشت همینطور گردش میکردیم یکزن پیری بتابر خورد با او صحبت میکردیم دیدیم یکزن دیگری با دو نفر بچه آمدند دهاتی بودند با او قدری صحبت کردیم دو نجهزاری هم با و مرحمت فرمودیم یك نجهزاری هم به پیره زن دادیم بعد از آنها چند نفر جمع شدند بهمهٔ آنها نفری یك نجهزاری انعام دادیم دو تا سگ خیلی بزرگ بود با یك سگ کوچك سگهای بزرگ با سگ کوچك بازی میکردند سگهای غریبی بودند بعد مراجعت کردیم بمنزل ساعت هفت و نیم شام خوردیم و هشت رفتیم بتاتر فقط امشب در تاتر حقه بازی بود نشستیم هرچند در ایندت حقه باز زیاد دیده بودیم اما همچه حقه بازی ندیده بودیم کارهای عجیب میکردند تا دو ساعت بنصف شب مانده بودیم و تماشا کردیم بعد آمدیم منزل و خوابیدیم ٭

٠٠§—《(یکشنبهٔ نجم جمادی الاولی)》§٠٠

صبح برخاستیم بعادت معموله آب خوردیم و راه رفتیم و گردش کردیم بعد از اتمام آب رفتیم بحمام از حمام که بیرون آمدیم منزل آمده چائی خوردیم فخر الملك آمد فرمودیم روزنامه نوشت مهندس الممالك آمد روزنامهٔ اروپ خواند مسیو دمرکان که در دوازده سال قبل در میان دو آب شرفیاب شده بود و او را دیده بودیم بحضور آمد چند جلد کتاب از مصنفات خودش که احوالات و انکشافات در شوشتر و اسباب عتیقه که پیدا کرده و صورت آنها را هم در کتابها رسم کرده بود آورده تقدیم کرد قدری با او صحبت فرمودیم وزیر مختار فرانسه هم بود بعد رفتند ماهم نهار خوردیم بعد از نهار قدری استراحت کردیم شاگردهای مدرسهٔ نوژانتیز Nogentaise قریب بیست نفر آمده بودند در حضور ما زیر بالاخانه ژیمناستیك بازی کردند اشکال مثلث مربع و مخمس از آدم میساختند خیلی خوب بازی کردند بعد نماز خواندیم و سوار شدیم جناب اشرف اتابك اعظم امیر بهادر جنگ فخر الملك با ما در کالسکه بودند اول میخواستیم به ماریئنل برویم چون دور بود نرفتیم ولی بسمت راه ماریئنل رفتیم قدری گردش کردیم از ده دو تردل سیك گذشتیم دو تا دختر دیدیم زیر درختهای گیلاس بودند اطراف راه هم سبزه و گل خیلی باصفا بود جای قهوه‌چی باشی را خالی کردیم که کاش اینجا بود چائی برای ما حاضر میکرد توی این سبزه‌ها جای اسلحه دار باشی را هم خالی کردیم که اگر اینجا





تفنگهایش را میاوردیم میانداختیم بعد از تفرج برگشتیم بمنزل وزیر دربار موثق الدوله و حاجب الدوله و ندیم السلطان
امروز نهار را مهمان مسیو سیمون هستند و از صبح رفته‌اند خانهٔ سیمون و هنوز که ساعت هفت است مراجعت نکرده‌اند
وزیر دربار ساعت هشت آمد با اتوموبیل آمده بود هیجده فرسنگ راه را یکساعته آمده بود موثق الدوله و حاجب الدوله
و ندیم السلطان با راه‌آهن آمده بودند یکساعت عقب تر رسیدند زیرا که راه آهن در استاسیون ها معطل میشود
خلاصه قدری توی پارک گردش کردیم رفتیم تیراندازی از جناب اشرف اتابك اعظم چندمرتبه نذر بسته بردیم
بعد آمدیم اطاق خودمان شام خوردیم و رفتیم به تآتر کمدی بود دو پرده بازی شد بی تماشا نبود بعد از اتمام
آمدیم بمنزل و خوابیدیم (٥)

—§(دو شنبهٔ ششم جمادی الاولی)§—

امروز نهار را باید به مارتینل برویم صبح برخاستیم رفتیم به آب خوردن هوا هم خیلی سخت گرفته بود موثق الملك بود
فنجان اول آب را که خوردیم هوا ابتدای باریدن گذاشت اول نخواستیم برویم زیر گالری بعد باران شدت کرد مجبور
شدیم و رفتیم دیدیم جناب اشرف اتابك اعظم هم اینجاست قدری صحبت کردیم دم دکانها را هم میرفتیم تا باران قدری ساکت
شد آمدیم بالا چائی خوردیم اتابك اعظم هم رفت حمام دوش بزند اطباقرار گذاشته‌اند یادوش آب گرم پایش را دوش بزند
بعد اتابك اعظم آمدند سوار شدیم رفتیم به مارتینل جناب اشرف اتابك اعظم موثق الدوله امیر بهادر جنگ با ما
در کالسکه بودند وزیر دربار حال نداشت نیامده بود هوا خوب بود سر کالسکه را باز کردیم و میرفتیم راه خیلی
باصفا بود اطراف سبز و خرم و گاهی جنگل دیده می‌شد بعد باران گرفت بشدت سر کالسکه را بستیم رفتیم تا رسیدیم به
مارتینل پیرارسال که اینجا بودیم مارتینل را ندیده بودیم فقط ویتل را دیده بودیم خیلی شبیه بود به پارك لازنسکی
ورشوی هوتل های متعدد دارد گالری سرپوشیدهٔ داشت از بلور اطاق بلیارد و سالون خوبی داشت اطرافش را
از چوب منبت ساخته بودند خیلی قشنك بود در پارك گردش کردیم عکس زیادی از ما میانداختند ما هم چند شیشه
عکس انداختیم بعد آمدیم نهار خوردیم چند کارت پستال هم بطهران نوشتیم بعد آمدیم باز قدری گردش کردیم اینجا هم
آب معدنی دارد که مردم میایند میخورند که برای کلیه نافع است از دکان های جلو چشمه بعضی اسبابها خریدیم گردش
کردیم سه ساعت بعد از ظهر سوار کالسکه شدیم و مراجعت نمودیم اطراف راه جنگل و بعضی واشه‌ها داشت
بین جنگل های قره داغ و طوالش خیلی هوای خوبی بود آمدیم تا رسیدیم بجائی که راه‌شسه تقاطع میکرد راه آهن را
زنی ایستاده بود در را باز نمیکرد تا راه آهن نیاید ما پیاده شده گفتیم در را باز کن ما پیاده بیائیم رد شویم در را باز کرد
ما پیاده گذشتیم همراهان هم پیاده شدند کالسکه‌ها هم آمده بسرعت گذشتند که ترن آمد و رسید ما در پنج شش
قدمی ایستاده و تماشا میکردیم حقیقتاً مثل دیوی که سابق میگفتند تنوره میکشیده از توی جنگل پیدا شد و آمد
مثل برق از جلو ما گذشت خیلی مهیب و تماشائی بود بعد ما هم سوار شده آمدیم منزل در پارك جلو منزل گردش



(عکس زن ریشدار معروفی است)



(عکس گروهی است که حسب الامر مبارك همایونی برداشته شد)

کردیم و آمدیم بالا غاز کردیم شام خوردیم ورفتیم به تاتر بعد از تماشای تاتر آمدیم منزل و خوابیدیم

((سه شنبهٔ هفتم جمادی الاولی))

صبح برخاستیم نماز خواندیم دعاهامانرا خواندیم وباز خوابیدیم ساعت هفت بود که برخاستیم رفتیم به آب خوردن آب خوردیم وخیلی راه رفتیم جناب اشرف اتابك اعظم هم پائین بود آمدیش ما صحبت کردیم ورفتیم تا تیراندازی به نشانه هائی که گذاشته بودند تفنگ انداختیم ونذر بندی کردیم شخص شکارچی روسی آمده بود اسباب عکاسی آورده بود میخواست عکس ما را بیندازد ونمیتوانست بهزار زحمت عکسی انداخت بعد آمدیم بالا ناهاری خوردیم بعداز نهار قوام السلطنه وسعد الدوله ویمین السلطنه را خواستیم بعضی فرمایشات بآنها فرمودیم وبعد خوابیدیم از خواب که برخاستیم باز رفتیم پائین امروز هوا خیلی سرد است مثل زمستان شده از باران هائیکه این روزها آمده خیلی هوا را سرد کرده است قدری توی پارك گردش کردیم ورفتیم درمغازه ها قدری اسباب خریدیم و آمدیم بالا حالتمان قدری کسل شد وزیر دربار آمد دید الحمد لله تب نداشتیم اما خیلی کسل بودیم کاغذ زیادی بطهران برای حکام وسایرین وکیل الدوله نوشته بود آورد همه را خوانده صحه گذاشته دادیم جناب اشرف اتابك اعظم بفرستد نزدیك غروب اتابك اعظم آمد مشیر الملك را که خواسته بودیم از پطرزبورغ آمده بود بحضور آورد فرمایشاتی که فرموده بودیم اتمام آنهارا بعرض رسانید تا یکساعت از شب گذشته اتابك اعظم بود وصحبت میکردیم مشغول شدیم حالتمان بهتر شد بعد شام خوردیم بصیر السلطنه وناصر همایون بودند بعد از شام هم تا نصف شب نشسته بودیم وصحبت میکردیم بعد خوابیدیم

((چهارشنبهٔ هشتم))

صبح برخاستیم دندان هم همینطور درد میکند ما هم عادت کرده ایم وراه میرویم میرزا ابرهیم خان دکتر آمد ید زد ولی دندان درد میکند ما هم تحمل داریم دستمان هم کمی درد میکند از بابت این آبی است که میخوریم بعد رفتیم پائین آب خوردیم وراه رفتیم وگردش کردیم جناب اشرف اتابك اعظم آمد رفتیم تیراندازی قدری تیراندازی کردیم بعد رفتیم در دکانها قدری اسباب خریدیم دکتر شنیدر وغیره بودند صحبت کردیم آمدیم منزل نهار خوردیم بعداز نهار استراحت کردیم از خواب که برخاستیم کالسکه خواستیم وسوار شدیم هوا هااینروزها خیلی بداست سرد وباران میبارد وما هم کسل هستیم برای انکه خودمان را مشغول کنیم سوار شدیم اتابك اعظم مشغول بکاغذنویسی طهران بود با ما سوار نشد فخر الملك سیف السلطان امیر بهادر جنگ با ما در کالسکه نشسته بودند صحبت میکردیم رفتیم تا رسیدیم به جنگل کاج خیابان خیلی باصفائی داشت پیاده شدیم قدری پیاده راه رفتیم هوا هم کم کم باران میامد خیلی باصفا بود گردش کردیم باز سوار کالسکه شدیم تا رسیدیم منزل شام خوردیم ساعت هشت رفتیم به تاتر کمدی بود بازی کردند تماشا کردیم بعد آمدیم منزل وخوابیدیم

(پنجشنبهٔ نهم جمادی الاولی)

صبح برخاستیم بعادت معموله رفتیم به آب خوردن آب خوردیم وگردش کردیم جناب اشرف اتابك اعظم بود صحبت میکردیم وراه میرفتیم . بعدآمدیم بالاعکاسی آمده صورت مارا بکشد . بعد دکتردبو وادکاك ولئدی آمدند معالجات کردند الحمدلله احوال ماخیلی خوب است قلب ومعده درکمال خوبی است بعدازنهار رفتند ماهم نهارخوردیم درددندان بازباقی است باهزارزحمت نهارخوردیم بعدازنهاراستراحت کردیم بعدبرخاستیم دستهٔ موزیك آمده بودند موزیك زدند عبدالله میرزای عکاس آمده بود عکس ماراانداخت بعد سوارشدیم راهی که دیروزبافخرالملك وسیف السلطان رفته بودیم امروزهم بهمانجارفتیم جناب اشرف اتابك اعظم امیر بهادرجنگ حاجب الدوله همراه مابودند رفتیم گردش کردیم وآمدیم منزل امشب چراغان وآتش بازی است شب تولد حضرت مریم است وشب یازدهم ماه اواست . بعد شام خوردیم بعد ازشام رفتیم پائین اول رفتیم آنجائیکه موزیك میزدند مشق های ایرانی وغیره زدند دست راست ما جناب اشرف اتابك اعظم وزیردربار فخر الملك نشسته بودند طرف چپ وزیر مختار فرانسه موسیو بور کال موثق الدوله موثق الملك حاجب الدوله و یمین السلطنه نشسته بودند بعد از انکه مفصلا موزیك زدند رفتیم بتماشای آتش بازی آتش بازی خوبی کردند تقریباً شبیه صورت سردرالماسیه راساخته بودند خیلی قشنگ بود بعدازاتمام آتش بازی آمدیم منزل چون شب جمعه بود آقاسید حسین روضه خواند وبعد ازاتمام روضه خوابیدیم

(جمعهٔ دهم جمادی الاولی)

صبح برخاستیم رفتیم یك فنجان آب خوردیم دندان باز بشدت درد میکند وهنوز ول نکرده قدری راه رفتیم ورفتیم درمغازه ها گردش کردیم یك دست بندی بود زمرد تقریباً دویست تومان میارزید صاحبش چهارصد تومان میگفت خیال داشتیم برای خازن اقدس بخریم ثمری نداشت دست بنددویست تومانی راچهارصد تومان بخریم یك زمرد کوچکی برای او خریدیم که بدهیم انگشتر درست کنند آن زن بلندقدیکه خیلی چاق بودومعروفه است انجابود یك ملیون پول شراب فروشی راآن زن تمام کرده است ولیکن از قراریکه گفتند حق باآن بوده است چراکه آن مرد خیلی پیروکثیف بوده واین زن خیلی لطیف وظریف درجوانی تادم مرگ بااو بسر برده وان شخص تمام مکنت خودش راباین زن هبه کرده قدری خندیدیم وصحبت کردیم وآمدیم منزل چائی خوردیم اطبا آمدند صحبت کردیم بعدنهار خوردیم بعدازنهار قدری استراحت کردیم از خواب که برخاستیم اسباب مشق شمشیرحاضر کرده بودندوبازی کردند تماشا کردیم بعدنمازخواندیم عبدالله میرزای عکاس آمده بود باز عکسی انداخت بعدسوارشدیم رفتیم بوبتل جناب اشرف اتابك اعظم بودیرسیدیم فخرالملك وسیف السلطان آمده اندیاخیر معلوم شدنیامده بودندوبتل خیلی باصفابود خیلی غبطه خوردیم چراآن یازده روزرادروبتل نیامدیم

رفتیم هوتل پلاس چقدرهوتل خوب باصفاییهای خیلی خوشگل قصرهای خوب روزعیدحضرت مریم هم بود جمعیت زیادی بود بعدگردش کردیم چائی خوردیم بچهابازی میکردندمردم افسوس میخوردندازانکه مامیرویم بعد ازتفرج وگردش سوارشده آمدیم منزل شام خوردیم ونمازکردیم ورفتیم بتاترتاترغریبی بودحقیقتاً حقوق زنهارا مینمودداوشاع عشق بازی بودوبطوری خوب درآوردندکه مجسم بود دربعضی مواقع بحالت آنهاشخص رقت میکرد بعدازاتمام بازی آمدیم منزل نشستیم وقدری صحبت کردیم وبعدخوابیدیم ○

(شنبه یازدهم جمادی الاولی)

صبح ازخواب برخاستیم دوسه کاغذ بطهران نوشتیم امروزدیگر آب نخوردیم سعدالدوله اسبابهائیکه خواسته بودیم برای فنگراف که امیربهادرجنگ پیشکش کرده بود بیاورد که صدارابگیردآورده بود درحقیقت حالاتکمیل شدبوق زیادی هم آورده بود قدری ان اسبابهاراتماشا کردیم بعدرفتیم حمام سرتن شوری کردیم وآمدیم بیرون دندانمان باز درد میکرد وزیردربارا خواستیم دندانمان رابکشیم وزیردربارعرض کرداگرحالااین دندان رابکشیددندان پهلویش راهم باید بکشید خوب است متحمل درددندان بشوید تابرویم لندن بلکه انشاءالله انجادندان سازخوبی پیدا کنیم دوابزنددردش رفع شود باهزارزحمت نهارخوردیم بعدازنهاراستراحت کردیم هنوزخوابمان نبرده بودکه گارسن هوتل راه راگم کرده یکدفعه وارداطاق شد وطوری درهارابهمزدکه ازخواب جستیم صدق الدوله ومؤید خلوت کهمارامشت میزدندطوری وحشت کردندکه مؤیدخلوت میخواست مردکه رابگیرد نگاهدارد بی خوابی سرمان افتاد دیگرخوابمان نبرد دندانهم درد میکرد وناله میکردیم بعد برخاسته سروروئی شسته آمدیم پائین جناب اشرف اتابك اعظم امیربهادرجنگ بودندرفتیم بتیراندازی جمعیت زیادی زن ومرد صف کشیده ایستاده بودندرفتیم تیراندازی تیراندازی کردیم بعدسوارکالسکه شده آمدیم بگارترن حاضروایستاده منتظر مااین شعررا خواندیم (عجیب خویش رادیدم بیکسوی) (چه دیوی دست وپاآندرسلاسل) (نشستم دربرش چون تخت بلقیس) (بجست اوچون یکی عفریت حایل) خلاصه ترن حرکت کرد وآمدیم اطراف راه همه چمن وسبزه وحاصل بوددرختهای تبریزی راانجاهاآرایش میکنندمثل سروبنظرمیایددرخت کاج وسروزیادی هم بودبافخرالملك صحبت میکردیم این شعرراخواندیم (پای سروی بوستانی درگل است) (سرومارا پای معنی دردل است) همینطور میامدیم ازبعض شهرها گذشتیم کارخانهٔ آهن آب کن زیادی دیدیم آمدیم تارسیدیم برودخانهٔ موزل کشتی های درازوباریکی روی رودخانه بود که بااسب میکشیدندتماشاداشت همینطورصحبت میکردیم ومیرفتیم تاشب شدشام خوردیم نمازخواندیم نیم ساعت بنصف شب مانده رفتیم اطاق جناب اشرف اتابك اعظم قدری صحبت کردیم وآمدیم اطاق خودمان وخوابیدیم اما تاصبح خوابمان نبردسه ساعت ازنصف شب گذشته ازگارپاریس گذشتیم بعداز نمازصبح قدر دوساعتی خوابیدیم

یکشنبهٔ دوازدهم جمادی الاولی

ساعت نه وارد بندر کاله شدیم هوا مه و گرفته بود اما دریا الحمدلله سالم بود پیاده شدیم بقدر یکساعتی ماندیم تا بارها را از راه آهن بکشتی حمل نمایند کشتی انگلیس حاضر بود که ما را ببرد سیرهاروین وزیر مختار انگلیس و علاءالسلطنه حاضر بودند بحضور آمدند کاپیتن کشتی هم بود در رفتیم و نشستیم به کشتی اول که از بندر وارد دریا شدیم قدری ما را گرفت رفتیم توی اطاق دراز کشیدیم آقا سید حسین روضه خواند فخرالملک و سیف السلطان و سایرین آمدند همینکه قدری آمدیم یك وقت دیدیم وزیر دربار آمد که جوهر سرکه را بدهید بصیرالسلطنه و صدق الدوله و حاجب الدوله و ندیم السلطان افتاده اند آمدیم بیرون دیدیم صدق الدوله بصیرالسلطنه خیلی احوالشان بهم خورده بحالتیکه روی صندلی افتاده بودند گفتم عکاس باشی عکس انهارا انداخت اسم این کشتی ویکتوریا است کشتی خیلی عالی خوبی است چندین اطاق دارد دو کشتی جنگی هم در اطراف کشتی ما اسکرت میکردند یکساعت و نیم روی دریا که آمدیم به بندر دوور رسیدیم نزدیك به بندر از کشتی های جنگی احوالپرسی نمودیم اظهار مرحمت ما را بتوسط بیدق تبلیغ نمودند از کشتی هـای جنگی بنای شلیك را گذاردند و چندین تیر توپ انداختند آمدیم تا رسیدیم به بندر پرنس آرتور **Prince Artur** و لرد کیتر **Lord Kietor** و کلنل هن لك **Colonel Hon Lagge** و اجزاء بلدیه و حاکم شهر و غیره استقبال نمودند دو دسته سرباز که یکدسته بالباسهای ماهوت گلی و یکدسته هم سرباز بحری بودند دو طرف راه کنار دریا صف کشیده بودند دستهٔ موزیك سلام ایرانی زد از جلو آنها با پرنس گذشتیم آمدیم تا هوتل که منزل ما است در سالون شاهزاده دوك و سایرین را معرفی کرد ما هم جناب اشرف اتابك اعظم و وزیر دربار و سایر همراهان خودمان را معرفی کردیم بعد پرنس رفت ما هم نهار خوردیم باز دندانمان درد میکرد هرطور بود نهار را خوردیم چون دیشب درست نخوابیده بودیم خوابیدیم جناب اشرف اتابك اعظم را هم فرمودیم برود بکشتی هـای جنگی که با ما اسکرت میکردند از قول ما احوالپرسی کند رفتند دو ساعت بغروب مانده مراجعت کردند ما هم چائی خوردیم نماز خواندیم و سوار شدیم رفتیم بگردش وضع عمارتهای آنجا خیلی اختلاف دارد با سایر جاهای فرنگ اغلب دو طبقه است و از دو طرف راه پله دارد شبیه است بعمارتهای ایرانی جلو عمارتها هم باغچه و گل کاریهای قشنگ خوب داشت قلعه های خیلی محکم ساخته اند در بالای تپه ها و کوههای اطراف دریا جناب اشرف اتابك اعظم عرض کرد بماز ندران شبیه است مثل این تپه ها ما هم در سهند دیده بودیم یك قلعه کهنه بود گفتند مال هزار سال قبل است وقتیکه شهر دزر خودش دوك نشین علیحده داشته این قلعه مال آندوك بوده است تا بعد از مغرب گردش میکردیم بعد آمدیم منزل اطراف راه همهٔ مردم اظهار بشاشت میکردند و هورا میکشیدند و زنده باد پادشاه ایران میگفتند شب را هم شاهزاده آمد با ما شام خورد سایرین هم در اطاق خودشان شام خوردند بعد از صرف شام خوابیدیم

دوشنبهٔ سیزدهم

صبح از خواب برخاستیم دریا هم متلاطم است و خیلی تماشا دارد با اینکه جلو اطاق ما سقف آهنی مانع است از درست دیدن دریا ولی باز هر قدر که پیدا و نمایان است تماشا میکنیم و خیلی باصفا است ساعت نه لباس پوشیدیم و آمدیم پائین لردیر حاکم شهر دزر و اجزاء بلدیه حاضر بودند خطابهٔ در تبریك ورود ما و اتحاد دولتین ایران و انگلیس خواندند خیلی اظهار خوشوقتی کرده بودند از ورود ما ما هم جوابی اظهار امتنان دادیم سیرهاردین وزیر مختار انگلیس ترجمه کرد آنها هم تشکر کردند بعد آمدیم ترن حاضر بود با پرنس رفتیم و نشستیم پرنس و جناب اشرف اتابك اعظم و وزیر دربار و امیربهادر جنگ و موثق الملك و سیف السلطان و امین حضرت و آقا سید حسین و بصیرالسلطنه در واگن ما بودند این واگن های انگلیس مثل سایر جاها نیست که بهمدیگر راه داشته باشد از این واگن بآن واگن نمیتوان رفت مگر اینکه ترن بایستد آدم پیاده شود برود والا ممکن نیست خیلی هم تند میرفت ساعتی هشت فرسنگ میرفتیم اما سرمان گیج رفت و خیلی خوب بود باران هم میبارید اغلب جنگل و سبزه و چمن در اطراف راه دیده می شد از بعضی تونل ها گذشتیم درختهای آبالوی زیادی دیدیم که متصل بهم کاشته بودند مثل خزانه که درخت را خزانه میکنند خیلی قشنگ بود گوسفندهای زیادی در صحرا میچریدند همه سفید داغ کرده بودند و نمره گذاشته بودند آمدیم دو ساعت ظهر وارد لندن شدیم اول که آدم بشهر لندن میرسد خانه ها دو طبقه است بعد کم کم هرچه داخل شهر می شوند طبقات عمارات زیادتر میشود آمدیم تا وارد گار شدیم نواب پرنس دگال ولیعهد دولت انگلیس با اغلب از رجال دولت انگلیس حاضر بودند پیاده شدیم نواب ولیعهد آنها را معرفی نمود ما هم همراهان خودمان را معرفی کردیم کالسکه های دولتی حاضر بود سوار کالسکه شدیم باتفاق ولیعهد آمدیم منزل منزل ما را منزل سابق پادشاه که حالا ولیعهد منزل دارد قرار داده اند عمارت بسیار خوب و پارك باصفائی دارد قدری با ولیعهد نشسته صحبت کردیم . بعد ایشان رفتند ما هم نهار خورده بعد از نهار خوابیدیم الان که شش ساعت بعد از ظهر است و باران میبارد و کم کم خیال دارد هوا باز بشود مشغول نوشتن نوشتجات طهران هستیم فخرالملك را خواستیم و فرمودیم روزنامه را نوشت بعد وزیر امور خارجهٔ انگلیس لرد لندان و بعضی از لردها آمدند و شرفیاب شدند ساعت یازده باید برویم به بوکنکام پالاس مهمان ولیعهد هستیم بشام فخرالملك روزیکه از کنترکسویل میامدیم چمدانش که لباس رسمیش و نشان هایش توی او بوده خواسته بود با خودش بیاورد به گار موسیو پتی رئیس هوتل گفته بود من الان میدهم بشما برسانند فخرالملك که آمده بود به گار دیده بود چمدان نرسیده ما هم راه افتادیم لباس رسمی نداشت هر قدر خواست عذر بیاورد فرمودیم حکماً بیاید فخرالملك هم رفت لباسی پوشیده همراه ما آمد رفتیم به بوکنکام پالاس ولیعهد بود صدر اعظم دولت انگلیس بالفور جبران ژنرال روبرتس سپهسالار ژنرال کنجر و وزیر امور خارجه اغلب وزرا و جنرال ها بودند فخرالملك هم



آنطرف رو برو نشسته و بتماشایان بود تماشامیکردیم ولیعهد برخاست و نطق کرد تنی بسلامتی ما خورد موزیك هم سلام ایرانی زد بعد ما برخاستیم ماهم بسلامتی اعلیحضرت پادشاه انگلستان و ولیعهد جام شربتی خوردیم و بعد از شام آمدیم در بالکن قدری گردش کردیم لرد برنس سپهسالار و ژنرال کنچر که مأمور جنگ ترانسوال بوده‌اند نواب ولیعهد آورده و معرفی کرد ربرتس پیرمردی است از احوالات ترانسوال صحبت کردیم از قراریکه عرض کرد اراضی ترانسوال خیلی کم درخت است و جنگل ندارد کوهستان بلندی زیادی دارد بقاعده باید شبیه به اراضی مشرق زمین باشد چمبرلن و سایر وزرا هم معرفی کردند باهمهٔ آنها احوالپرسی کردیم و صحبت فرمودیم بعد خداحافظی کرده آمدیم منزل و استراحت فرمودیم

○○()—○—《§○§ سه‌شنبه چهاردهم جمادی الاولی §○§》—○—()○○

صبح برخاستیم بعضی نوشتجات بطهران نوشتیم ساعت یازده باید برویم ببازدید نواب ولیعهد جناب اشرف اتابك اعظم آمد رفتیم ببازدید خانه‌شان خیلی نزدیك بمنزل ما بود جناب اشرف اتابك اعظم و علاء السلطنه همراه ما بودند رفتیم نشستیم مدتی صحبت کردیم بسیار مهربان و خوش صحبت هستند دو تا دندان فیل در آنجا دیده شد که هریك سه ذرع طول داشت و قطرش بقدر نیم ذرع بود پسر آقاخان محلاتی از هندوستان تعارف فرستاده بود تا امروز دندان فیل باین بزرگی ندیده بودیم بعد آمدیم منزل صدر اعظم دولت انگلیس و بعضی از لردها آمدند بحضور خیلی صحبت کردیم تمام وزرای مختار دول خارجه که در لندن هستند بحضور آمدند میان وزیر مختارها یکی سیاه رنگ بود وزیر مختار هایتی بود لرد لندی پدر دکر لندی هم بحضور ما آمد پیرمرد ریش سفید خوش روئی بود با همه اظهار تفقد و احوالپرسی فرمودیم بعد مرخص شده رفتند ما هم نهار خوردیم بعد از نهار قدری استراحت کردیم وقتی میخواستیم بخوابیم هوا صدای غریبی کرد رعد و برق شد باران شدیدی بارید از خواب که برخاستیم کالسکه خواستیم و رفتیم بمادام توس مادام توس اسم یکزنی است که این خانه را خریده و موزه درست کرده است و بعد واگذار بملت کرده است بشرط اینکه همیشه آنجا را درست نگاه دارند و باسم مادام توس مسمی نمایند که اسم او بماند خلاصه رفتیم بمادام توس جمعیت زیادی جمع شده بودند از کالسکه پیاده شده وارد شدیم و از پله‌ها بالا رفتیم طبقهٔ دویم عمارت سلاطین قدیم انگلیس را تا بحال تماماً ساخته‌اند از موم اغلب از سلاطین روی زمین و رجال معروف بزرگ دنیا را از موم ساخته‌اند بطوریکه ابداً معلوم نمیشود آدم است یا موم مگر انسان بدقت مدتی نگاه کند و به بیند بحرکت هستند آنوقت بداند که از موم ساخته‌اند خیلی خیلی خوب درست کرده‌اند اسباب حیرت میشود جنگ ترانسوال و جنگ متمهدی را طوری ساخته‌اند که فی الواقع مثل این بود ما خودمان در آنجنگ حضور داشته‌ایم اینطور مجسم کرده‌اند صورت خود ما را هم ساخته بودند ولی چندان شبیه نبود صورت شاه شهید را هم عرض کردند بوده است خواهش کردیم مجدداً بسازند و بگذارند که در آنجا یادگار بماند خیلی گردش و تماشا کردیم و بعد آمدیم پائین جمعی نشسته بودند غذا میخوردند گذشتیم سه نفر شتر و دو سه نفر عرب بود دو



(موقعی است که اعلیحضرت قدر قدرت اقدس همایونی ارواحنافداه با اعلیحضرت پادشاه انگلستان و امپراطور هندوستان و علیاحضرت امپراطریس)
(انگلستان و هندوستان در کشتی ملاقات فرمودند)

شتر ایستاده و یکی خوابیده که حقیقتاً اول تصور کردیم شتر و عرب است بعد که نزدیك رفتیم و درست نگاه کردیم دیدیم از موم ساخته اند از چیزهای دیدنی دنیا است این موزه چون جمعیت زیاد بود و هوای موزه هم حبس بود آمدیم بیرون امیر بهادر جنگ و فخر الملك موثق الملك امین حضرت وکیل الدوله عین السلطان بصیر السلطنه با ما بودند وزیر مختار انگلیس و لرد کنثیر مهماندار ما هم همراه بودند بعد از موزه آمدیم بیرون سوار کالسکه شدیم بنای گردش را گذاشتیم از هات پارك گذشتیم و آمدیم از کنار رودخانهٔ تمس هم گذشتیم بقدر دو ساعت در شهر گردش کردیم هر قدر بخواهم تعریف و توصیف این شهر را بنویسم کم است و نمیدانم چه باید نوشت لهذا بهمین اختصار ختم میکنم مقارن غروب آمدیم منزل شام خوردیم در ساعت نه نواب ولیعهد آمد و رفتیم به تاتر امپیر Empir چه تاتری چقدر مزین و عالی سه چهار طبقه ساخته اند اول پرده که بالا رفت شخصی آمد یکدسته ورق در دست داشت در صورتیکه دستش را بالا کرد و تا مرفق لباس نداشت که تصور کرد ورقها را پنهان میکند باد ور بین هم نگاه میکردیم دستش لخت بود یکدفعه ورقها یکی در دستش غیب میشد باز همینکه میخواست تك تك ورقها را از انگشتش بیرون میاورد و نشان میداد بعد ورقها را یکی یکی بهوا انداخت تا سقف تاتر که متجاوز از بیست ذرع بود و ورق بهوا میرفت و در طبقات سیم تاتر می افتاد خیلی کارهای غریب کرد بعد دو نفر آهنگر آمدند که آهنگری میکردند بطوریکه چکش میزد که باهنگ موزیك جفت میشد فوراً آنها غیب و در آن واحد پردهٔ دیگر که دور نماها تشکیل میداد دیده میشد در پردهٔ سیم باله و رقص میشد بقدر دویست نفر دختر با لباسهای مختلف انواع و اقسام رقص ها کردند یك دختر تا کتریس بود خیلی خیلی خوب میرقصید بسیار تاتر قشنگ خوبی بود که بنوشتن نمیگنجد بعد از اتمام آمدیم بمنزل خوابیدیم

(چهارشنبهٔ یازدهم جمادی الاولی)

امروز باید برویم بدیدن اعلیحضرت پادشاه انگلستان صبح برخاستیم نماز خواندیم دوباره خوابیدیم شب هم کشیك عین السلطان بود بعد برخاستیم دست و رو مان را شستیم چائی خوردیم دعاهامان را خواندیم ساعت یازده نواب ولیعهد آمد بارنس آرتور آمدیم پائین سوار کالسکه شدیم و رفتیم بگار راه آهن حاضر بود نشستیم و حرکت کردیم جناب اشرف اتابك اعظم وزیر دربار موثق الدوله امیر بهادر جنگ فخر الملك سیف السلطان موثق الملك وکیل الدوله مهندس الممالك حاجب الدوله علاء السلطنه حسین قلی خان نواب در رکاب ما بودند یکساعت و نیم راه است ولی ما در سه ساعت و نیم رفتیم با وجود این ساعتی ده دوازده فرسنگ راه میرفتیم و در کمال سرعت حرکت میکرد تقریباً مثل این بود که یکساعت بظهر مانده از طهران برویم قزوین نهار بخوریم و مقارن غروب مراجعت کنیم راه آهن اغلب از روی پل ها میگذشت بطوریکه مقابل بود با طبقهٔ اول خانه های اطراف راه صحرا همه سبزه و چمن و جنگل دیده میشد رفتیم تا رسیدیم بکنار دریا راه آهن میرفت تا نزدیك کشتی که اعلیحضرت پادشاه منزل داشتند اعلیحضرت پادشاه در گار راه آهن با بعضی از صاحب منصبان بحری و غیره ایستاده بودند پیاده شدیم با پادشاه تعارف کرده دست دادیم دستهٔ موزیك بود سلام

ایرانی زدند سرباز گارد بود از جلو آنها گذشتیم از کشتی های اطراف شلیك توپ کردند ورفتیم توی کشتی پادشاه بسیار کشتی خوبی بود یکصدذرع طول وسی وپنج ذرع عرض داشت خیلی قشنگ ومزین وعالی بود علیاحضرت ملکه ودخترشان هم در کشتی ایستاده بودند ملاقات شد دست دادیم ورفتیم توی اطاق نشستیم قدری صحبت کردیم بعد آمدیم در تالاریکه در کشتی نهار حاضر کرده بودند نهار خوردیم تقریباً بیست ذرع طول این تالار بود اعلیحضرت پادشاه وملکه ودخترشان وولیعهد وپرنس وبعضی از رجال دولت بودند همراهان ماهم اگرچه همه مدعو بودند ولی بعضی ها نیامده بودند اشخاصی که بودند جناب اشرف اتابك اعظم وسایرین دکتر ادکاك دکتر لندی همه سر میز نهار خورده اعلیحضرت پادشاه برخاسته بسلامتی ما نطق بردند ونطق در اتحاد دولتین واظهار خوشوقتی از آمدن ما به انگلیس نمودند ما هم برخاسته نطق کرده جام شربتی بسلامتی ایشان خوردیم حسینقلی خان نواب ترجمه کرد بعد برخاسته آمدیم بالای عرشهٔ کشتی علیاحضرت ملکه عکس ما را انداختند بعد عکاس مخصوص پادشاه هم آمد عکس ما وپادشاه وملکه را انداخت یك عکس کروپ هم از ما وپادشاه وهمراهان انداخت حقیقتاً پادشاه خیلی مهربان وخوش رو هستند بقدری مهربانی کردند که مافوق ندارد خیلی خوش وقت بودند از ملاقات ما ماهم از اینکه الحمدلله احوال پادشاه خوب بود وعمل یدی که کرده بودند بی خطر گذشته خیلی اظهار خوشوقتی کردیم ولی برای اینکه پادشاه خسته نشوند برخاستیم باز پادشاه تا کار مشایعت کردند واز کشتی ها بازبنای شلیك توپ را گذاردند آن کشتی که ناپلیون در سابق جنگ کرده بودند واوّلی کشتی انگلیس بوده وامیرال معروف انگلیس لرد نلسون دراو بوده است همینطور نگاهداشته امّا پیش کشتی های جنگی حالیه هیچ است درحقیقت توپ سربرداشته توپچی که توپ را آتش زده بود توی توپ آتش مانده بود همینکه کیسهٔ باروت را گذاشته بود در رفته وتوپچی را بکلی معدوم کرده بود خلاصه آمدیم ترن حاضر بود باپادشاه وداع کرده نشستیم به ترن وحرکت کردیم ولیعهد وپرنس آرتور وموثق الدوله وفخرالملك پیش ما بودند مقارن غروب وارد منزل شدیم شام خوردیم بعد از شام فخرالملك وآقاسید حسین پیش ما بودند سایرین همه ... بودند

٥)ــ((پنجشنبهٔ شانزدهم جمادی الاولی))ــ(٥

صبح برخاستیم رخت پوشیدیم وآمدیم پائین ولیعهد آمدند نشستیم قدری صحبت کردیم چون اعلیحضرت پادشاه به اکسل میروند وحکومت آنجاهم با ولیعهد است برای پذیرائی پادشاه باید بروند خدا حافظی کرده رفتند بعد آمدیم اطاق دیگر (لرد لندان) وزیرامور خارجهٔ انگلیس آمد بقدر یکساعت نشستیم مطالبی که داشت اظهار کرد حسین قلی خان نواب ترجمه میکرد بعد وزیر امور خارجه رفت رؤسای گبرها جمشیدجی جی بحضور آمدند خطابهٔ داشتند خواندند ویك جعبه از مطلا هم که جای خطابه بود تقدیم آورده بودند کلاه های غریبی داشتند مقوائی از عقب

جاك داشت یك چیز سفیدی هم بود لای جاکش ترکیب غریبی بود آنهار فتند ماهم رفتیم بکارخانهٔ ماکزیم والکتریك خود ماکزیم آنجا بود ریش سفیدی دارد زنش هم بود واجزاء هم بودند ومعرفی شدند سه قسم توپ بود یکی توپ کوچك که هر دقیقه سیصد تیر میانداخت گلوله اش تقریباً بقدر تفنگ مارتینی بود قسم دیگر گلوله اش دو دم بود و بقدر یکوجب قشنگی بود که هر دقیقه دویست تیر می انداخت یك قسم توپ دیگر هم باندازهٔ نه سانتیمتر بود از توپ ماکسیم کوچك خود مان چند تیر انداختیم بعد رفتیم بکارخانهٔ الکتریك که گوسازی میکنند این گوئی که ما می بینیم ساخته میشود هفت عمل باو میکنند تا گو میشود یکجا رفتیم که سبد توی اورا درست میکردند یکجا اورا مطلا میکردند باطلای سفید همه را بدقت تماشا کردیم بعد رفتیم بسفارت خودمان علاء السلطنه و پسرهایش واجزاء سفارت همه بودند حقیقتاً علاء السلطنه خیلی نوکر قابل خوبی است واز خدمات او خیلی راضی هستیم نهار مفصل تهیه کرده بود خوردیم بعد از نهار بعضی تفنگ واسباب ها در کارخانهٔ هلاند که از کارخانه های معروف انگلیس است آورده بودند سه چهار تفنگ خریدیم یکساعت هم علاء السلطنه پیشکش کرد که زرساز میزد ویك تصویر مرحوم محمد شاه را هم آورده بودند قلمی بود وخوب کشیده بود تا چهار ساعت از ظهر گذشته آنجا بودیم بعد آمدیم پائین عکاسی حاضر بود عکس ما را انداخت بعد سوار شدیم وآمدیم بمغازهٔ که اسباب نقره ومفضض درست میکردند ومیفروختند بعضی اسبابها خریدیم وگردش کردیم این مغازه چهار طبقه است طبقهٔ اول رفتیم زرگرها کار میکردند تمام دکان مملو بود از اسبابهای مطلا ونقره ومفضض که ظروف اغلب سلاطین را از آنجا میدهند بعد آمدیم بیرون جناب اشرف اتابك اعظم مرخص شد که برود بخانهٔ وزیر امور خارجه ما با وزیر مختار انگلیس ولرد کیتز بودند آمدیم منزل بعد از ساعتی شام خوردیم وتماز خواندیم پرنس آرتور آمد ساعت نه رفتیم به هیپدرم اول که وارد شدیم پرده افتاده بود پرده که بالا رفت دور نمای جنگی پیدا شد ریسمانها آویزان کرده بودند برای ژیمناستیك سه نفر دختر بسیار خوشگل که حقیقتاً تقل داشتند مشغول بازی شدند خیلی بازی کردند دو فقره بازیشان که محل حیرت بود در اینجا مینویسیم من جمله یکی از دخترها در طنابی آویزان شد وحلقه را بدندان خودش گرفت آن دو دختر دیگر باز حلقه آویزان شدند ومدتی چرخ میخوردند وآن دختر اینها را با دندان نگاهداشته بود یك بازی دیگر باز یکی از دخترها آویزان شد ودو دست خودش را باز کرد بهر دستش یکی از دخترها آویزان شده انواع معلق ها زدند بدون اینکه دستش خم شود مثل این بود که بچوبی آویخته باشند وبازی میکنند بعد از اینکه انواع بازیها کردند پرده افتاد بعد انواع بازیها در آوردند اسب عربی بسیار قشنگ سفید خوبی بود بهوای موزیك رقص میکرد وبا دستش طبل میزد باهنگ موزیك انواع اقسام حرکات غریب وعجیب کرد بعد ولوسیپد بازها آمدند حرکات غریب کردند کاکاسیاهی بود دو لوسیپد سوار شده بود خیلی مقبول بود بعد ایلات وقطاع الطریق های قدیم را نمودند که تفنگ انداخته آدم را برهنه کردند وخانه آتش زده شد یکدفعه رودخانهٔ آبی جاری شد و

محوطهٔ هیدرمیر از آب شد اسب ها آمدند از دو ذرع راه خودشان را میانداختند توی آب خیلی تماشا داشت خیلی بازیهای خوب کردند بعد از اتمام بازی برخاستیم سوار کالسکه شدیم با پرنس ارتور و جناب اشرف اتابك اعظم آمدیم منزل همراهان نوکرهای ما هم اغلب بودند چون شب جمعه بود آقا سید حسین آمد روضهٔ خوبی خواند بعد از اتمام روضه خوابیدیم

—《 جمعهٔ هفدهم جمادی الاولی 》—

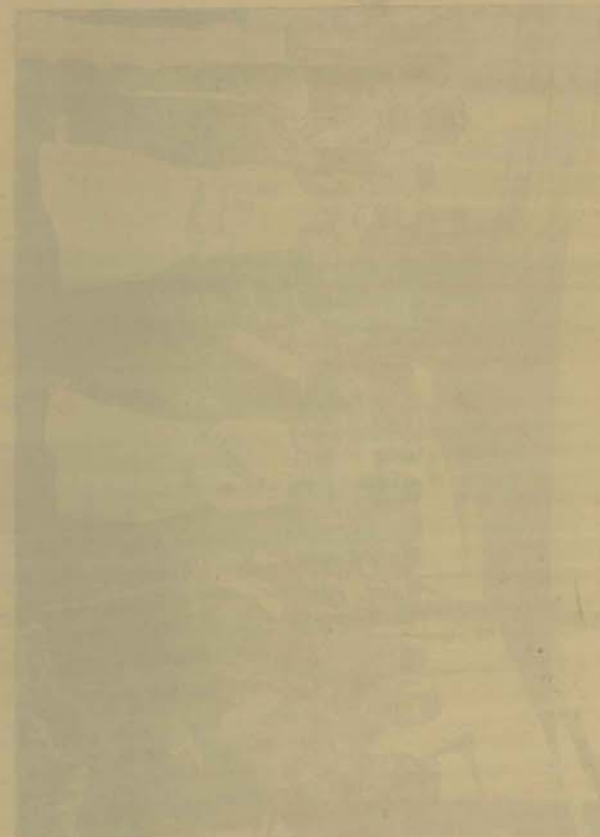
امروز باید برویم تماشای قورخانه . صبح از خواب برخاستیم دعاهامان را خواندیم چائی خوردیم ساعت یازده پرنس آرتور آمد سوار کالسکه شدیم رفتیم به گار راه آهن حاضر بود نشستیم خیلی تند میرفت نیم ساعت راه بود از توی شهر همه جا میگذشتیم در حقیقت بیرون شهر لندن است رفتیم تا رسیدیم از ترن پیاده شدیم کالسکه حاضر بود سوار شدیم قدر هزار قدمی هم با کالسکه رفتیم دو طرف راه جمعیت زیادی بود بقدر دوازده هزار نفر ایستاده بودند سرباز هم تك تك دو طرف بفاصله ایستاده بودند ژنرال ور پرنس سپهسالار قشون انگلیس حاضر بود سوار پهلوی کالسکهٔ ما بیامد اول آمدیم از جلو توپخانه گذشتیم و بدقت ملاحظه نمودیم دو قسم توپ بود یکی هشت سانتیمتری و یکی نه سانتیمتری که یکی مال سواره و یکی مال پیاده از قراریکه ژنرال ور پرنس عرض کرد یك قسم هشت پوند است و یکی دوازده پوند است مثل حساب سابق خودمان پوند میگویند حالا که توپخانه ما طرح اطریش است سانتیمتری میگوئیم خلاصه بعد از انکه از جلو آنها گذشتیم بعد آمدیم ایستادیم توپخانه آمد از جلو ما دفیله کرد اول آرام و بقدم اسب آمده گذشتند بعد توپخانهٔ پیاده باز آمده آرام گذشتند و توپخانهٔ سوار بتاخت آمده و گذشت خیلی خوب مشق کردند بعد از اتمام مشق آمدیم در عمارتی که نهار حاضر کرده بودند نهار خوردیم در سالون نهار تابلوی نقاشی صورت مرحومهٔ ملکه و دوك دکامبریج و سایر سردارهای انگلیس بود بعد از نهار نیم ساعت استراحت کردیم بعد آمدیم باز براه آهن نشستیم رفتیم بقورخانه اول توپ بزرگ بود که یکی هشت میل انگلیسی گلوله اش میرود توپهای کوچك هم خیلی بود بعد آمدیم بجائیکه جرّ و انقال بود بقدر صد ذرع میشد این محوطه لوله توپی که میخواستند بریزند از کوره بیرون آورده لوله بود بقدر بیست ذرع یکپارچه سرخ خیلی تماشا داشت این لولهٔ توپ را یك آستر میریزند یك رو و این آسترش بود که بعد رو میاروی او میکشیدند این لوله را جر و انقال گرفت بقدر دو سه ذرع که بیرون آمد در کوره را باز کرده توپ را در آوردند یکجاهی بود دو مقابل عمق لولهٔ توپ را داشت پر از روغن لولهٔ توپ را فرو بردند بان چاه روغن آلود از چاه بیرون آمد بعد از تماشای همهٔ آنها چون هوا خیلی گرم بود آمدیم بیرون رفتیم عمارتی بود قدری راحت کردیم بعد باز براه آهن آمدیم منزل نماز خواندیم و شام خوردیم بعد از شام سینماتگراف آورده بودند پائین رفتیم پائین صورت ملاقات ما را با اعلیحضرت پادشاه و رفتن امروز بقورخانه و تماشاخانهٔ دیشب و جاری شدن آب و رود خانه تمام را بتوسط چراغ الکتریسته به پرده انداختند بعین مثل این بود که خودمان در حرکت هستیم تماشا کردیم بعد آمدیم بالا و استراحت فرمودیم ٭



(موقعی است که اعلیحضرت قدر قدرت اقدس همایونی ارواحنا فداه با اعلیحضرت پادشاه انگلستان و امپراطور هندوستان و علیاحضرت امپراطریس)
(انگلستان و هندوستان در کشتی ملاقات فرمودند)

(شنبه هیجدهم جمادی الاولی)

صبح برخاستیم لباس پوشیدیم بعضی تفنگ‌ها از کارخانهٔ ریشار و غیره آورده بودند ملاحظه کرده چندتا خریدیم تا وقت نهار مشغول بعضی کارهای شخصی بودیم بعد نهار خوردیم بعداز نهار هم بقدر یکساعتی خوابیدیم بعداز خواب برخاستیم سه ساعت بعدازظهر باید بوِن زور برویم در ساعت سه پرنس آرتور آمد کالسکه‌ها حاضر شد سوار شدیم جناب اشرف اتابك اعظم و وزیر دربار و سایرین هم بودند رفتیم تا رسیدیم بگار ترن حاضر بود سوار شدیم نیم ساعت با راه‌آهن مسافت دارد رفتیم تا رسیدیم بوِن زور شهر کوچکی است پارك و قصر ملکه هم بهمین اسم وِن زور موسوم است قلعه دارد دیوارها تمام از سنگ است عمارت هم در بلندی واقع است منظر بسیار خوبی دارد مقبرهٔ مرحومهٔ ملکه هم در همین جاست اول رفتیم سر مقبره دسته گلی حاضر کرده بودند گذاشتیم سر قبر چهار گوشهٔ مقبرهٔ ملکه چهار مجسمه از مرمر بود یکی حضرت سلیمان و یکی داود و یکی دانیال و یکی حضرت زکریا روی قبر هم مجسمهٔ از مرمر بود که صورت ملکه و پرنس آلبرت خوابیده بودند در شاه‌نشین مقبره هم قبر پرنس آلبر مجسمهٔ خودش را با دختر کوچکش ساخته بودند تفصیل آن اینست که دختر کوچکش مبتلا بمرض دیفتریك شده بود چون خیلی تعلق باو داشت در ناخوشی او مشغول پرستاری و از او جدا نشده بود تا خودش هم بمرض دیفتریك مبتلا شده بود باهم مرده بودند انسان از ملاحظهٔ این جاها و این عوالم مبهوت می‌شود پرسیدیم که همراهان ما کجا هستند عرض کردند رفته‌اند بقصر ملکه مشغول تماشا هستند جناب اشرف اتابك اعظم و وزیر دربار با ما بودند این پارك و قصر بقدری بزرگ است که بقدر نیم ساعت با کالسکه ما دورش را گردیدیم تا رفتیم بعمارت در عمارت پیاده شدیم از پله‌ها رفتیم بالا تالارها اطاقها پرده‌های نقاشی هرقدر تعریف بنویسیم کم است گالری بود که تقریباً دویست قدم طول داشت تماماً پرده‌های نقاشی اعلا کتابخانهٔ خیلی خوبی بود که ششصد هزار جلد کتاب داشت قرآن خطی و قرآنی که از مشهدی سودانی گرفته بودند آنجا بود برداشتیم بوسیدیم و زیارت کردیم و مخصوصاً از شخص مستحفظ خواهش کردید که همیشه در جای محترمی بگذارد انجیل ارامنه که مصور و خیلی قدیم بود دیده شد گلستان خط میر و انواع کتابها و گنجینهٔ خاقان مرحوم خطی که صورت آقا محمد شاه و مرحوم خاقان مغفور را داشت دیده شد خیلی کتابخانهٔ جامع خوبی بود از هر قبیل کتاب و هر زبان بود همهٔ اطاقها را گردش کردیم بعد رفتیم باطاقی که در هر دو سفر شاه شهید را در همان اطاق مرحومهٔ ملکه پذیرائی کرده بود دو نگاه میکردیم بپارك نشستیم گل کاری جلو اطاق کرده بودند مثل موزائیك یا مینا بقدری قشنگ و خوب بود که دیگر بهتر از این نمیشود نشستیم چائی خوردیم و بعد آمدیم پائین سوار کالسکه شدیم و آمدیم بگار و با راه‌آهن آمدیم بکریستال پالاس عمارت بلور غروب بود که وارد شدیم عکس انجار را در جهان نما دیده بودیم همه جه تصور میکردیم که یکی از قصور چینی‌ها است و خیلی دلمان میخواست که انجار را تماشا کنیم انجار را در پنجاه و نه سال قبل از این ساخته‌اند برای اکسپوزسیون بعداز اکسپوزسیون که تمام را خراب کرده‌اند انجار را نگاهداشته‌اند آمدیم تا رسیدیم بجائیکه راه‌آهن



تازه اختراع کرده‌اند درهشت روز قبل از این این اختراع را در لندن کرده‌اند ولی در ینگ دنیا دو سال قبل اختراع شده است کالسکه بشکل اتومبیل ساخته‌اند در رایل راه آهن میافتد با قوهٔ الکتریک بقدر بیست ذرع سرابالا میرفت و بعد بقدر بیست ذرع هم مستقیم میرفت ولی آرام بعد یکمرتبه سرازیر میشد بقدر سی ذرع سرازیر می‌آمد در کمال سرعت و تندی که بهمان سرعت دایره بود دور دایره را مثل برق طی میکرد بطوریکه سر آدمهائیکه نشسته بودند دوار و ته میشد دایره را طی کرده میامد پائین و باز مسافتی را طی میکرد حقیقتاً از چیزهای تماشائی دنیا بود بعد از تماشای این اختراع آمدیم از توی کریستال پالاس گذشتیم مجسمه‌های خیلی اعلا و نفیس از جنس حجاری در اینجا گذاشته بودند همه را دیدیم بعد رفتیم سر شام میز بزرگی گذاشته بودند دست چپ ما رئیس کریستال پالاس نشسته بود بعد از او پرنس آرتور نشسته بود بعد جناب اشرف اتابک اعظم بود بعد فخر الملک بود همینطور ردیف نشسته بودند دست راست ما وزیر امور خارجهٔ انگلیس نشسته بود بعد وزیر دربار و امیر بهادر جنگ و سایرین شام خوردیم بعد از شام رفتیم به بالکنی که مشرف بود باینجائیکه آتش بازی میکنند و آتش بازی شروع شد خیلی خیلی آتشبازی خوبی کردند بالون زیادی هوا کرده زیر بالون آتش بازی بسته بودند مثل دنبالهٔ باد بادك از آتش بازی آویزان بود جبارهٔ زیاد بالون مختلف بهوا میرفت خیلی خیلی تماشا داشت سیمی هم از الکتریك کشیده شده بود تا بالکن با اسبابی در بالکن گذاشته بودند دست که باو میزدند پائین روشن میشد و آتش میگرفت عرض میکردند ما خودمان دست زدیم فوراً صورت ما در کمال شباهت در پائین روشن شد و مردم یکدفعه هورا کشیدند و دست زدند همینکه روشن میشد و پائین نگاه میکردیم مردم نمایان میشدند وزیر دربار عرض کرد مثل یک صحرای گل بنظر میاید چون زنها اغلب بکلاهشان گل زده بودند تمام صفحهٔ از گل بود گلهای روی کلاه‌های حصیری و شاپوهای مردها مخلوط بهم شده تماشا داشت جمعیت زیادی هم از مرد و زن بودند از قراریکه عرض کردند هفتاد و پنج هزار نفر جمعیت امشب تماشا آمده بودند بعد باز دست زدیم بهمان اسباب الکتریك صورت اعلیحضرت پادشاه انگلیس و علیاحضرت ملکه در کمال شباهت روشن شد بعد شیر و خورشید ایران روشن شد حقیقتاً خیلی خوب ساخته بودند بقدر یکساعت آتشبازی طول کشید بعد از اتمام آتشبازی آمدیم پائین از تالار بلور گذشتیم از قراری که عرض شد هفتهزار نفر جمعیت در این تالار جا میگیرد آمدیم با شاهزاده پرنس آرتور و جناب اشرف اتابك اعظم و لرد کیتنر بکالسکه نشستیم آمدیم بگار ترن حاضر بود سوار شدیم باران هم گرفت آمدیم تا گار لندن باز کالسکه حاضر بود سوار شدیم آمدیم منزل در منزل هم مدتی با فخر الملك صحبت میکردیم و اذیتش کردیم چون خسته بود میخواست برود بخوابد نگذاشتیم و همینطور نشسته بودیم و صحبت میکردیم

(یکشنبهٔ نوزدهم جمادی الاولی)

صبح از خواب بیدار شدیم ساعت ده و نیم باید برویم بباغ وحش چند کاغذ و تلگراف از طهران رسیده بود ملاحظه نمودیم جواب نوشتیم ساعت ده و نیم کالسکه حاضر شد با جناب اشرف اتابك اعظم و وزیر دربار بکالسکه

نشسته رفتیم تقریباً ده دقیقه راه بود از هایت پارك گذشتیم آنجا جمعیتی بود با جناب اشرف اتابك اعظم صحبت میکردیم رفتیم تا رسیدیم بباغ وحش اوّل تماشای طیور را کردیم انواع اقسام طیور بود از جمله مرغابی بود که بالش مثل استخوان بود و نمیپرید این مرغ را در سفر سابق فرنگستان در کلنی دیده بودیم و تفصیل غریبی پیدا کرد و آن این بود منزل که آمدیم آقا سید حسین و ناصر خاقان و عکاسباشی و ناصر همایون را فرستادیم رفتند باغ وحش وقتی آمدند عرض کردند مرغی دیدیم چهار پا داشت و این بالها را اینطور تصور کرده بودند و میگفتند این مرغ بادو پا راه میرود هر چه ما میگفتیم معلوم است مرغ بادو پا راه میرود آنها نمیفهمیدند خیلی خنده داشت غذا خوردن این مرغ را ندیده بودیم امروز دیدیم با این دو بالی که دارد زیر آب میرود و ماهی را طوری زیر آب میگرفت که ماهی نمیتوانست از دستش در برود از جنس باشیل باش است قدری بزرگتر طاوسی دیدیم برنگ مرغهای حاجی ترخانی شاخ دار خیلی رنگ غریبی بود قرقاول زرد طلائی بود همه را تماشا کردیم از طیور گذشتیم قفس شیرها و ببرها و پلنگ‌ها بود شیر افریق یال دار بود پلنگ سیاه رنگ اینجا هم دیدیم یك حیوانی مثل کفتار طوری صدا میکرد مثل این بود که به آدم میخندید بعد رفتیم مارها را تماشا کردیم چندین قسم مار بود گالری که داخل میشدیم یك سمت مارهای بزرگ بی سم یك سمت مارهای سمی بزمجه‌ها را درست ندیدیم ولی فخر الملك عرض کرد که تخم مرغ درسته را بلع کرد بدون اینکه بشکند بعد رفتیم بطرف مارهای بزرگ یکماری بود که نه ذرع طول داشت و بقدر درخت تبریزی ده ساله بود میگفتند شش ماه قبل یك بز درسته را داده بودند خورده بود حالا دیگر شش ماه است غذا نخورده . بعد رفتیم بطرف مارهای گزنده یك ماری بود که دم پهنی داشت بقدر یك ذرع وقتی چوبی بطرف او دراز میکردند غضبناك میشد صدای غریبی میکرد مثل این بود که زنبور بزرگی توی اطاق صدا بکند اینطور صدای مار در صاحبقرانیه هم شنیده بودیم عرض کردند خیلی خطرناك است یوزبر دربار مستحفظ آنها گفته بود که هر کس را بزند در بیست دقیقه تلف میشود . بعد رفتیم به تماشای سایر حیوانات انواع آهوها بقدر مرال بزرگ تا کوچکتر از آهوهای خودمان در ایران انواع میمونها دست‌های بلند پاهای بلند کج و معوج راه میرفت انواع اقسام فیل کرگدن زرافه و سایر حیوانات بود از یکساعت و نیم بظهر مانده تا دو ساعت از ظهر گذشته تمام باغ را گردش نمودیم و همهٔ حیوانات را دیدیم بعد آمدیم منزل نهار خوردیم بعد استراحت کردیم عصر را توی باغ چائی خوردیم توپی به ترکیب ماکسیم آورده بودند ملاحظه نمودیم شب هم پرنس آرتور آمد یك پیانو آورده بودند بحریم ناصر همایون قدری زد پرنس از تصنیفات ایرانی و آواز خیلی خوشش آمد بعد با پرنس شام خوردیم بعد از شام حقه بازی آمده بود حقه بازیهای خوب کرد تماشا کردیم بعد پرنس رفت ما هم خوابیدیم

(دوشنبهٔ بیستم جمادی الاولی)

امروز از لندن باید بطرف پاریس برویم . صبح برخاستیم لباس پوشیدیم چائی خوردیم دعاهامان را خواندیم

ساعت هشت پرنس آرتور آمد بالرد کینتروو زیرامور خارجه سوار کالسکه شدیم رفتیم به گار ترن حاضر بود دستهٔ موزیك وسرباز ایستاده بود رفتیم به ترن وحرکت کردیم توی واگن ما پرنس وجناب اشرف اتابك اعظم ووزیر دربار وعلاء السلطنه بودند آمدیم تایك استاسیونی که راه آهن ایستاد وزیر امور خارجه هم آمد پیش ما تاشهر وبندر دوریش مابود وصحبت میکردیم آمدیم تارسیدیم به دوور پیاده شدیم رفتیم درهمان مهمانخانه که وقت رفتن شب مانده بودیم نیم ساعت توقف کردیم که بارهارا از ترن ببرند به کشتی بعد رفتیم به کشتی پرنس ولرد کینتر ووزیر امور خارجه وسایرین آمدند توی کشتی خداحافظی کردیم آنها رفتند سلام زدند واز قلعه های اطراف شلیك توپ شدو کشتی حرکت کرد بعداز انکه کشتی حرکت کرد آمدیم توی اطاق ولخت شدیم وقدری دراز کشیدیم احوالمان هم بهم نخورد فخرالملك وسیف السلطان وامین حضرت آقاسید حسین بصیرالسلطنه پیش مابودند آقاسید حسین روضهٔ مختصری خواند بعد آمدیم روی کشتی ودریارا تماشا کردیم گاهی میامدیم توی اطاق گاهی دربالای کشتی گردش میکردیم یکساعت ونیم هم روی دریا بودیم آمدیم تارسیدیم به بندر کاله توی کشتی که میامدیم این شعررا میخواندیم برای فخرالملك (کشتی نشسته گانیم ای بادشرطه برخیز) (شاید که بازبینیم دیدار آشنارا) امیر بهادر جنگ احوالش بهم خورد ورفت مشغول قی کردن شد وافتاد فخرالملك هم سرش گیج رفت هرقدر خواست برخیزد برود نگذاشتیم ومشغول شد بصیرالسلطنه هم گیج میخورد بدنبود در بندر کاله کشتی لنگر انداخت ما نهارمان را در کشتی خوردیم همراهان پیاده شده درهوتل نهار خوردند بعد آمدیم چهار ساعت از ظهر گذشته نشستیم به ترن مسیو لوگارل وزیر مختار فرانسه ودکتر شنیدر وبمین السلطنه وسایرین آمده بودند حرکت کردیم ترن بسیار تند میرفت ساعت یازده وارد شهر پاریس شدیم منزل مارا در Eliz èe place hotel الیز پلاس هوتل قرار داده اند وارد هوتل شدیم درسالون جمعی ایستاده بودند از انها احوالپرسی فرمودیم مؤیدالدوله ونظام الدوله وسعدالدوله ومفخم الدوله وسایرین را در گار دیدیم ایستاده بودند خلاصه آمدیم باطاق خودمان وبعداز ساعتی استراحت نمودیم

(سه‌شنبهٔ ۲۱ جمادی الاولی)

کشتی که دیروز از انگلیس نشسته وآمدیم اسمش امپری وزن او هزارتن وزن هریك از دستگهای ان یازده تن قوت ششهزار اسب دارد ده هزار ودویست تن بار برمیدارد هشتصد نفر مسافر ساعتی بیست ودو میل بطور متوسط راه طی میکند سیصد وبیست وچهار پا طول وسی وپنج پا عرض دارد سه مرتبه است شانزده اطاق دارد در ۲۴ ساعت هشتاد تن ذغال سنگ مصرف آن است درصورتیکه در حرکت باشد سی نفر در سر میز سفره خانهٔ او غذا میخورند چهل صاحب منصب وعمله دارد هفت سال قبل در هشتاد هزار لیره خریده شده خلاصه امروز برای رفع خستگی در منزل ماندیم عصررا با جناب اشرف اتابك اعظم وامیر بهادر جنگ وفخرالملك سوار کالسکه شدیم ورفتیم به بوادوبولن از آرك

دوتریمف گذشتیم یادمان انسال آمد که مکرر از اینجا گذشته بودیم وفخرالملك نشان میدادیم منزل خودمان را در انجائیکه ان مرد که میخواست ان حرکت را بکند وباجناب اشرف اتابك اعظم صحبت اکسپوزسیون دوسال قبل را می کردیم رفتیم تاخیابان آقاقیا از شان دمارس هم گذشتیم وآمدیم منزل تلگراف جوابه از اعلیحضرت پادشاه انگلیس رسیده بود عیناً درج میشود •

اعلیحضرت امپراطوری شاهنشاه ایران از تلگراف محبوبیکه از اعلیحضرت شما بمن رسید خیلی ممنون ومتأثر وخیلی خوشوقت شدم که در توقف در لندن بوجود مبارك خوش گذشته است سخت متأسفم که ملاقات اعلیحضرت شما زیاده از یکدفعه قسمت نشد ملکه ومن امیدواریم که مسافرت اعلیحضرت شما بخوشی انجام گرفته بوطن مراجعت کنید •

شام را در منزل خوردیم بعداز شام رفتیم بتاتر شاتل خیلی خوب تاتری بود بازی خیلی خوبی کردند قریب سیصد نفر دختر میرقصیدند بعداز اتمام تاتر آمدیم منزل وخوابیدیم •

(چهارشنبه ۲۲ جمادی الاولی)

صبح برخاستیم چائی خوردیم وقدری کوچه را تماشا کردیم اطاق ما نگاه میکند بخیابان شانزلیزانواع کالسکه اتومبیل ها میایند ومیگذرند تماشا میکردیم جناب اشرف اتابك اعظم آمدند پیش ما بعضی نوشتجات طهران را آوردند ملاحظه کردیم الحمدلله همه سلامت بودند نهار خوردیم بعداز نهار مسیو لیاژ تفنگ فروش آمد دوقبضه تفنگ هم ازاو خریدیم بعد قدری استراحت کردیم از خواب که برخاستیم نماز خواندیم وسوار شدیم ورفتیم بوادوبولن وگردش کردیم بعد آمدیم زیر تور ایفل حاجب الدوله را فرستادیم رفت بالای تور ایفل وما خودمان آمدیم منزل شب را هم جائی نرفتیم ومنزل بودیم والحمدلله خیلی خوش گذشت •

(پنجشنبهٔ بیست وسیم جمادی الاولی)

امروز بنا است برویم برامبوی Rambouillet نهار را مهمان جناب موسیولوبه رئیس جمهوری فرانسه هستیم صبح برخاستیم چائی خوردیم رخت هامان را پوشیدیم دعاهامان را خواندیم آمدیم پائین جناب اشرف اتابك اعظم ووزیر دربار موثق الدوله امیر بهادر جنگ حاجب الدوله یمین السلطنه مهندس الممالك باما بودند رفتیم تارسیدیم بگار ترن حاضر بود سوار شدیم از پهلوی شهر ورسایل گذشتیم عمارت وحوض های ورسایل را دیدیم کارخانهٔ سور پیدا بود یاد پیرارسال وآن روز افتادیم وشکر کردیم الحمدلله عاقبت بخیر بود راه آهن خیلی تند میرفت ساعتی چهارده پانزده فرسخ میرفت رفتیم تارسیدیم بگار مسیو دلکاسه وزیر امور خارجهٔ فرانسه هم حاضر بود رفتیم برامبوی جناب موسیو لوبه وبعضی از جنرالهای فرانسه بودند دست دادیم واحوالپرسی کردیم باکمال گرمی ومهربانی مارا پذیرائی کردند نهار خوردیم بعد قدری درپارك گردش کردیم شکارگاه خوبی داشت یك بچه خرگوش ودوقرقاول دیدیم خیابانهای خوبی داشت دریاچهٔ بزرگی بود بعین دریاچهٔ سلطنت آباد رامبوی جای خوبی است بقدر نهزار نفر هم سکنه دارد این عمارت سابق

سلاطین فرانسه بوده اغلب دیوارهای اطاقها از چوب منبت کاری خوبی کرده بودند در چهارصد سال قبل ساخته شده خیلی عمارت خوبی است سه چهار ساعت آنجا بودیم بعد آمدیم منزل تقریباً یکساعته آمدیم از یك تونل هم گذشتیم که یکدقیقه طول کشید شام را در منزل خوردیم ساعت هشت رفتیم به تاتر بازیهای غریب کردند مثلا یك سگی بود در روی یك انگشت بازی گر معلق میزد بعد سگ را میانداخت بهوا در هوا معلق زده باز در روی دست بازی گر قرار میگرفت در حالتیکه دستهای سگ روی دست بازی گر و پاهایش معلق در هوا بود خیلی کارهای عجیب و غریب کردند بعد چهار نفر دختر آمدند ژیمناستیك بازی کردند میرفتند روی شانهٔ همدیگر بعد معلق میزدند یکی یکی معلق زده میافتادند روی شانهٔ آن یکی تا آخر خیلی خوب ژیمناستیك بازی کردند چند نفر ژاپونی هم بودند بعد از تماشا آمدیم منزل نماز شب جمعه خواندیم روضه هم خواندند بعد خوابیدیم

((جمعهٔ بیست و چهارم جمادی الاولی))

صبح از خواب برخاستیم الحمدلله احوالمان خیلی خوب است امروز دو ساعت بعد از ظهر موسیو لوبه رئیس جمهوری فرانسه میاید اینجا صبح کاغذ زیادی از طهران آمده بود همهٔ آنها را خواندیم و جواب نوشتیم بعد موسیو لوبه آمد جائی خوردیم خیلی صحبت کردیم بسیار آدم معقول درست مهربانی هستند بعد از صحبت ایشان رفتند دکتر گالزوفسکی معروف آمد چشم ما را دید الحمدلله هیچ عیبی ندارد قرار شد عینکی برای چشم ما بدهد و رفت بعد قدری اسباب فنگراف آورده بودند خریدیم موسیو لباز آمد تفنگهای مکه خریده بودیم آورده بودند بعضی دستور العملها باو دادیم یك ارك و یك پیانو آورده بودند ارك را ده هزار فرانك میگفت پیانو را هم ده هزار فرانك خریدیم سفیر کبیر ایطالیا مقیم پاریس هم که باو نشان مرحمت فرموده بودیم برای تشکر بحضور آمد امروز دیگر سوار نشدیم در منزل ماندیم در جلو بالکن تماشا میکردیم فخر الملك پیاده آمد گذشت سرش پائین بود هر قدر اشاره کردیم ندید تا آمد بالا فرمودیم چرا بالا را نگاه نکردی عرض کرد ملتفت نشدم که قبلهٔ عالم بالا تشریف دارند فرمودیم کجا بودی عرض کرد به مغازهٔ فنگراف فروشی رفته بودم فنگرافی خریدم خلاصه بعد از شام رفتیم به گراند اپرا بازی شیطان بود که مردی را از راه در برد و عاشق زنی شد بعد باشوهر آن زن هم دول کرد و او را کشت حرکات شیطان و از راه در بردن مردم را که میدیدیم حقیقتاً احوال ما را منقلب کرد و از خدا مسئلت نمودیم که ما را از شر شیطان حفظ کند بعد بقدر دویست نفر دختر آمدند و رقصیدند خیلی تاتر خوبی بود بعد از اتمام آمدیم بمنزل و خوابیدیم (٥)

((شنبهٔ بیست و پنجم جمادی الاولی))

صبح برخاستیم دعاهامان را خواندیم جناب اشرف اتابك اعظم آمد مشیر الملك را بحضور آورد بعضی فرمایشات باو داشتیم فرمودیم مرخص شده رفت به پطرزبورغ بعد فخر الملك و سیف السلطان و شمس الملك و بصیر السلطنه و عین السلطان و سایرین بحضور آمدند ندیم السلطان آمد درسهامان را مذاکره کردیم بعد نهار خوردیم بعد از

نهار قدری استراحت کردیم بعد برخاستیم نماز خواندیم کالسکه خواستیم و سوار شدیم رفتیم بطرف بوادوبولن گردش کردیم با جناب اشرف اتابك اعظم و مؤید الدوله صحبت میکردیم آمدیم یك عمارتی بود پیاده شدیم جائی خوردیم و گردش کردیم و آمدیم منزل شب بعد از شام فخر الملك و سیف السلطان و بصیر السلطنه بودند ناصر همایون هم آمد الحمدلله خیلی خیلی خوش گذشت غزلی هم شوریدهٔ شاعر ساخته از شیراز فرستاده بود دادیم فخر الملك در جنگ مخصوص خودمان نوشت (٥)

((یکشنبه بیست و ششم جمادی الاولی))

صبح برخاستیم مسیو (ایرت) که از عالمهای معروف فرانسه و از خطوط قدیمه سررشتهٔ کامل دارد و آنها را میخواند بمین السلطنه بحضور آورد پیرمردی است متجاوز از هشتاد سال عمر دارد فارسی هم میدانست اما فارسی که ما نمیفهمیدیم چه میگفت زلفهای سفیدی داشت بلند و ریخته ریش تراشیده متصل حرکت میکرد و قتیکه میخواست حرف بزند خیلی خیلی وضع مضحکی داشت بعد اسباب سینماتگراف که چراغ پشتش هست و مثل آنکه کتاب را ورق بزند آورده بودند در این بین جناب اشرف اتابك اعظم آمد خواستیم بایشان نشان بدهیم ضایع شد بطوریکه صاحبش هم نتوانست درست کند اسباب را پس دادیم بعد عکاسی آمد که شب عکس میانداخت اطاق را تاریك و پر از دود کرد یك عکس هم از بصیر السلطنه و ناصر الممالك انداخت نهار خوردیم بعد از نهار قدری در بالکن ایستاده تماشا کردیم باران هم بشدت میبارید چهار ساعت و نیم از ظهر گذشته رفتیم بکلیسای نوتردام که بزرگترین کلیسای پاریس است تمام بنا از سنگ است و ستونهای سنگی زیادی دارد در قرن دوازدهم بنا و در قرن چهاردهم باتمام رسیده که حالا ششصد هفتصد سال میشود. مجسمههای زیادی در آنجا دیده شد از جمله مجسمهٔ لوئی سیزدهم و لوئی چهاردهم و مجسمهٔ ژاندارك دختر معروف که خواب دید و بعد فرانسهها را بر ضد انگلیس اغوا کرد و آنها را از مملکت فرانسه خارج نمود مجسمهٔ از حضرت عیسی بود که یکمتر تقریباً طول داشت یکپارچه از عاج بود اسبابهائیکه برای تاج گذاری ناپلیون اول از الماس و جواهرات نفیسه بود دیدیم پانصد فرانك هم برای فقرا انعام مرحمت فرمودیم و آمدیم منزل شب را در ساعت نه رفتیم به تاتر کمدی فرانسه مثل همان گراند اپرا جائی است و خیلی عالی بنائی است حکایت رمنهای قدیم بود یك پرده نشستیم مثل اشقیا خوانها میخواندند یکنفر مقصر را میخواستند بکشند به پادشاه آنوقت التجا میکرد وضع محزونی داشت و چندان تماشائی نبود هوا هم خیلی حبس او گرم و خفه بود برخاستیم چون شام نخورده بودیم آمدیم منزل شام خوردیم و بعد از شام یکساعتی نشستیم و بعد استراحت کردیم

((دوشنبهٔ بیست و هفتم جمادی الاولی))

صبح ساعت ده رفتیم ماگازن دو شور عمارت چهار طبقه دارد که در چهار طبقه دکاکین است و اسباب میفروشند

بقدری اسباب بود که هرچه مامیخواستیم بدانیم چه قسم اسباب هست ندانستیم آنچه را که تصور میکنیم از طیور و خوراکی وپوشاکی ومبل اطاق وفرش وغیر مایلزم زندگانی انسان اگر یکنفر گدابیاید یایك پادشاه مایلزم زندگانی هردو وارادارد از جواهر تاسفال میفروشند رفتیم از طبقهٔ بالا در دکانی فرش میفروختند دوسه قالی دیدیم کار تبریز از ابریشم وازپشم هم بود که حقیقتاً خیلی نقل داشتند بقدری بمن اثر کرد وخوشوقت شدم که اگر تمام این مغازه را بامفت میدادند آنقدر خوشوقت نمیشدیم که متاع مملکت ما اینقدر نفیس ودرانظار مردم محل ملاحظه و تمجیداست یکیرا پانزده هزار فرانك میگفت ابریشمی بود تقریباً سه ذرع ونیم طول ودو ذرع ونیم عرض داشت افسوس هزار افسوس که کسبهٔ بازار ماهنوز طعم این لذت را نچشیده‌اند که متاع خودشانرا داخل مملکت خارجه کنند وپول بیاورند درعوض متاع خارجه راداخل ودرواقع پول را بلاعوض بانها ندهند وآنچه هم دراین باب خسارت میبرند متنبه نمی شوند . بعداز گردش وتماشا وخریداری مختصر اسبابی رفتیم به سفارت خودمان امروز نهار درسفارت مهمان یمین السلطنه هستیم یمین السلطنه ازهرجهة اسباب پذیرائی فراهم کرده بود خودش بود وقهرمان خان وسایر پسرهایش بودند نهار خوردیم بعداز نهار قدری استراحت فرمودیم ساعت چهار کالسکه خواستیم وسوار شدیم جناب اشرف اتابك اعظم مرخص شد رفت بعضی بازدیدها داشت بکند ما و مؤیدالدوله وامیر بهادر جنك وفخرالملك درکالسکه نشسته رفتیم بباغ وحش ازحیوانات آهوی زیادی بود قوچ ومیش وتکه طیور وحیوانات غریبه خیلی داشت یك نوع خرگوش بود که گوشش کوتاه است وبزرگتر از خرگوش ولی وضع دویدنش بعین مثل خرگوش بود خیلی گردش کردیم قرقاول های غریبی داشت اما باغ وحش لندن حیواناتش بیشتر ازاینجا بود بعداز گردش زیاد رفتیم کافه بود عمارتی داشت چائی خوردیم قدری راحت کردیم وزیر دربار هم اینجا آمد بعدآمدیم ازراه گل خانهٔ که اقسام نباتات داشت گرم خانه راهم تماشا کردیم سیاه‌های سنگامبل که دهل ونقاره داشته آمدند ساززدند دونفر بودند که مارهای غریب و عجیب داشتند پشت گردن مارها پهن وترکیب غریبی بود سازمیزدند برای مارها مارها راست میایستادند بعد دهانشانرا میاوردند توی دهان مار میگذاشتند خیلی حرکات غریب کردند انعامی هم بانها دادیم آمدیم منزل شب را در منزل بودیم وجائی نرفتیم الحمدلله خیلی خوش گذشت وزیر دربار هم بود وبعد خوابیدیم

—(سه شنبهٔ بیست وهشتم جمادی الاولی)—

صبح از خواب که برخاستیم باران میامد وهوا باندازهٔ گرم بود وخفه که اندازه نداشت تاوقت نهار دراطاق خودمان بودیم بعضی اسبابها آورده بودند تماشا کردیم یك تفنگ خریدیم ان دختره که تفنگ رافروخت خلاف قولی هم کرد اول گفت هزار وصد فرانك بعد که گفتیم خریدیم گفت هزار و پانصد فرانك بعد ناظم الدوله آمد عرض کرد فردا برادر خدیو مصر میخواهد شرفیاب شود فرمودیم بیاید دکتر

شنیدر دوسه تاصورت سیاه قلم مارا آورده بود یکیرا دستخط فرمودیم وبفخرالملك مرحمت فرمودیم یکی راهم استدعا کرد بهمان کسی که کشیده بود التفات فرمودیم بعداز نهار قدری استراحت فرمودیم از خواب که برخاستیم نماز خواندیم ورفتیم پائین در اطاق بلیارد قدری بلیارد بازی کردیم باجناب اشرف اتابك اعظم بعد آمدیم سوار شدیم ورفتیم بطرف بوادوبولن در میدان اسب دوانی که امروز اتومبیل دوانی بود پیاده شدیم صندلی گذاشته بودند جمعیت زیادی هم از مرد وزن بودند سی وپنج اتومبیل ودوچرخه بود که تك تك میدواندند مرد گذاشته بودند باساعت نگاه میکردند هر کدام زودتر میرسیدند معلوم بودشد تر رفته‌اند آمدند یکی یکی واز جلو ما گذشتند بعضی ازانها بطوری تند میگذشتند که مثل برق از جلو چشم عبور میکردند دو آدمی که دراو نشسته بود ابداً دیده نمیشد دوتا از اتومیلهای موسیو سرپل معرکه کردند خیلی تند مثل برق آمده گذشتند بعداز اتمام اتومبیل دوانی آمدیم دریکی از عمارت های بوادوبولن چائی خوردیم وقدری راحت کردیم بعد آمدیم منزل شب راهم در منزل الحمدلله خیلی خوش گذشت ٭

(چهارشنبه ۲۹)

صبح از خواب برخاستیم چائی‌مان را خوردیم قدری کاغذ نوشتیم جنرال اندرو وزیر جنگ دولت فرانسه بحضور آمد قدری صحبت کردیم از دوسال قبل که اورا دیده بودیم خیلی جوانتر بنظر آمد نشان خودمان راهم پیرار سال بایشان داده بودیم میخواست برود بار دوی سانوری درسرحد اسپانیول درنزدیك تولوز ازماهم دعوت کرد که بانجا برویم چون دور بود عذر خواستیم جناب موسیو لوبه رئیس جمهوری هم نمیرود بعد محمد علی پاشا برادر خدیو مصر بدیدن ما آمد برای تاج گذاری بلندن آمده بود جوان بلند بالای خوبی است بعد رفت ماهم نهار خوردیم وقدری استراحت کردیم از خواب که برخاستیم سوار شدیم رفتیم بباغ نباتات خیلی گردش کردیم حیوانات خیلی غریب وعجیب بود از جمله یکموشی دیدیم آبی که بقدر یك بره میشد چندتا کلم انداخته بودند پیشش مشغول خوردن بود شیر وپلنگ وبیر همهٔ حیوانات بودند رفتیم بموزه اسکلت حیوانات بود استخوان فیل وزرافه وشتر وگاو انواع حیوانات ومارها از جمله استخوان بالن بود که ۲۵ ذرع طول او بود فخرالملك امیر بهادر جنك سیف السلطان وچند نفر از رؤسای انجا که قریب هفت هشت نفر بودند فرمودیم رفتند درفك اسفل او دریك گوشهٔ او قرار گرفتند چیز غریبی بود پیرار سال هم اینجا آمده واین اسکلت واین حیوانات را دیده بودیم بعداز تماشای آنها رفتیم به بوادوبولن گردش کردیم وچائی خوردیم وآمدیم منزل شام خوردیم ساعت نه رفتیم به گراند اپرا در انجاهم بازی ورقص بسیار خوبی کردند یکساعت از نصف شب گذشته آمدیم منزل وخوابیدیم

(پنجشنبهٔ سلخ جمادی الاولی)

صبح از خواب برخاستیم لباس پوشیدیم چائی خوردیم شمس العلمای هندی آمدپیش ما قدری صحبت کردیم خیلی آدم باکمال وباسوادی است کلاه فینه درسر داشت آلمانی وانگلیسی وفرانسه وفارسی را خیلی خوب میدانست هندی راهم

خوب حرف میزد بعد مرخص شده رفت چند تلگراف از طهران رسیده بود همه را خواندیم و بعضی تلگرافها بطهران نوشتیم جلو بالکن اطاقها اسباب تماشا فراهم است بقدری عبور و مرور مردم در خیابان شانزلیزه زیاد است که حد ندارد یکفوج سرباز را دیدیم که میرفتند پرسیدیم گفتند میروند به قراولخانهٔ بیرون شهر عوض بشوند نقاشی که صورت ما را ساخته بود باو نشانی داده بودیم آمد بحضور صورت ما را خیلی خوب ساخته بود بعد نهار خوردیم و قدری استراحت کردیم بعد برخاستیم نماز خواندیم و سوار شدیم رفتیم به بوا دو بولن به قهوه خانهٔ کاسکاد جناب اشرف اتابك اعظم هم رفته بود به بازدید برادر خدیو مصر و وزیر دربار امیر بهادر جنگ حاجب الدوله همراه ما بودند در کالسکه بقهوه خانه که رسیدیم بالاخانه بود رفتیم انجا چائی خوردیم در این قهوه خانه هم مثل آرمنویل یك میزی گذاشته بودند یك مرد رفته بود بالای میز یك بوق در دست دارد یکنفر دم قهوه خانه ایستاده صدا میکند نمرهٔ کالسکه را مثلا نمرهٔ چهل و چهار انهم با بوق صدا میکند نمرهٔ چهل و چهار از بسکه کالسکه زیاد است و دور میایستد صاحب کالسکه نمرهٔ کالسکه دستش است و صدا میکنند کالسکچی میاید و سوار میشوند و میروند بعد از گردش آمدیم منزل در بین راه فخر الملك را دیدیم توی کالسکه نشسته بود میرفت پرسیدیم بکجا رفته بودی عرض کرد بکشتی نشسته روی رودخانهٔ سن و به سن کلو رفته بودم سیاحتش از این قرار است که عرض کرد در شهر پاریس که رودخانهٔ سن میگذرد در اغلب نقاط آن کنار رودخانه کشتیهای زیاد ایستاده برای حمل مسافر یا اشخاصیکه بخواهند تفرج نمایند میروند در کشتی مینشینند و روی سن سیاحت میکنند اطراف رودخانه اغلب عمارتهای شهر است و بطرف سن کلو که میروند از پهلوی برج ایفل میگذرند در وسط رودخانه بعضی جاها و جزیره های کوچك هستند که قهوه خانها ساخته اند و اسباب تفرجگاه مردم است نیم ساعت که میروند به سن کلو میرسند پارك و عمارتهای عالی دارد و فوارههائی که هر چند روز یکمرتبه برای تماشای مردم آب میاندازند همه را گردش کرده بود و برای ما صحبت میکرد خلاصه آمدیم منزل شام خوردیم بعد از شام رفتیم پائین مجلس کنسری در همین هوتل ترتیب داده بودند کنسر یعنی آواز خواندن و ساز زدن و بعضی بازیهای مختصر اول شخصی از اهل ژاپن آمد گویها بهوا انداخت و گرفت یك پسر هشت نه ساله را آوردند سه چوب که هر یك از نیم ذرع کمتر طول داشت و یك سر چوب را آتش زده بود و الو داشت این پسرهٔ کوچك هر سه چوب را بهوا میانداخت و میگرفت در صورتیکه متصل چوبها در هوا بود و بطوری میانداخت و میگرفت که آن سرش که آتش بود بدستش نمیخورد که بسوزاند خیلی خوب بازی کرد یك زنکهٔ آمد آواز خواند بعین مثل اسکلت چند نا سیاه آمدند بازی در آوردند چون اطاق گرم بود احوال ما بهم خورد آمدیم بالا میرزا ابراهیم خان دکتر باشی و دکتر آمدند بالا باشویه و بعضی دستور العمل ها دادند حالتمان قدری بهتر شد بعد وزیر دربار آمد و حب داد الحمد لله احوالمان بجا آمد و خوابیدیم

(جمعهٔ غرهٔ جمادی الاخره)

صبح از خواب برخاستیم چائی خوردیم امین حضرت بحضور آمد بعد ندیم السلطان آمد روزنامه خواند مسیو لباز

آمد چند نا طپانچه آورد طپانچهٔ که مال خودمان بود امین حضرت بلند کرد و یکدفعه از دستش در رفت خدا رحم کرد بکسی نخورد و بدیوار اطاق خورد بعد جناب اشرف اتابك اعظم آمد قدری صحبت کردیم اسبابهائیکه از لندن خریده بودیم علاء السلطنه بحضور آورد بعد نهار خوردیم چون شب را قدری کسل بودیم باز کسالت قدری باقی بود خوابیدیم الحمد لله رفع کسالت شد بعد برخاستیم کالسکه خواستیم و سوار شدیم جناب اشرف اتابك اعظم امیر بهادر جنگ و فخر الملك با ما در کالسکه بودند رفتیم تا رسیدیم به بادبون روا یال دریاچهٔ بسیار قشنگی بود پیاده شدیم کنار دریاچه در این بین وزیر دربار هم رسید نشستیم به کرجی کوچکی توی دریاچه خیلی گردش کردیم هوا هم باران آمده از اطراف جنگل صفای دریاچه مرغابی ها قوها توی دریاچه خیلی خیلی باصفا بود بعد آمدیم در کافه چائی خوردیم بعد سوار کالسکه شده آمدیم منزل شام خوردیم بعد از شام ساعت نه رفتیم به نوبرك پیرار سال هم اینجا آمده بودیم بازیهای خوب کردند یك اسبی هم بود حرکات غریب کرد مثلاً صاحبش شیرینی آورد روی میز گذارد اسب را هم برد گردنش را در حلقهٔ کرد بعد رفت آنطرف فوراً اسب گردن خود را از حلقه بیرون آورده رفت شیرینی را خورده بعد رفت سبدی را بلند کرد سگ کوچکی توی سبد بود در کمرش کمربندی داشت بادندان کمربند را گرفته سگ را در کمال آرامی آورد گذارد روی میز پهلوی بشقاب شیرینی و باز رفت گردن خودش را در آن حلقه گذاشت صاحبش آمد دید شیرینی را خورده پرسید از اسب تو خوردی طوری سرش را رو به بالا حرکت میداد که من نخوردم عقل حیرت میکرد و سرش را بطرف سگ حرکت میداد یعنی او خورده خیلی حرکات غریب و عجیب کرد بعد شخصی آمد که یك پا داشت ولوسیپت دو چرخه داشت کارهای غریب کرد از جمله نردبام مانند چیزی آنطرف سیرك و اینطرف سیرك گذاشته بودند آمد بالای نردبام یکدفعه سوار دو چرخه شد طوری خودش را انداخت پائین که از آنطرف بزور ولوسیپت بالا رفت تا سر نردبام دو سه پله مانده بود به بالا برسد زمین خورد ولی گرفتند نیفتاد بعد تمام صحن سیرك آب شد قریب پانزده ذرع رفت بالا و خودش را انداخت پائین با دو چرخه پائین توی آب خیلی تماشائی بود بعد از اتمام آمدیم منزل و خوابیدیم

(شنبهٔ دویم جمادی الاخره)

صبح از خواب برخاستیم چائی خوردیم در ساعت ده موسیو دون پرس کابالرد Don Perss Caballero سفیر فوق العادهٔ دولت اسپانیول که حامل نشان توازون دور (Toisond'or) بود برای ما بحضور آمد نشان و نامه که آورده بود تقدیم کرد ما و جناب اشرف اتابك اعظم و وزیر دربار مؤید الدوله و موثق الدوله و امیر بهادر جنگ مفخم الدوله مهندس الممالك لباس رسمی پوشیده مفخم الدوله را مهماندار قرار داده بودیم از برای سفیر کالسکه های ما را برده بودند سفیر را آوردند امشب هم مهمان ما هستند بشام سفیر بسیار آدم فهمیدهٔ درستی است فرانسه را خیلی خوب حرف میزد احوالات و صورت اسپانیولی ها خیلی

شبیه است بایرانی ها چشم و ابرو سیاه و خوشگل بعد از رفتن او قدری بطهران کاغذ نوشتیم بعد نهار خوردیم بعد از نهار هم دیگر نخوابیدیم یك قدری کتاب شاهنامه خواندیم ساعت چهار از ظهر گذشته سوار شدیم فخر الملك امیر بهادر جنگ و سیف السلطان با ما در کالسکه بودند جناب اشرف اتابك اعظم رفته بود بازدید سفیر ما رفتیم به بوادو بولن درباله روایال وقتی میرفتیم بالون هوا بود با فخر الملك صحبت میکردیم صحبتی عنوان شد از توحید و عشق خاتمه اش بحضرت سید الشهدا صلوات الله و سلامه علیه ختم شد خیلی صحبت خوبی بود تقریباً سه ربع ساعت طول کشید بعد رفتیم بپاله روایال آنجا چائی خوردیم و دو سه کارت پستال دادیم بفخر الملك بطهران نوشت بعد اتابك اعظم آمد با اتابك آمدیم پائین خواستیم پیاده راه برویم از بس جمعیت زیاد بود نشد سوار کالسکه شدیم و آمدیم منزل شب را هم در ساعت هشت لباس پوشیدیم سفیر آمد از نوکرها هم بودند شام خوردیم بسلامتی پادشاه اسپانیول جام شربتی خوردیم بعد سفیر هم بسلامتی ما الست کرد بعد از شام آمدند باطاق سالون قدری صحبت کردیم بعد آنها رفتند بمنزل اتابك اعظم قهوه خوردند عکاسباشی هم سینماتگراف آورده بود یکساعتی هم او را تماشا کردیم بعد یکساعتی هم جهان نما تماشا کردیم نوکرها هم پیش ما بودند صحبت میکردیم بعد خوابیدیم

—(یکشنبه سیم جمادی الاخره)—

صبح از خواب برخاستیم چائی خوردیم و چند کاغذ بطهران نوشتیم ساعت ده عباس پاشا خدیو مصر بدیدن ما آمدند با ایشان دست داده تعارف کرده نشستیم و خیلی صحبت کردیم از اراضی مصر و رود نیل و غیره از قراریکه تقریر میکردند رود نیل از قاهره که رد میشود صد فرسخ را آب میگیرد و در آنجا تشکیل جزایر میکند در زمان محمد علی پاشا سدی که بسته بودند ده ذرع آب بالا میامد در آن اراضی سه مرتبه در عرض سال زراعت میکنند یکمرتبه گندم یکمرتبه پنبه یکمرتبه گندمکه ذرات میکارند از قراریکه میگفتند تازه سدی بسته اند پنج ملیون گینه خرج کرده اند که صد فرسخ اراضی دیگر را هم آب میگیرد آنجا هم مثل سایر جاها سه مرتبه زراعت میکنند قرار دادند عکس آنجاها و استاتیك و تفصیل احوالات آنجا را برای ما بفرستند بعد از آنکه خیلی صحبت کردیم خدیو رفتند ما هم بقیهٔ کاغذهامان را تمام کردیم با وزیر دربار قدری صحبت کردیم کمر و پایش درد میکرد بعد نهار خوردیم چهار از ظهر گذشته رفتیم ببازدید خدیو آنجا هم از همین قبیل صحبت ها بود پرسیدیم که از پاریس بکجا میروید گفتند از آنجا میروم باسلامبول و از آنجا بمصر گویا خانه و بچه شان در اسلامبول باشد بعد از آنجا رفتیم ببوادو بولن از قراریکه عرض کردند دو ساعت قبل از رفتن ما اسب دوانی بوده تقریباً یك کرور جمعیت بود بقدری جمعیت بود که هر جا رفتیم پیاده بشویم یك پیاله چائی بخوریم ممکن نشد تقریباً از دریاغ شاه تا خیابان ناصریه دو طرف کالسکه متصل بهم بود بعد از گردش آمدیم منزل ساعت هشت رفتیم بتاتر سرا بر تار حقیقتاً خوب تاتری بود ولی در تمام این تاتر و اکتریسها یکنفر

خوشگل نداشت در حقیقت همه اتیك بودند بعد از تاتر آمدیم منزل جناب اشرف اتابك اعظم و وزیر دربار مستوفی الممالك با ما در کالسکه بودند ٭

—(دوشنبه چهارم)—

صبح از خواب برخاستیم نماز خواندیم باز خوابیدیم ساعت نه بیدار شدیم فرستادیم پیش اتابك اعظم که بیاید برویم انگن عرض کردند سوار شده موثق الدوله و امیر بهادر جنگ حاجب الدوله امین حضرت آقا سید حسین خان ناصر الممالك با ما بودند رفتیم بانگن تقریباً شش هزار کیلومتر که یکفرسخ باشد میشود جای بسیار خوبی است لاکی دارد که تقریباً دو هزار ذرع دور او میشود عمارتی دارد مثل سقف کشتی غاریکه درست کرده اند و زیر او گازینو است تمام از سمنت است تمام سقف را از گل و برگهای مصنوعی درست کرده اند که توی آنها تماماً چراغ الکتریك است نهار را در بالاخانه خوردیم که متعلق بلاك بود موزیك میزدند موسیو باولی رئیس پلیس را فرمودیم کشتی حاضر کند نشستیم بکشتی ما و امیر بهادر جنگ و حاجب الدوله و ناصر الممالك و دکتر ابراهیم خان در یك کشتی بودیم موثق الدوله و امین حضرت و آقا سید حسین خان و موسیو باولی هم در یك کشتی بودند گردش کردیم روی دریاچه دو تا دختر خیلی خوشگل دیدیم که کمتر باین خوبی دیده بودیم با آنها کشتیمان را جفت کردیم و صحبت میکردیم یك گلی دستمان بود تعارف کردیم بدختری امیر بهادر هم گلی بدختر دیگر تعارف کرد دختر گل ما را گرفت و زد بسینه اش آن یکی گل امیر بهادر را انداخت دور خیلی خنده داشت قدر نیم ساعت گردش کردیم بعد آمدیم بیرون کالسکه حاضر شد سوار شدیم و آمدیم منزل در بین راه مرده زادیدیم میبردند پرسیدیم گفتند دوازده سال ناخوش بوده اسمش وایلی بود از زوونویه و بعد از رو بوله سن گذشته آمدیم به بوادو بولن در قهوه خانه پاله روایال چائی خوردیم و بعد آمدیم منزل فرستادیم فنگر افچی آمد از رای فنگراف که داشتیم دیافرنگ و بعضی سلندرها فرمایش دادیم بیاورد شب را هم جائی نرفتیم و در منزل بودیم

—(سه شنبه پنجم جمادی الاخره)—

صبح از خواب بیدار شدیم دست و رو مان را شستیم چائی خوردیم دعاهامان را خواندیم آقاخان پسر مرحوم آقاخان محلاتی را جناب اشرف اتابك اعظم بحضور آوردند دو تا تفنگ یکی گوله زن و یکی ساچمه زن و یك دستگاه اسباب تحریر پیشکش آورده بود اظهار مرحمت و التفات باو فرمودیم قدری چشمش درد میکرد از قراریکه عرض کرد در استاند بوده چشمش را معالجه میکرده است جناب اشرف اتابك اعظم هم کسالت داشت گویا تب کرده بوده است بعد دکتر دیولافوا بحضور آمد یاد کتر شنیدر دیولافوا وقتی آمد و ما را دید خیلی تعجب کرد و ما را نمیشناخت عرض کرد احوال شما بسیار خوب است قلب ما را دید خیلی تعریف کرد و میگفت الحمد لله هیچ عیب ندارد الحمد لله احوال ما هم حقیقتاً خیلی خوب است یك عکس خود مان را باو دادیم بعد آنها رفتند ما هم نهار خوردیم بعد از نهار قدری استراحت کردیم چهار از ظهر گذشته سوار شدیم وقتیکه سوار شدیم جناب اشرف اتابك اعظم قبل از ما سوار شده بود ما هم رفتیم به پارك منسو

گردش کردیم ورفتیم به آرمانویل جائی خوردیم وازهمان پارك منسو گذشتیم وآمدیم منزل اتابك اعظم منزل نبود فخر الملك رخواستیم روزنامه را تاالان که یکربع بغروب مانده فرمایش فرمودیم نوشت موثق الملك آمد بعضی اسبابها که خریده بودیم فرمودیم ببرد بدهد ببندند درصندوق وبعضی فرمایشات فرمودیم وبعدشام خورده خوابیدیم

§ ــ ((چهارشنبهٔ ششم جمادی الاخره)) ــ §

امروز باید برویم فونتن بلو صبح ساعت ده و چهل دقیقه سوار کالسکه شدیم ورفتیم بگار راه آهن یکساعت ونیم هم باراه آهن رفتیم تارسیدیم فونتن بلو اطراف راه خیلی باصفابود وپل های خیلی خوب گل کاریهای خیلی قشنگ راه آهن هم خیلی تند میرفت رفتیم تارسیدیم درهوتل نهار خوردیم بعدازنهار قدری استراحت کردیم جناب اشرف اتابك اعظم مؤیدالدوله وزیر دربار فخر الملك حاجب الدوله سیف السلطان امین حضرت آقاسید حسین خان بصیر السلطنه بودند بعدرفتیم بعمارت سلطنتی اینجا که تقریباً ازسیصد سال قبل ساخته شده خیلی عمارت عالی خوبی است پردههای نقاشی اعلاداشت تالارهای بزرك سقف اطاقهارا ازچوب طوری منبت ومطلا کرده اند که دیگر بهتر ازاین تصور نمیشود تخت خواب ناپلیون واطاق مخصوصش همه را گردش کردیم اگرچه این عمارتها که حالا اینطور مانده است درحقیقت بی صاحب اسباب عبرت است ولی باز حالت انسان طوری است که عبرت نمیگیرد انسان این بناها را به بیند که چه اشخاص ساخته وحالا چه طور معدوم شده اند خواهد گفت فاعتبروا یااولی الابصار وقتی خوابیده بودیم باسیف السلطان همین صحبت رامیکردیم خلاصه بعدازتماشای عمارت آمدیم پائین سوار کالسکه شدیم رفتیم بگردش توی جنگل قریب یکساعت ونیم درتوی جنگل گردش کردیم اینجا شکارگاه سلاطین فرانسه بوده حالا دولت اجازه داده است عموم مردم شکار میکنند آمدیم تابلندی که قصبهٔ فونتن بلو نمایان بود درحقیقت بانوراماى اینجابود پیاده شدیم خیلی مصفابود عکاسی پیداشد عکس مارا انداخت عکاس باشی هم بود فرمودیم عکس دورنمای شهر وعکس مارا انداخت بعدازگردش آمدیم بگار راه آهن نیم ساعتی معطل شدیم تاترن رسید مقارن غروب بود سوار شدیم دیگر نمیدانم چه بنویسم ازتند رفتن ترن تقریباً یکساعت ونیم طول کشید تاباریس رسیدیم درگار پیاده شدیم ازگار تامنزل هم تقریباً نیم ساعت بیشتر راه بود شب راهم درمنزل بودیم چون دوروز دیگر باید برویم قرار رفتن خودمارا میدادیم وبعد خوابیدیم مختصری ازتفصیل فلن بله هم ازاین قرار است که دراینجا مینویسیم فلن بل این محل را ولایت سن دمارن میگویند چهارهزار وهفتاد وهشت نفر جمعیت دارد مدرسه وتوپخانه وکارخانهٔ چینی سازی دارد این شهر را پادشاهان طایفهٔ کاپیتن ساخته اند شارل پنجم دراینجا کتابخانه بنا کرده بعد فرانسوای اوّل کلاه فرنگی ساخته وبعد کاترین دومدیس وهانری دویم وهانری چهارم بناهای دیگر کرده اند درسال ۱۶۰۷ ملکه کریستن معشوق خود را مونالاسکی دراینجا دار کشید وعهد ناپلیون اوّل پاپ پی هفتم دراینجا محبوس شد درسال ۱۸۱٤ ناپلیون استعفای خود را دراینجا امضا کرده است قشنگ ترین نقاط این بناها کلیسای فرانسوای اوّل است کالسری هانری دویم

کالسری دمان بواستیر عمارت ناپلیون وکتابخانه همه چیزدارد مسیو کارنو رئیس جمهور سابق فرانسه باینجا ییلاق میامده است هوتلی که مانهار خوردیم هوتل فرانس آنگلتر بوده سابقاً دوك های کنسر دراینجا منزل داشته اند

ــ ((پنجشنبهٔ هفتم جمادی الاخره)) ــ

صبح که برخاستیم باران شدیدی میامد وهوا خیلی خفه بود خودمان هم خلق خوشی نداشتیم بجهات عدیده فخر الملك را خواستیم روزنامه را فرمودیم نوشت ندیم السلطان آمد روزنامه خواند خیلی کسل بودیم حتی فخر الملك عرض کرد ازبشرهٔ مبارك آثار خستگی مشاهده میشود درهرصورت روز را گذرانیدیم نهار خوردیم شخص تفنگ فروشی آمد تفنگ خوبی داشت نمرهٔ دوازده هزار وپانصد فرانك خریدیم بعد قدری استراحت کردیم چهار ازظهر گذشته با امیربهادرجنگ وفخر الملك وحاجب الدوله نشستیم بکالسکه ورفتیم به ژاردن دو پلانت ورفتیم به موزه اسکلت حیوانات غریب وعجیب دیدیم ازجمله استخوان حیوانی بود که قریب یازده ذرع ازسرتادم او بود گفتند علف خوار بوده ومال قبل ازطوفان نوح است مثل همین حیوانات درموزهٔ بروکسل هم دوسال قبل دیده بودیم برای حاجب الدوله وفخر الملك تعریف میکردیم وتعمداً قبول میکردند حالا نشان دادیم ودیدند اغلب ماهی های متحجرشده شبیه آنها گاهی درسنك های ایران هم پیدا میشود دیده بودیم بعدازملاحظهٔ آنها رفتیم بموزهٔ سنگهای معدنی کریستال دوروش خیلی بزرگی بود انواع سنگهای معدنی بود سنگهائیکه ازآسمان افتاده دیدیم خیلی بزرگ بوزن پنجخروار مثلا بعد نباتات را دیدیم درخت نخل وغیره یك کنده درختی بود خیلی بزرگتر ازچنار امامزاده صالح طهران . بعد آمدیم منزل شب راهم درمنزل بودیم ناصر همایون هم بود الحمدلله خیلی خوش گذشت

ــ ((جمعهٔ هشتم)) ــ

صبح ازخواب برخاستیم سفیر اسپانیول بحضور آمد مرخص شدرفت بعد ندیم السلطان را خواستیم قدری روزنامه خواند فخر الملك را احضار فرمودیم روزنامه رانوشت بعد نهار خوردیم بعد ازنهار قدری استراحت کردیم چهار ازظهر گذشته سوار شدیم رفتیم به گراندپاله عمارتی است که دردوسال قبل برای اکسپوزیسیون ساخته اند سایرابنیهٔ اکسپوزیسیون را که خراب کرده اند دوعمارت نگاهداشته اند ازجمله یکی همین گراند پاله است چنانچه درروزنامهٔ سابق فرنگ نوشته ایم تمام سقف اینجا ازبلور است وبزرگی اینجا حالا معلوم میشود که تقریباً پنجاه شصت اطاق توی او ساخته اند فخر الملك وحاجب الدوله سیف السلطان وامیربهادرجنگ همراه بودند قدری اسباب خریدیم وگردش کردیم بعد بازسوار کالسکه شده رفتیم به بوادوبولن به ارمانویل جائی خوردیم باران هم بشدت میبارید بعد آمدیم منزل شام خوردیم ساعت نه رفتیم به نوسیرك تقریباً مثل همان بازیها بود که شب قبل دیده بودیم چونکه تازگی داشت یك پسرهٔ جوانی آمد دوبطری گذاشتند روی میزی ورفت

روی میزد و دستش را گذاشت روی بطری مدتی معلق ایستاد بعد یکدستش را برداشت و یکدست روی بطری گذاشته تنهٔ خودش را روی هوا متمایل نگاهداشته وکارهای غریب کرد مثلا بنجاه معلق پی در پی زد خیلی چابك وزرنگ بود آخر بازهمان شخص یك پا آمد بادوچرخه خودش را ازیازده ذرع راانداخت توی آب وبازی تمام شد آمدیم منزل وخوابیدیم

«(شنبهٔ نهم جمادی الاخره)»

صبح ازخواب برخاستیم دست وروسان را شستیم دعاهامان راخواندیم فخرالملك آمد روزنامهٔ دیروزمان را فرمودیم نوشت دربالکن تماشامیکردیم ناظم الدوله واردشد بعضی عرایضات داشت عرض کرد بعد جناب اشرف اتابك اعظم آمدند موسیو راکوفسکی شارژدافر اطریش رابحضور آورد سابق هم درطهران و تبریز دیده بودیم ازاهل مجارات احوال واگرخان را پرسیدیم ازبوادپست وغیره صحبت کردیم اغلب صفحات ایران را دیده است وزبان فارسی راهم خوب میداند ازقبایح اعمال کوبشر فرمودیم بعد رفت اتابك اعظم هم مهمان سعد الدوله بود درجزیرهٔ بوادوبولن رفت که نهار بخورد فخرالملك را بردیم سرنهار ومشغول نوشتن روزنامه شدیم بفخرالملك فرمودیم توهم برو نهارت رابخور وزود بیایش مابعدازنهار دراز شده بودیم فخرالملك آمد خیلی صحبت کردیم وخندیدیم درهرصورت ماهم خوابیدیم اماخوابمان نبرد بعضی مرغها آورده بودند چند ناقرقاول و طوطی خریدیم بعد نماز خواندیم بعداز نماز سوارشدیم رفتیم به بوادوبولن فخرالملك وحاجب الدوله وسیف السلطان باما بودند رفتیم باویون روایال چائی خوردیم بعدرفتیم بپارك دوموتو خیلی گردش کردیم زن ومرد زیادی بود وزیردربارهم امروز رفت به برلن که میرزاحسین خان پسرش را انجا برای تحصیل بگذارد دوقتی آمد مرخصی بگیرد خیلی گریه کرد که ازحضور مادو روزی دور میشد پس فردا در برلن انشاالله بما خواهد رسید خلاصه بعداز گردش پارك دوموتو آمدیم بمنزل شب را درمنزل بودیم وشام خوردیم وخوابیدیم وبعضی ازنوکرها بودند ٭

«(یکشنبه دهم)»

امروزبایدازپاریس برویم درحالتیکه خیلی کسل بودیم شب را درست خوابمان نبرده بود صبح ساعت هشت برخاستیم دعاهامان راخواندیم نماز کردیم چائی خوردیم بعضی ازمطالب سفرا را وکیل الدوله آورد صحه گذاشتیم وخواندیم لباس پوشیدیم جناب اشرف اتابك اعظم آمدند سوارشدیم آمدیم بگار یکدسته سرباز وبعضی تشریفات فراهم کرده بودند از جانب جناب موسیو لوبه رئیس جمهوری آدمی آمده بود ازجانب وزارت جنگ ازجانب وزارت خارجه واجزا بلدیهٔ شهر و غیره همه آمده درگار بودند نوکرهای خودمان هم ازوزرای مختار وغیره انهائیکه درپاریس بودند همه آمدند ومرخص شده رفتند ترن راه افتاد وآمدیم حالا که یکربع بظهر مانده است بفخرالملك روزنامه رامیفرمائیم مینویسد الحمدلله در توقف پاریس خیلی خوش گذشت امیدواریم ازفضل خداوند وکرم ائمهٔ اطهار علیهم السلام که سالهای درازعمر را

بگذرانیم بعدنهار خوردیم بعدازنهار قدری استراحت کردیم بعدبرخاستیم نماز خواندیم شب راهم فخرالملك وسیف السلطان امین حضرت شمس الملك بصیرالسلطنه پیش مابودند ناصرهمایون هم بود بعدخوابیدیم ازنصف شب داخل خاك المان شدیم که تفصیل انها ازپاریس تاباد کوبه نوشته خواهدشد انشاالله ٭

«(دوشنبهٔ یازدهم جمادی الاخره)»

صبح ازخواب بیدارشدیم دیشب درراه آهن درست خوابمان نبرد بعلت تندی حرکت ترن صبح را قدری خوابیدیم بعد برخاستیم چائی خوردیم اطراف راه همه سبزه وچمن وجنگل جناب اشرف اتابك اعظم بحضور آمد قدری صحبت کردیم بعد نهار خوردیم فخرالملك آمد صحبت کردیم طرف عصر رسیدیم بگار شهر برلن ازتوی شهر که میگذشتیم راه آهن ازبالا میرفت ومقابل بود باپشت بامهای عمارت شهر ازتوی شهر که میگذشتیم عکاسباشی رافرمودیم چندشیشه عکس انداخت امیربهادرجنك درحضور بود به گار که رسیدیم وزیردربار را دیدیم بامیرزاحسین خان پسرش ایستاده بود وزیر امورخارجهٔ آلمان بادکترزرن واحتشام السلطنه بحضور آمدند ازجانب اعلیحضرت امپراطور احوالپرسی کردند ماهم اظهار امتنان نمودیم و بعدرفتند وزیردربار خیلی گریه میکرد برای میرزاحسین خان که انجاخواهدماند تحصیل بکند میرزاحسین خان هم یك عکس خودش را بماتقدیم کرد بعدازده دقیقه توقف حرکت کردیم نماز خواندیم امیربهادرجنك فخرالملك امین حضرت آمدند خیلی صحبت کردیم شب هم مهتاب خوبی بود بافخرالملك وسیف السلطان وبصیرالسلطنه تماشای صحرا را میکردیم شبی بود که مثل او کمتر دیده بودیم ماهتاب هوای خوب زمین سبزه راه آهن میگذشت بافخرالملك صحبت ایام گذشته میکردیم چون صبح را بایدزودتر برخیزیم وبسرحد روس میرسیم وترن عوض میشود

«(صورت استاسیون ها وغیره درخاك فرانسه)»

Xamur	Flernalle ‘passoge,
Statte ‘passoge,	Kinkempois
Yfuy ‘passoge,	

«(استاسیون وشهرهائیکه ازخاك بلژیك گذشتیم)»

Charleraz	Bif de Kemkemprois
Zif de zamonle	Chence
Chatelmeau	Pepinster
Camines	Chic chac
Nouer	Chu chac

Tamur Herbesthal 'hc,
Kemkemprois

((سه شنبه دوازدهم))

صبح برخاستیم نمازخواندیم وشکر خداوند رابجای آوردیم ﴿ ازدست و زبان که برآید کزعهدهٔ شکرش بدرآید ﴾ دعاهامان راخواندیم ترن هم درکال سرعت حرکت میکرد آمدیم تاساعت شش رسیدیم بسرحد روسیه جنرال نیکلاویچ وکاخانوسکی وسایرمهماندارها ومشیرالملك آمدند بحضور لباس نیم رسمی پوشیده بودیم دستهٔ موزیك حاضر بود موزیك زدند سربازگارد بود پیاده شدیم ازجلوآنها گذشتیم بارهاهم اغلب ماندکه بعد بیاید آقاسید حسین هم رفته بود عقب جبه داش عقب ماند وعا رسید وترن حرکت کردنهاررا هم دربین راه خوردیم بعدازنهارقدری خوابیدیم ازخواب که برخاستیم اطراف راهم جنگل وچمن حساب کردیم شش مرتبه تاایحال باهمین ترن روسی سوارشده وآمده ایم شب راهم بازدرترن شام خوردیم جناب اشرف اتابك اعظم وسایرین پیاده شده دراستاسیون شام خوردند یك مردکه را ایجادیدیم که بای اوبقدر محمودخان بود بعدازشام ترن حرکت کرد رفتیم منزل اتابك اعظم مؤیدالدوله وموثق الدوله بودند نشستیم قدری صحبت کردیم وبعد آمدیم به واگن خودمان الان که یکساعت ازشب میگذرد فخرالملك نشسته وروزنامه می نویسد موثق الملك سیف السلطان ناصرالممالك وبصیرالسلطنه ناصرهمایون هم درحضورهستند مرادخان هم بود

((چهارشنبهٔ سیزدهم جمادی الاخره))

پنج ساعت بعدازظهر باید بهریستو برسیم که اعلیحضرت امپراطور آنجاهستند . صبح برخاستیم چائی خوردیم دعاهامان راخواندیم اطراف راهبازهمه جنگل وچمن است زراعت های اینجاهارااغلب چیده ومشغول خرمن کردن هستند درساعت ظهرنهارخوردیم بعد قدری استراحت کردیم چهارازظهر گذشته لباس رسمی پوشیدیم ملتزمین رکاب هم همه لباس رسمی پوشیدند درساعت پنج رسیدیم اعلیحضرت امپراطور نواب ولیعهد و شاهزادگان وجنرال ها ووزیرامورخارجه همه ایستاده بودند پیاده شدیم بااعلیحضرت امپراطور دست دادیم موزیك زدنداز جلوقراول گارد گذشتیم بعدباتفاق اعلیحضرت امپراطوررفتیم بچادری که برای مازده بودند مدتی نشستیم وصحبت کردیم بعداعلیحضرت امپراطوربرخاسته ورفتندبچادرخودشان ولیعهدوگراندوك ولادمیرالکساندرویچ وگراندوك میشل نیکلاویچ وگراندوك سرژالکساندرویچ آمدندپیش ماباآنهاخیلی صحبت کردیم بعدآنهارفتند ماهم رفتیم بچادراعلیحضرت امپراطوربازدیدایشان کنت لاندورف وزیرامورخارجه معرفی شد بسیارآدم عاقل خوبی بنظرآمد بااعلیحضرت امپراطورخیلی صحبت کردیم خیلی مهربان هستند وباماکال دوستی ومهربانی را

نمودند ازپلتیکی وغیره صحبت شد بعد برخاستیم اعلیحضرت امپراطور تادم واگن بازمشایعت کردند ترن خودشان هم چسبیده به ترن ماست وشب راباید درترن بخوابیم ترنهاقدری نزدیك بهم بودکه حرف شنیده میشود ماپرده های واگن خودمان راپائین انداختیم اعلیحضرت امپراطورهم همینطور کردند نشستیم تاساعت هشت . بعد اعلیحضرت امپراطور آمدند باتفاق رفتیم بچادر بزرگی که برای شام زده بودند همراهان ماهم اغلب درسرشام بودند شام خوردیم اعلیحضرت امپراطور برخاستند بسلامتی ماتستی بردندماهم بسلامتی اعلیحضرت امپراطورجام شربتی خوردیم .بعدازاتمام شام ما آمدیم به واگن خودمان اعلیحضرت امپراطورهم رفتندبه واگن خودشان.دوساعت بهنصف شب مانده خوابیدیم

((پنجشنبهٔ چهاردهم))

امروزروزعید مولودماهم هست . صبح برخاستیم رخت پوشیدیم همراهان مالباس رسمی پوشیدند سوارکالسکه شدند وقبل ازمارفتند بمحلی که برای سان قشون معین شده است هفت ورس مسافت دارد . بعداعلیحضرت امپراطورآمدندباهم سوارکالسکه شدیم ورفتیم بسان قشون . سرراههمه جاسربازایستاده بود ومااز وسط آنها گذشتیم رفتیم درنزدیکی شهرکورس عمارت چوبی کوچکی ساخته بودند بااعلیحضرت امپراطورپیاده شدیم بعد مادرروی صندلی نشستیم واعلیحضرت امپراطور سوارشدند رفتندازجلوتمام صفوف سرباز وسوارو توپخانه گذشته آمدند جلوما ایستادند هشتادوپنجهزار قشون بود قشون را دوقسمت کرده بودند یك قسمت ریاست گراندوك شرر عموی اعلیحضرت امپراطورکه اول آمده وگذشتند بعدازطرف دیگرقسمتی به ریاست جنرال کروپاتکین وزیرجنگ بودآمده گذشتنداول افواج پیاده وبعدتوپخانه وبعدسواردرکال نظم وخوبی ازجلو ماگذشتندودفیله کردنددفیله که تمام شدبااعلیحضرت امپراطورسوارکالسکه شدیم رفتیم بمحلی که نهارحاضر کرده بودند همه صاحبمنصبان هم درمیزمانهارخوردند اعلیحضرت امپراطورتستی برده ونطق کردند ماهم جام شربتی خوردیم وبسلامتی اعلیحضرت امپراطوروقشون تست بردیم بعدگراندوك شرربسلامتی قشون تست برد بعدازنهاربرخاستیم طوری قشون مارا احاطه کرده بودندکه میخواستندمارابغل کنندبگذارندتوی کالسکه گراندوك مانع شد بعد ما واعلیحضرت امپراطوربکالسکه نشسته آمدیم منزل بااعلیحضرت امپراطورنشستیم وخیلی صحبت کردیم بعدوداع کرده به نواب ولیعهد نشان تمثال خودمان رادادیم بگراندوکهاهم نشان قدس دادیم بعدازآنکه همراهان همه آمدندوترن مستعدحرکت شدبااعلیحضرت امپراطورخداحافظی کرده براه افتادیم ازشدت گردوخاك وخستگی زکامی عارض شدکه تب هم کردیم آقاسیدحسین خان راخواستیم شب جمعه بودروضه خواند فخرالملك آمدروزنامه نوشت وبعداستراحت نمودیم شمس الشعرا ازطهران برای روزمولودماقصیدهٔ عرض کرده وفرستاده بود عیناً درج میشود امروزهم چون عیدما بود جناب اشرف اتابك اعظم یك قاب سیگارمرصع بسیارخوب باوجهی

پیشکش گذارده عاقدیم کرد •

(روز سرور نشاط اهل زمین است • عید همایون پادشاه مهین است)
(آری آری خجسته است وهمایون • عید که میلاد شه مظفر الدین است)
(شاه سفر کرد گر بدولت واقبال • تابش نورش بشرق و غرب زمین است)
(خسرو خاور بهر کرانه که باشد • باختر و خاورش بزیر نگین است)
(شاه مظفر که آفتاب جهان است • ظلش پاینده برسلاطین است)
(بحر و برّ و کوه و دشت وروی زمین را • نور درخشنده را شعاع جبین است)
(سایهٔ یزدان بهر کجا که سفر کرد • حفظ خداوندیش حصار و حصین است)
(داد خدایش زلطف اتابک اعظم • راد وزیری که در امور امین است)
(آنکه دلش بر صلاح ملت ودولت • مهبط اشراق فیض روح الامین است)
(باد فری عید خسروی که برفعت • سایهٔ چترش ضیاء چرخ برین است)
(خسرو خورشید فر که برگ شب وروز • پیش نفادش دو عبد ملک سپین است)
(جودش جان بخش بحر تیغ جهانسوز • موج دو دریاش از یسار و یمین است)
(خسرو شیرین سخن مظفر الدین شاه • آنکه خدایش نصیر ویار و معین است)
(رازق نبود ولی بحکم خداوند • خوان نوالش برزق خلق زمین است)
(بادشها خسروا بتاج تو سوگند • پیش خردمند این بزرگ یمین است)
(چون تو برفتی نشسته شمس چه حربا • دیده براه خدایگان زمین است)
(مدح شهش مونس است وگنج صبوری • گوشه گرفته زخلق وگوشه نشین است)
(ورد شب وروز او بدرگه یزدان • دولت واقبال پادشاه مهین است)

•§—(جمعهٔ پانزدهم جادی الآخره)§•

دیشب را برای کسالت زکام درست خوابمان نبرد صبح برخاستیم وزیر دربار آمد بعضی معالجات کرد بعد اتابک اعظم آمد قدری با اتابک اعظم صحبت فرمودیم راه آهن هم در کمال تندی میرود وما هم کسل هستیم در بعضی جاها هم که از شهرها میگذریم سرباز قراول گارد و دستهٔ موزیك و حاکم شهرها و اجزاء بلدیه حاضر بود امروز از شهر رستف گذشتیم نهار راهم در ترن خوردیم بعد از نهار خوابیدیم بعد که برخاستیم فخر الملك را خواستیم آمد روزنامه را نوشت سیف السلطان امین حضرت بصیر السلطنه بودند شب راهم باز خیلی کسل بودیم چند مرتبه قی کردیم و حالمان خیلی کسل بود تا سه چهار ساعت از نصف شب گذشته هم خوابمان نبرد

•§—(شنبهٔ شانزدهم جادی الاخره)§•

صبح برخاستیم باز کسل بودیم برای مشغولیات با مؤید الدوله و وزیر دربار و فخر الملك و امیر بهادر جنگ وسیف السلطان و شمس الملك قدری صحبت کردیم امروز هم مسهل خورده ایم و هیچ حالتی نداریم بطوریکه خواستیم درس مائرابالدیم السلطان مذاکره کنیم حال نداشتیم باز همه جا در شهرها و استاسیونها موزیك میزدند و دستهٔ قراول احترام بود پیاده میشدیم از جلو آنها میگذشتیم ولی خیلی کسل بودیم نهار خوردیم بعد از نهار قدری خوابیدیم بعد برخاستیم نماز خواندیم شب راهم فخر الملك وسیف السلطان بودند صحبت میکردیم ناصر همایون بود مراد خان هم بود کم کم الحمد لله احوالمان بهتر شد

•§—(یکشنبهٔ هفدهم جادی الاخره)§•

امروز باید ساعت یازده وارد بادکوبه بشویم امروز هشت روز است که توی راه آهن هستیم صبح از خواب برخاستیم باز کسالت باقیست و ذکام زحمت میدهد جناب اشرف اتابک اعظم آمد قدری صحبت کردیم وزیر دربار فخر الملك وسایرین بودند ترن هم درحرکت است دوطرف راه مزرات زیادی کاشته اند که تقریباً سه ساعت راه آهن از پهلوی زراعت زرات میگذشت در سفر اول فرنگستان هم نوشته ایم این زرات راهم خود اهالی میخورند وهم بخوك میدهند که چاق میشود و بعد بالمان میفرستند برای فروش برگ و ساقهٔ او راهم بگاو و خوك میدهند چوبش راهم میسوزانند امسال چغندر زیادی هم دیدیم کنار راه کاشته بودند دانه را ماز بالا تو میگذشت و غیر از این خط بود ساعت یازده وارد بادکوبه شدیم حاکم شهر و اجزاء بلدیه وغیره و دستهٔ موزیك و سرباز گارد در گار حاضر بودند جنرال الزلونی که از قفقاز از جانب جانشین آمده بود در سفر اول هم شرح احوالش را نوشته ایم پیر مرد زنده دلی است خوب حرف میزد با او قدری صحبت کردیم بعد بکالسکه نشسته آمدیم منزل منزل ما را در همان خانهٔ طومانیانس ها قرار داده اند باد سختی میامد و گرد و خاك غریبی بود آمدیم تا رسیدیم بمنزل ظهیر الدوله هم که از مازندارن آمده بود با پسرش دیدیم و خیلی خوشحال شدیم نهار خوردیم بعد از نهار قدری خوابیدیم شب راهم سازنده های بادکوبه آمده قدری ساز زدند بناصر همیون و موسیو لر فرمودیم نوت آنها را نوشته بعد شام خورده خوابیدیم استاسیون و شهرهائیکه در خاك روسیه از آنها گذشتیم از این قرار است

•—(اسامی استاسیون و شهرهائیکه از خاك روسیه گذشتیم)—•

Virballen	ویربالان	Nikitovka	نیکی توکا
Vilna	ویلنا	Taganrog	طغانرق
Minsk	مینس	Rostow	رستف
Bakmach	باکماش	Krilouskaya	کریلوسکایا

بسلان	Beslan	وروسهبا	Varoshba
پطروسك	Petrowsk	ریشکو	Rischkovo
بالاجاری	Baladjary	کورسك	Koursk
بادکوبه	Bakou	بلگورد	Belgorod

—(دوشنبهٔ هیجدهم جمادی الاخره)—

صبح برخاستیم لباس پوشیدیم ورفتیم به حمام امیربهادرجنگ سیف السلطان موثق الملك امین حضرت عین السلطان ناصرالممالك باما بودند یك جفت اسب سیاه بکالسکهٔ مابسته بودند قدری بدهوا بودند اما گفتند چهار هزارمنات خریده‌اند رفتیم به حمام سرتن شوری کردیم وآمدیم منزل جناب اشرف اتابك اعظم بحضور آمدند میرزاعبدالرحیم طالبف رابحضور آوردند شمشیرو سجاده پیشکش آورده بودو عریضهٔ هم عرض کرده وقصیدهٔ انشادنموده خودش خواند اشعارش راخیلی خوب ساخته بودند عیناً در اینجا نوشته میشود

٭(ای وطن ای که مرا قبله بجز سوی تونیست)٭	٭(من نپرسم بخدا کعبه اگر کوی تو نیست)٭
٭(عقــل کل مهر تو را ارزش ایمان بنهاد)٭	٭(خوش بها داده ولی قیمت یکموی تونیست)٭
٭(سلسبیلی که بود چشمهٔ معروف بهشت)٭	٭(ما زرضوان نشنیدیم بجز جوی تو نیست)٭
٭(نکهت سنبل و گل رایحهٔ مشك وعبیر)٭	٭(نثر عطرگل وخاك تو وجز بوی تونیست)٭
٭(حرمت صید حرم را خرد از من پرسید)٭	٭(گفتم ار صید حرم هست جز آهوی تونیست)٭
٭(فارغ از ذکر تو یك لحظه نیم ها بنگر)٭	٭(همه مویم چه زبان ناطق یاهوی تونیست)٭
٭(صاحب این وطن ای شاه مظفر امروز)٭	٭(غیر ذات خردآیات ملك خوی تونیست)٭
٭(نظم ملك تو آسودگی خلق جز این)٭	٭(آرزو در دل این پیر دعا گوی تونیست)٭

بعد معین التجار رضایف باموثق الملك شرفیاب شد تفصیل چراغ الکتریسته که بمشهد مقدس فرستاده بودیم عرض کرد که هر شب روشن است و نواقصیکه داشت مجدداً خریده بودید حالا تکمیل شده و بی عیب و نقص است خیلی خوشوقت شدیم نهار خوردیم دستمان کم کم درد گرفت عصری کاخافسگی زن و دخترش را بحضور آورد زن فهمیدهٔ عاقل خوبی دارد قدری باآنها صحبت کردیم و رفته رفته درد دست شب شدت کرد که تا صبح نخوابیدیم وزیر دربار آمد وبعضی معالجات کرد

٭)—(سه شنبهٔ نوزدهم)—(٭

صبح برخاستم دستمان خیلی درد میکرد بطوریکه نتوانستیم لباس بپوشیم وتوی رختخواب افتاده بودیم غیراز نوکرهای مخصوص خودمان کسی دیگر پیش ما نبود جناب اشرف اتابك اعظم آمد قدری صحبت کردیم وزیردربار

موثق الدوله فخرالملك موثق الملك حاجب الدوله سیف السلطان بودند تاعصر همینطور افتاده بودیم شب بازدرد دست شدت کرد وتاصبح نخوابیدیم امین الحرم جایش خالی بود که ضماد درست کند میرزا ابراهیم خان دکتر بود ضماد انداخت ومواظب بود

٭)—(چهارشنبهٔ بیستم)—(٭

صبح برخاستیم الحمد لله درد دست قدری تخفیف پیدا کرده وبهتراست امین حضرت و بصیرالسلطنه بودند شب را هم بصیرالسلطنه تاصبح نخوابید وخیلی زحمت کشیدو خیلی راضی هستیم ازخدمات او فردا راهم قرار گذاشتیم در بادکوبه بمانیم تادرست دستمان خوب شود انشاالله روزجمعه عصرحرکت خواهیم کرد جنرال نیکلایف مهماندار بحضور آمد وقرار دادیم باجناب اشرف اتابك اعظم دوروزعلاوه بمانیم شب راهم قدری راحت خوابیدیم ولی اشتها هیچ نداریم ذکام هم اذیت میکند

٭)—(پنجشنبهٔ بیست ویکم جمادی الاخره)—(٭

صبح برخاستیم الحمدلله دستمان خیلی بهتراست میرزا ابراهیم خان دکتر آمد آب کارلس باد خوردیم فخرالملك موثق الملك امین حضرت بصیرالسلطنه بودند کاخافسگی آمد ازما احوالپرسی کرد ظهیرالدوله آمد الحمدلله دستمان خیلی بهتراست موثق الملك تربت آورد استشفا کردیم وامیدواریم انشاالله دستمان بزودی خوب شود وکم کم الحمدلله احوالمان خیلی بهترشد جناب اشرف اتابك اعظم آمد باایشان مدتی صحبت کردیم جنرال مهماندار آمد ازما احوالپرسی کرد بعضی تلگرافها بود خواندیم عیسی خان وعمید حضور ازراه دریابه آستارا آمده اند ازولیعهد هم تلگراف رسید وارد اردبیل شده اند خیلی خوشحال شدیم حقیقتاً دلمان برای ولیعهد خیلی تنگ شده است شب راهم وزیردربار فخرالملك سیف السلطان بودند خیلی صحبت کردیم بعدنماز اذا زلزله را خواندیم آقاسید حسین روضه خواند قدری سرمان درد میکرد اشتهای درستی هم نداشتیم شام هم خیلی کم خوردیم میرزا ابراهیم خان دکتر آمد ضماد انداخت تایکساعت به نصف شب مانده نشسته بودیم و صحبت میکردیم بعد خوابیدیم شب راهم الحمدلله راحت وخوب خوابیدیم مصدق الملك هم امشب رفت بطهران حامل عکسهای مابود

٭)—(جمعهٔ بیست ودویم)—(٭

صبح برخاستیم ضماد دستمان را عوض کردیم ازشدت درد سینه وسرفه سرمان درد میکند الان که این روزنامه را میفرمائیم فخرالملك مینویسد حاجب الدوله ندیم السلطان آقا سید حسین امین حضرت حاضر اند جناب اشرف اتابك اعظم آمد پسرمرحوم بهمن میرزا رابحضور آورد این پسر اسمش بهمن میرزا است ودرایران متولد شده خیلی شبیه است به ضیاءالدوله اظهار مرحمت والتفات باو فرمودیم یك انگشتر الماس هم باو مرحمت فرمودیم بعدمرخص شده رفت بعد نهار خوردیم دوساعت بعد ازظهر باید ازبادکوبه برویم طومانیانس ها

بحضور آمدند بانها اظهار مرحمت فرمودیم بعد سوار کالسگه شده رفتیم بمدرسهٔ دخترها که در تحت حمایت علیا حضرت امپراطریس هستند دعائی خواندند و در مدح ما باهنگ خوشی اشعار ساخته بودند میخواندند سیصد نفر شاگرد بودند شش نفر هم بچه مسلمان هستند پرسیدیم عرض کردند شیروانی و از اهل تسنن هستند بمدیر مدرسه هم یك انگشتر فیروزه مرحمت فرمودیم بعد آمدیم بمدرسهٔ حاجی زین العابدین عمارت دومرتبه بود دو گالری داشت پله های پشم غالی داشت سه اطاق طرف دست راست یکی مسجدشان بود منبر و کتابی داشت برای نماز و ترتیبات مذهبیشان بسیف السلطان فرمودیم تحقیق کند عرض کرد هفتاد نفر مسلمان در این مدرسه درس میخوانند هفت نفر معلم دارند سالی یازده هزار منات مخارج اینجاست که حاجی زین العابدین میدهد سالونی در طبقهٔ بالا بود که گل چیده بودند و دخترها در پشت گل ها میخواندند دخترها از هفت سال تا چهارده سال هستند بعد از تماشای آنها انشائی هم بحاجی زین العابدین مرحمت فرمودیم و سوار شدیم آمدیم به گار حالتمان قدری کسل بود دستمان هم درد میکرد موثق الملك در گار بود و با جیرفی تماشا میکرد ناظم الملك جنرال قونسول تفلیس و فخیم الملك قونسول بادکوبه مرخص شده رفتند مؤید الدوله موثق الدوله موثق الملك ندیم السلطان وکیل السلطنه وکیل الدوله مهندس الممالك و سایرین هم ماندند که از راه دریا بیایند آستارا جناب اشرف اتابك اعظم وزیر دربار امیر بهادر جنگ فخر الملك سیف السلطان حاجب الدوله شمس الملك امین حضرت خوانسالار آقا سید حسین خان بصیر السلطنه خازن السلطان ناصر الممالك ناصر همایون صدق الدوله عکاسباشی هم همراه ما هستند از خشکی بیایند ترن حرکت کرد و آمدیم در بین راه با فخر الملك و اینها صحبت میکردیم ساعت هشت رسیدیم به آغجه قبول سرباز گارد و موزیك حاضر بود ترن ایستاد باران هم گرفت شام را هم در ترن باید بخوریم تا صبح از صدای لکمتیف و بوی نفت خوابمان درست نبرد

—(شنبهٔ بیست و سیم)—

صبح از خواب برخاستیم نماز کردیم چائی خوردیم و حاضر شدیم از برای حرکت جنرال ذولونی هم که از جانب فرمانفرمای قفقاز آمده بود یك نشان شیر و خورشید الماس باو مرحمت فرمودیم مرخص شده رفت کالسگه ها حاضر شد ساعت هفت و نیم حرکت کردیم جناب اشرف اتابك اعظم و وزیر دربار حاجب الدوله توی کالسگه پیش ما بودند از باران دیشب زمین ها گل و ابداً گرد و خاك نبود چند ورس که آمدیم اتابك اعظم وزیر دربار رفتند فخر الملك و سیف السلطان بصیر السلطنه آمدند توی کالسگه پیش ما چك خودمان را نگاه میکردیم و شعر میخواندیم خلاصه یکساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم حالا که در سالیان نشسته ایم امیر بهادر جنگ فخر الملك سیف السلطان آقا سید حسین حضور داشتند شب را هم جناب اشرف اتابك اعظم وزیر دربار فخر الملك و سیف السلطان و مشیر الملك در منزل کلنل براتف مهمان هستند از قراریکه بعد عرض کردند تا سه ساعت از نصف شب گذشته

مجلس طول کشیده بود سوپ کرده بودند و قزاق ها موزیك زده بودند رقص لنکری کرده نطق ها کرده تست برده بودند جنرال مهماندار و صاحب منصبان روسی هم همه بوده اند

—(یکشنبهٔ بیست و چهارم)—

صبح ساعت شش از خواب بیدار شدیم دستمان الحمد لله خوب است نماز کردیم چائی خوردیم دعاهامان را خواندیم آمدیم توی بالکن قدری راه رفتیم امیر بهادر جنگ و حاجب الدوله بودند بالکن هم جای باصفائی بود در رودخانهٔ کر هم از جلو عمارت میگذشت اما تلك انجه پارسال دیده بودیم نبود سوار کشتی شدیم از رودخانهٔ کر گذشتیم بعد کالسگه ها حاضر بود سوار کالسگه شدیم سی و پنج ورس که آمدیم برای نهار در استاسیون پیاده شدیم بعد از نهار هم ده ورس آمدیم برودخانهٔ ارس رسیدیم کشتی حاضر بود سوار کشتی شدیم دو ساعت هم روی رودخانهٔ ارس آمدیم مرغابی و مرغ سقای زیادی روی آب بود توی کشتی با فخر الملك حاجب الدوله سیف السلطان امین حضرت میرزا ابراهیمخان دکتر و عکاسباشی و ابراهیم آبدار بودند آمدیم تا جائیکه کالسگه حاضر بود سوار کالسگه شدیم تا مقارن غروب رسیدیم باوذونیه که منزل است و مالقان هستند بوقلمون زیادی بقدر دو هزار تا در کنار ده دیدیم و آمدیم منزل چون شب دوشنبه بود آقا سید حسین روضه خواند بعد شام خورده خوابیدیم

—(دوشنبهٔ بیست و پنجم جمادی الاخره)—

امروز باید بلنکران برویم صبح را برخاستیم لباس پوشیدیم دعاهامان را خواندیم کالسگه حاضر بود با جناب اشرف اتابك اعظم و وزیر دربار سوار کالسگه شدیم تا نزدیك ظهر باستاسیون رسیدیم نهار حاضر بود نهار خوردیم بعد از نهار فخر الملك و سیف السلطان بصیر السلطنه در کالسگهٔ ما بودند سوار شدیم امروز بر عکس هر روزه که بکالسگچی میفرمودیم آرام برود هر قدر میگفتیم تند برو باز آرام میرفت تا نزدیك غروب راه آمدیم صحراها همه سبزه و اغلب نی زار بود میگفتند قرقاول و دراج هم زیاد دارد مقارن غروب بمنزل رسیدیم دستهٔ موزیك و سرباز گارد حاضر بود پیاده شدیم از جلو آنها گذشتیم بعد آمدیم بعمارتی که برای ما معین کرده بودند بسیار جای خوبی بود هوای خوبی داشت اطاقهای خوب مال لیانزف است نماز خواندیم شام خوردیم و خوابیدیم مؤید الدوله و موثق الدوله و موثق الملك و سایرین که از راه دریا آمده بودند بواسطهٔ طوفان نتوانسته بودند در آستارا پیاده شوند دوباره برگشته در لنکران پیاده شده بودند و بعد از انجا کالسگه کرایه کرده باستارا رفته بودند ٭

—(سه‌شنبهٔ ۲۶ جمادی الاخره)—

امروز باید انشاالله باستارا برویم صبح ساعت هشت و نیم سوار شدیم راه خیلی گل و بد بود هشت اسب بسته بودند بکالسگهٔ ما ماهم لباس رسمی پوشیده بودیم تا رسیدیم برودخانه روی دو کشتی کوچك را تخته بندی کرده بودند باطناب میکشیدند از این طرف آب بانطرف میبردند ما را عبور دادند بعد کالسگه ها را آوردند کالسگهٔ ما که آمد سوار

شدیم وراندیم جناب اشرف اتابك اعظم وزیر دربار جنرال مهماندار با ما در کالسکه بودند خیلی تند آمدیم بعد دیدیم شمشیر ما عقب مانده فرستادیم شمشیر را بیاورند چون نزدیك بودیم و شمشیر نرسید خواستیم شمشیر اتابك را ببندیم دیدیم خیلی بکمر ما کشاد است خواستیم شمشیر وزیر دربار را ببندیم که شمشیر خودمان رسید آمدیم تا رسیدیم بسر حددم پل سرباز گارد روسی ایستاده بود آمدیم اینطرف سرباز گارد خودمان ایستاده بود ولیعهد و امیر نظام و سایرین ایستاده بودند آنها را دیدیم و از ملاقات ولیعهد خیلی خوشحال شدیم آصف السلطنه که بریاست اردو آمده بود از خدمات او راضی هستیم نوکرهای خودمان عمید حضور عیسی خان مشیر السلطان معتمد خاقان مؤتمن حضور اعتماد السلطان وثوق خلوت مؤتمن خلوت مصدق السلطنه و سایرین که از طهران آمده بودند همه را دیدیم از خدمات آنها هم راضی هستیم بعد آمدیم منزل شب هم ولیعهد آمد تا آخر شب پیش ما بود صحبت میکردیم سلطان محمد میرزا پسر ولیعهد را آوردند دیدیم خیلی خوشوقت شدیم ماشاالله پسر خوبی است فخر الملك و سیف السلطان و سایرین بودند صحبت میکردیم الحمدلله خیلی خوش گذشت

چهارشنبهٔ بیست و هفتم جمادی الاخره

امروز در آستارا توقف است صبح برخاستیم لباس رسمی پوشیدیم در ساعت ده جنرال نیکلایف و سایر صاحبمنصبان مهماندار ها شرفیاب شدند جناب اشرف اتابك اعظم هم بودند نسبت بزحماتی که کشیده بود اظهار رضایت فرمودیم تمثال خودمان را هم بجنرال دادیم بسایرین هم نشان و آنچه لازم بود دادیم مرخص شده رفتند در چادریکه برای آنها معین شده بود دوزده بودند با اتابك اعظم چائی خورده و بعد رفتند موسیو دقونسول دولت انگلیس مقیم تبریز بحضور آمد با او هم صحبت کردیم و فرمایشات فرمودیم او هم رفت نهار خوردیم بعد از نهار رفتیم به واناکا جائی است که ماهی میگیرند کنار دریا چند تا ماهی با تور گرفتند تماشا کردیم ولیعهد هم بود فخر الملك و سیف السلطان هم از عقب آمدند میخواستیم تیراندازی کنیم چون دستمان درد میکرد نتوانستیم بعد آمدیم منزل جناب اشرف اتابك اعظم مشیر الملك را بحضور آورد بعضی فرمایشات فرمودیم یك سنجاق دستمال گردن مخمه هم بمشیر الملك مرحمت فرمودیم بعد مرخص شده رفت که با کشتی برود به بطرزبورغ بعد ولیعهد که خداهای اردبیل و مشگین را بحضور آورد امامقلی میرزا هم بود بعضی فرمایشات بآنها فرمودیم ششصد و پنجاه نفر سوار که تازه از این طایفه خواسته بودیم حاضر کرده اند قرار شد فردا صبح از سان حضور بگذرانند بعضی فرمایشات هم بولیعهد فرمودیم بعد مرخص شده رفت شب هم فخر الملك و سیف السلطان آمدند صحبت کردیم سلطان احمد میرزا پسر ولیعهد را هم خواستیم آوردند پیش ما خیلی بامزه بود یکساعت طلا هم باو مرحمت فرمودیم یك طاقه شال هم به آقا عبدالله مرحمت فرمودیم بعد شام خورده خوابیدیم

پنجشنبهٔ بیست و هشتم جمادی الاخره

صبح از خواب برخاستیم چائی خوردیم عیسی خان آمد قدری صحبت کردیم و اذیتش کردیم بعد رختهامان را پوشیدیم

جناب اشرف اتابك اعظم آمد پسر صدر الاشراف و قاضی و خادم باشی را بحضور آورد اظهار مرحمت و التفات بآنها فرمودیم ولیعهد و امیر نظام آمدند یك شمشیر بولیعهد و یك انگشتر الماس بامیر نظام مرحمت فرمودیم بعد سوار شدیم و آمدیم سوارهٔ شاهسون سر راه ایستاده بودند آنها را ملاحظه نمودیم تمام طایفه های شاهسون بسیار سوار خوبی بودند اسبهای خوب داشتند و اسمشانرا سوارهٔ هوشیار گذاشتیم که انشاالله بطهران بیایند و مشق بکنند سوارهٔ خوبی هستند یك قدری سواره آمدیم ولیعهد و امیر نظام و امامقلی میرزا را هم مرخص فرمودیم رفتند با وزیر دربار موثق الدوله فخر الملك امیر بهادر جنگ سیف السلطان صحبت میکردیم و سواره آمدیم بانجائیکه ماهی میگیرند راه را گم کردیم باطلاق بود برگشتیم آمدیم بکالسکه نشستیم وراندیم آمدیم تا رسیدیم برودخانه بعد برای صرف نهار پیاده شدیم نهار خوردیم قدری استراحت کردیم از خواب که برخاستیم آمدیم منزل که در ده لمرکه جز و محال حاجی رستم و خالك کسر کارو داست منزل ما را در اطاق چوبی در کنار دریا قرار داده اند رفتیم کنار دریا دریا هم خیلی آرام و خوب بود تلگراف زیادی از طهران رسیده بود همه را خواندیم و چند شیشه عکس انداختیم تور چیرا فرمودیم تور آورد انداخت در دریا چند تا ماهی گرفتیم تا نزدیك غروب کنار دریا راه میرفتیم بعد آمدیم باطاق خودمان شام خوردیم آقا سید حسین آمد روضه خواند و بعد خوابیدیم

جمعهٔ بیست و نهم جمادی الاخره

امروز باید به لیسار برویم صبح برخاستیم و سوار کالسکه شدیم راه از توی جنگل میگذشت دریا هم دست چپ خیلی باصفا بود قدریکه آمدیم سوار اسب شدیم وزیر دربار فخر الملك سیف السلطان بصیر السلطنه عیسی خان همراه ما بودند صحبت میکردیم صدق الدوله هم یابوی سفیدش را که تازه خریده سوار شده بود خیلی کوچك و رنگ غریبی داشت سه فرسخ که آمدیم برای نهار پیاده شدیم جناب اشرف اتابك اعظم هم رسید با فخر الملك قدری شوخی کردیم مؤید الدوله هم بود بسیار شاهزادهٔ خوب معقول درست صحیحی است بعد از نهار سوار شدیم و آمدیم قدری کتاب خواندیم توی کالسکه کرچی کنار دریا دیدیم فرمودیم تور بیندازد ماهی بگیرد تماشا کنیم نتوانست بعد آمدیم بمنزل فخر الملك بود یاد ایام گذشته کردیم بعد قدری خوابیدیم از خواب که برخاستیم رفتیم کنار دریا گردش کردیم عمید السلطنه یکجفت بچه شوکا و چند گاوشیرده و غیره برای ما آورده بود بعد از تفرج و گردش آمدیم باطاق چوبی که برای ما درست کرده بودند نماز خواندیم سورهٔ والصافات خواندیم جناب اشرف اتابك اعظم بحضور آمد بعضی تلگرافها هم وکیل الدوله آورد خواندیم یك کشتی هم از گمرك میامد با دوربین تماشا کردیم چندان بزرگ نبود نماز خواندیم شام خوردیم مؤید الدوله را خواستیم فخر الملك و سیف السلطان هم بودند صحبت کردیم بعد خوابیدیم

شنبهٔ غرهٔ رجب

امروز باید به الالان برویم صبح برخاستیم دعاها را خواندیم چائی خوردیم و سوار شدیم اتابك اعظم چون روز اوّل ماه بود نماز اوّل ماه میخواند از عقب آمد قدری که آمدیم سوار اسب شدیم و مدتی سواره آمدیم تا رسیدیم بیك ماهی گیرخانه کنار دریا پیاده شدیم آفتاب گردان زدند بعد نهار افتادیم کرجی و ماهی گیرها آنجا بودند فرمودیم کرجی را باب انداخت و تور را که ماهی میگیرد دو تا ماهی هم قبل از وقت برای ما آورده بودند مدتی که تور انداخت بدریا یك ماهی از همین ماهی های مرده به تردستی انداخت توی دریا و آوردیش ما همینکه نگاه کردیم دیدیم ماهی مرده است معلوم شد تورش پاره بوده نتوانسته بود بگیرد شیرمزده بود بعد نهار خوردیم و سوار کالسکه شدیم قدریکه آمدیم عمید السلطنه عرض کرد درخت توسکائی هست خیلی بزرگ اگر میل دارید تماشا کنید اسب خواستیم سوار شدیم خیابان خوبی جنگل را تراشیده درست کرده بودند گل زیادی داشت امیر بهادر جنگ فخرالملك سیف السلطان بودند صحبت میکردیم رفتیم تا رسیدیم بان درخت درختی بود خیلی صاف و قشنگ تقریباً هشت نه ذرع قطر و بیست و دو سه ذرع طول داشت درختیکه در کارلسباد دیده بودیم خیلی از این کلفت تر بود امّا باین بلندی نبود بعد از تماشا باز آمدیم سوار کالسکه شدیم قدریکه آمدیم باز ماهی گیر بود ایستادیم دادیم تور انداخت چند تا ماهی گرفت تماشا کردیم بعد آمدیم منزل و استراحت کردیم منزل در گمرکخانه است پسر ماترواستوداخ در اینجا مدیر گمرك است از خواب که برخاستیم رفتیم کنار دریا جناب اشرف اتابك اعظم آمد صحبت کردیم باز دادیم تور انداختند دو تا ماهی هم گرفته یکی را به اتابك اعظم دادیم یکی را هم دادیم برای خودمان سرخ کنند بعد باز آمدیم باطاق خودمان نماز خواندیم شام خوردیم فخرالملك و سیف السلطان بودند صحبت کردیم امین حضرت عیسی خان عمید حضور هم بودند آصف السلطنه دو روز است ناخوش است فرستادیم احوالش را پرسیدند عرض کرده بود بهتر هستم فردا شرفیاب میشوم میرزا ابراهیم خان دکتر خیلی خوب معالجه کرده بود بعد از شام هم صدق الدوله و موتمن خلوت آمدند و بعد خوابیدیم

—((یکشنبهٔ دوم رجب))—

صبح برخاستیم نماز خواندیم بعد از نماز هم دیگر نخوابیدیم احوالمان هم الحمدلله خیلی خوب است اما دستمان باز قدری درد میکند بعد سوار شدیم فرستادیم جناب اشرف اتابك اعظم بیاید عرض کرده بود بعضی کاغذها است بخوانم بعد شرفیاب میشوم ما سوار شدیم دریا هم خیلی سالم و خوب هوا هم صاف و آفتاب بود وزیر دربار فخرالملك سیف السلطان بودند صحبت میکردیم سیف السلطان چند تیر انداخت نزد عیسی خان و بصیرالسلطنه را فرمودیم بروند کنتش را بمالند فخرالملك هم یك مرغابی خانگی زد بالش شکست سردار معظم بود همینطور صحبت کنان میامدیم خیلی افسوس خوردیم که دستمان درد میکرد و نمیتوانستیم تفنگ بیندازیم آمدیم تا رسیدیم بمنزل نهار خوردیم بعد از نهار دو سه ساعتی خوابیدیم از خواب که برخاستیم رفتیم کنار دریا قدری سر بسر عیسی خان

گذاشتیم عمید حضور بود بعد جناب اشرف اتابك اعظم آمد بعضی تلگرافها بود و کاغذهای وزیر امور خارجه همه را خواندیم بعد اتابك اعظم رفت فخرالملك و سیف السلطان و امین حضرت آمدند صحبت کردند و نماز خواندیم شب شد شب هم پیشخدمتها همه بودند شام خوردیم خوابیدیم

—((دوشنبهٔ سیم))—

امروز را از ملارود باید برویم بانزلی وقت رفتن اطاق چوبی ما را که باد برده بود بفخرالملك و سیف السلطان نشان دادیم خیلی تعجب کردند شب هم بفخرالملك فرمودیم دریا بهم خورده تعبداً تصدیق کرد اما صبح که برخاستیم دیدیم دریا طوری بهم خورده که طوفان است دیشب تا صبح باران میامد بصیرالسلطنه و آقا سید حسین و قهوه چی باشی اعتمادالسلطان همه توی چادری که بودند چادر سرشان خراب شده بود زیر چادر مانده بودند خلاصه صبح برخاستیم رخت پوشیدیم و سوار شدیم باران هم می آمد خیال داشتیم از راه مرداب سوار کشتی بشویم برویم چون دریا منقلب بود از خیال کشتی نشستن منصرف شدیم و با کالسکه آمدیم و خیلی هم تند آمدیم تا رسیدیم بانزلی سرباز و قزاق و توپخانه صف کشیده بودند شعاع السلطنه آمده بود دیدیم میرزا عبدالله خان ظفرالسلطنه ناصرالسلطنه اجلال السلطنه احتساب الملك معین دربار مؤیدالملك و سایرین که از طهران آمده بودند همه را دیدیم و آمدیم دم در ناصرالدین میرزا اعتضادالسلطنه همه دم در بودند رفتیم اندرون امین الحرم صدیق الحرم معین الحرم و سایر خواجه ها بودند رفتیم حرمخانه حضرت علیا و خازن اقدس را دیدیم اتابك اعظم و سایرین هم عقب مانده بودند بعد آمدند نهار خوردیم و خوابیدیم بعد برخاستیم نماز خواندیم شب هم آتش بازی خوبی کردند

—((سه شنبهٔ چهارم))—

صبح را از خواب بیدار شدیم الحمدلله احوالمان خیلی خوب است چائی خوردیم رخت پوشیدیم و آمدیم بیرون جناب اشرف اتابك اعظم بحضور آمدند سایر نوکرها هم بودند حاجی امین السلطنه و پسرش که از طهران آمده بودند بحضور رسیدند بعضی کاغذها از طهران رسیده بود وکیل الدوله آورد و خواندیم دو تا اسب های کوچك که ارفع الدوله از اسلامبول فرستاده بود آوردند ملاحظه کردیم خوب اسبهائی بودند بعد نهار خوردیم بعد از نهار خواستیم بخوابیم نخوابیدیم کشتی خواستیم و سوار شدیم روی مرداب قدری گردش کردیم و آمدیم منزل دستمان الحمدلله بهتر است هوا هم باران می بارد دریا هم منقلب است ماهی گیرها را خواستیم آمدند چند تا ماهی جلو ما گرفتند تماشا کردیم یك ماهی خیلی بزرگ هم اتابك اعظم فرستاده بود برای ما بعد رفتیم اندرون دراز کشیدیم از خواب که برخاستیم آمدیم بیرون فخرالملك را خواستیم روزنامه نوشت نماز کردیم غروبی هم پیشخدمت ها آمدند صحبت فرنگستان را میکردیم شب شد آتش بازی خوبی کردند موزیك هم زدند

بعدشام خوردیم وتاساعت پنج صحبت میکردیم وبیرون بودیم بعدرفتیم اندرون وخوابیدیم

(چهارشنبه ۵ رجب)

صبح ازخواب برخاستیم دعاهامان راخواندیم وچائی خوردیم وآمدیم بیرون اتابك اعظم وجمعی ازاعیان رشت بحضور آمدند شخص فرنگی که وقت رفتن آمده بوداینجا تخم کنف کاشته بود (کنف یکنوع علفی است که ازاو ریسمان درست میکنند) نخهایش راآورده بود ملاحظه فرمودیم بعضی ماشین ها که برای گل کاری خواسته بودیم آورد کاشف السلطنه آمد عرض کرد دو کرور درخت چائی داریم وانشاالله بهار آینده چائی انرا خواهیم خورد سردار معظم هم عرض کرد هفتصد هشتصد درخت چائی در تنکابن داده ام کاشته اند باین بیکر ما گر برود انشاالله تاچندسال دیگر ثلث چائی ایران راخواهدداد یکی ازاین ماشین هاراهم دادیم بکاشف السلطنه برای چائی کاری بعدآمدیم بالاعلمای رشت بحضور آمدند انهاراهم دیدیم واظهار التفات کردیم وقدری صحبت کردیم بعدمرخص شده رفتند بعدنهار خوردیم در سرنهار فخرالملك رباعی که صدیق خلوت ازطهران بتوسط فخرالملك فرستاده بود بعرض رسانید یکصد تومان هم انعام مرحمت فرمودیم که برایش بفرستند رباعی راهم فرمودیم دراینجا بنویسند

(شاها که دوباره گرد گیتی گشتی) (خورشید صفت گذشتی ازهر دشتی)
(اندر دل شهریار هر اقلیمی) (ازمهر ووفا تخم محبت کشتی)
(شاها که دوباره کامرانی کردی) (تکمیل فنون وکاردانی کردی)
(تحقیق حقایق جهانداری را) (درگرد جهان دفعهٔ ثانی کردی)

بعدازنهار استراحت کردیم ازخواب که برخاستیم کشتی خواستیم وسوارشدیم جناب اشرف اتابك اعظم وزیر دربار وسایرین بودند رفتیم بطرف کپرحال گردش کردیم بعدآمدیم منزل موزیکانچیها موزیك زدند شب هم آتش بازی کردند بعدروضه خواندند ورفتیم اندرون شام خوردیم خوابیدیم

(پنجشنبه ششم)

صبح برخاستیم آمدیم بیرون وزیردربار بود امیربهادر جنگ بود بارکاس حاضر بود سوارشدیم ورفتیم انطرف کالسکهٔ نازشمار آوردند سوارشدیم یکجای بدی بود پیاده شدیم کالسکهٔ مارا ارکردند اعتضادالسلطنه هم همراه ما بود سردار معظم شمس الملك عین السلطان هم بودند یکفرسخ که رفتیم توی جنگل برای صرف نهار پیاده شدیم نهار خوردیم قرقاولی هم دیده نشد بعدازنهار باز سوار کالسکه شده آمدیم منزل قدری خوابیدیم ازخواب که برخاستیم اتابك اعظم بحضور آمد قدری صحبت کردیم بعدنماز خواندیم شب هم بازآتش بازی شد بعدازآتش بازی رفتیم اندرون نماز اذا زلزله را نخواندیم روضه خواندند وخوابیدیم

(جمعه هفتم رجب)

صبح ازخواب برخاستیم نماز خواندیم دیگر نخوابیدیم دعاهامان راخواندیم لباس پوشیدیم وآمدیم بیرون جناب اشرف اتابك اعظم آمد رفتیم بالای عمارت شمس العماره منظر بسیار خوبی داشت اطراف همه جا پیدا بود تماشا کردیم بعدآمدیم کنار دریا ماهیهای کوچك زیادی بود فرمودیم گرفتند خیلی قشنگ بودند محمودخان وعیسی خان انداختند توی کرجی رفتند آنطرف یك ماهی آزاد بزرگی هم آوردند برای مابادوربین اطراف مرداب راتماشامیکردیم دیدیم حقاری نشسته تفنگ خودمانرا دادیم بسیف السلطان رفت برای حقار که پرید روی هوا خیلی خوب زد ماهم یك سرداری تن پوش خودمانرا خلعت باو مرحمت فرمودیم بعدآمدیم باطاق نهار خوردیم بعدازنهار خوابیدیم ازخواب که برخاستیم فخرالملك راخواستیم آمد روزنامه نوشت موزیکانچیها آمدند کنار دریا موزیك زدند یکی دوتا سلندر فنگراف گرفتیم معین الملك وحاجی ناصرالسلطنه بحضور آمدند صحبت کردیم و بعد رفتیم اندرون روضه خواندند وخوابیدیم

(شنبهٔ هشتم رجب)

صبح ازخواب بیدار شدیم باران بشدت میبارید نماز کردیم چائی خوردیم ومصمم بودیم با کشتی ازمرداب بیائیم آمدیم سوار کشتی شدیم فرستادیم جناب اشرف اتابك اعظم امدوزیر دربار بودهرقدر خواستیم خودمانرا راضی کنیم که ازمرداب برویم دیدیم اب ازطرف دریا بطرف مرداب میاید ودو ذرع آب مرداب بالاآمده گفتیم هیچ لازم نیست ورفتیم انطرف مرداب پیاده شدیم کالسکهٔ اعتضادالسلطنه راآوردند اتابك اعظم وزیردربار امیربهادر جنگ پهلوی ما نشستند شمس الملك وعین السلطان هم جلو کالسکه نشستند وراندیم فخرالملك وسیف السلطان موثق الملك وامین حضرت وسایرین ازراه مرداب با کشتی رفته بودند مرداب خیلی منقلب وتلاطم داشته همه احوالشان بهم خورده بود تاماهم بقدر اینکه فخرالملك وسایرین تلاطم دریاداشتند در توی کالسکه بواسطهٔ گل زیاد وخرابی راه متألم بودیم آمدیم تارسیدیم بحمام خام دهی است آنچه بنظر مارسید وسر راه بود ده دوازده خانهٔ رعیتی بیشتر دیده نشد چرخ کالسکه تا کیوش بگل فرو میرفت باآنکه هشت اسب بسته بودند اغلب باسبها نفس میدادند آمدیم تاپنج بغروب مانده وارد منزل شدیم شش فرسخ هم راه بود نهار خوردیم بعدازنهار استراحت کریم ازخواب که برخاستیم نماز خواندیم بواسطهٔ خرابی راه قدری کسل بودیم وسرمان گیج میرفت فرستادیم میرزا ابراهیم خان دکتر آمد حب داد خوردیم بعدفخر الملك وسیف السلطان آمدند تایکساعت ازشب گذشته هم بیرون بودیم وصحبت میکردیم الحمدلله کم کم احوالمان بهتر شد بعدقرق شدو اندرون آمدند آقاسید حسین هم روضه خواند شام خوردیم وخوابیدیم

(یکشنبهٔ نهم رجب)

صبح برخاستیم نماز خواندیم چائی خوردیم آمدیم بیرون قونسول روس وانگلیس باجناب اشرف اتابك اعظم بحضور آمدند قدری باآنها صحبت کردیم بعدمرخص شده رفتند ماهم کالسکه خواسته سوارشدیم ورفتیم بعدیره باران هم بشدت میارید موزیکانچی های رشت هم بودند موزیك زدند رفتیم بعمارت انطرف رودخانه جلو عمارت جمعی بود

گاوهای جنگی را آوردند دعوا انداختند دو تا از گاوها قدر نیم ساعت شاخ بشاخ هم گذاشتند دعوا کردند خیلی تماشا داشت بعد نهار خوردیم بعد از نهار هم فخر الملك و سیف السلطان و سایر پیشخدمتها بودند صحبت میکردیم بچه سیدی هم بود شعر میخواند خوب میخواند این اشعار را خواند که در روزنامه نوشته میشود (تو فخر بدین کن که من می نخورم) (صد کار کنی که می غلامست آنرا) (ورمی نخوری طعنه مزن مستانرا) (گر دست دهد توبه کنی یزدانرا) تا سه ساعت بغروب مانده آنجا بودیم یك زاغچه هم با گلوله تفنگ پنج فشنگی از سیصد قدم خیلی خوب زدیم بعد از صرف چائی آمدیم بمنزل اتابك اعظم آمد بعضی کاغذهای طهران بود خواند یکی دو تا دستخط هم خودمان نوشتیم بعد اتابك اعظم رفت و قرق شد حرمخانه آمدند بعد شام خورده خوابیدیم

٭)—٠—«(دوشنبهٔ دهم رجب)»—(٭

صبح برخاستیم نماز خواندیم و لباس پوشیدیم قرق شکست بعضی از علمای رشت مثل حاجی خمامی و شریعتمدار و ضیاءالعلما و غیره بتوسط جناب اشرف اتابك اعظم بحضور آمدند با علما قدری صحبت کردیم بعد آنها رفتند ما هم سوار شدیم و رفتیم بعینك هوا الحمدلله خوب بود و باران نیامد عینك دریاچه ایست بشکل عینك اطرافش جنگل و درخت است کنار دریاچه نهار خوردیم بعد از نهار سوار شدیم یك بلدرچین پرید خیلی خوب زدیم آمدیم اجق بود پیاده شدیم عکس انداختیم چائی خوردیم وزیر دربار فخر الملك سیف السلطان امیر بهادر جنگ سردار معظم بودند بعد از صرف چائی سوار شدیم و آمدیم منزل بعد شام خوردیم و خوابیدیم

٭)—٠—«(سه شنبهٔ یازدهم)»—٠—(٭

امروز از شهر رشت حرکت است صبح زود برخاستیم لباس پوشیدیم و آمدیم بیرون سوار شدیم جناب اشرف اتابك اعظم هم از عقب آمدند بعمارت رسیدند بیرون شهر قدری زنبور بود که آدم دهنش را نمیتوانست باز کند با جناب اشرف اتابك صحبت میکردیم و میرفتیم بعد اتابك را مرخص فرمودیم رفت بکالسکهٔ خودش با بصیر السلطنه و اجلال السلطنه که در رکاب بودند صحبت میکردیم بعد عیسی خان هم آمد صحبت میکرد و میامدیم فخر الملك و سیف السلطان را خواستیم عقب مانده بودند آنها را هم آوردند و صحبت میکردیم آمدیم تا رسیدیم بمنزل که امامزاده هاشم است پیادهٔ زیادی حاضر بود بمیر شکار فرمودیم آنها را بردارد برود کوه را جرگه کند خودمان هم با وزیر دربار و فخر الملك و سیف السلطان و سایرین رفتیم آفتاب گردان زدند پیاده شدیم چند شیشه عکس انداختیم بعد پیاده ها و میر شکار آمدند شکاری نبود نهار خوردیم بعد سوار شدیم آمدیم منزل یك زن فرنگی را سر راه دیدیم با یك مرد معلوم شد از اهل پاریس است و برای سیاحت آمده و حالا بطهران میرود رفتیم اندرون قدری خوابیدیم بعد برخاستیم شب شد آقا سید حسین آمد روضه خواند نماز خواندیم و شام خوردیم و خوابیدیم امروز هوا صاف و آفتاب بود شب هم ماهتاب خوبی بود

٭)—«(چهارشنبهٔ دوازدهم رجب)»—(٭

صبح برخاستیم نماز خواندیم یکساعت و نیم از دسته گذشته سوار شدیم باران هم گرفت اتابك اعظم و سایرین همه عقب مانده بودند ما و اعتضاد السلطنه در کالسکه بودیم و صحبت میکردیم وزیر دربار هم قدری همراه ما بود و صحبت میکرد بعد رفت بکالسکهٔ خودش هیچکس دیگر همراه ما نبود باران بشدت گرفت آمدیم تا رسیدیم منزل فخر الملك و سیف السلطان آمدند و رسیدند نهار خوردیم و خوابیدیم از خواب که برخاستیم اخبار زیادی رسید اوّل گفتند یك نفر قزاق مرده با دو رأس اسب در کاهدان بوده اند کاهها آتش گرفته و همه سوخته اند بعد گفتند چهار نفر سرباز مرده یك همچه باد و بارانی در سی و نه سال قبل در چمن لیلان دیدیم که شانزده هزار قشون اردو زده بودند ما هم آنوقت یازده سال داشتیم و نایب بودیم در همانجا منصب سرجوقه گی عطا دادند در فوج ششم اقبال خلاصه بعد امیر بهادر جنگ آمد بسربازها و غلامها و سایرین انعام مرحمت فرمودیم شب را هم بیرون خوابیدیم

٭)—٠—«(پنجشنبهٔ سیزدهم)»—٠—(٭

امروز باید به منجیل برویم صبح برخاستیم نماز خواندیم امروز عید مولود حضرت ولایت مآب صلواة الله و سلامه علیه و آله است خداوند تبارك و تعالی عیدی مرحمت فرمودند هوا آفتاب و آرام و خیلی خوب شد سوار کالسکه شدیم آمدیم سه فرسخ که آمدیم به رودبار رسیدیم فخر الملك و سیف السلطان دیشب را اینجا آمده بودند بحضور رسیدند اسب خواستیم و سوار شدیم یك فرسخ که سواره آمدیم رسیدیم بمنجیل شاهزاده عز الدوله و حاجی افخم الدوله پسرش و خوانین خمسه آمده بودند بحضور رسیدند از دیدن شاهزاده عمو خیلی خوشحال شدیم حقیقة برکت خانواده هستند از محمد شاه مرحوم همین یك عمو و یك عزت الدوله عمه باقی مانده اند و خیلی غنیمت هستند خیلی اظهار مرحمت و التفات بآنها فرمودیم و بعد رفتیم برای قریهٔ هرزه بیل بالای تپه آفتاب گردان زدند سرو بزرگ را هم تماشا کردیم و نهار خوردیم بعد سوار شدیم و آمدیم منزل و درد دست را سوقات آوردیم غروب که شد دستمان شروع کرد بدرد گرفتن فرستادیم وزیر دربار با میرزا ابرهیم خان دکتر آمدند مداوا کردند نماز اذا زلزله را خواندیم تا صبح دستمان درد میکرد حضرت علیا و خازن اقدس و سایرین پیش ما بودند و درد دست اذیت میکرد

—٠—«(جمعهٔ چهاردهم رجب)»—٠—

صبح از خواب برخاستیم خیلی دستمان درد میکرد آمدیم بیرون نصر السلطنه و اعیان رشت حاضر بودند مرخص شده رفتند ما هم سوار شدیم به کالسکه و آمدیم اعتضاد السلطنه هم دو روز است پیش ما توی کالسکه می نشیند متکا را گذاشتیم زیر دستمان و دادیم اعتضاد السلطنه نگاه دارد قدریکه آمدیم دیدیم نمیتواند عیسی خان را گذاشتیم توی کالسکه آنهم قدش تفاوتی با اعتضاد السلطنه نداشت قدری تنطقش زیادتر بود آمدیم اما از درد دست بماجه

گذشت خدا میداند آمدیم تارسیدیم منزل حضرت علیا وخازن اقدس وسایرین آمدند نهار قدری کباب خوردیم بعد از نهار لرز کردیم درد دستهان شدت کرد وزیر دربار آمد ضماد انداخت الحمدلله قدری ساکت شد بعد قدری نان باچائی خوردیم موثق الدوله امیربهادرجنگ فخرالملک موثق الملک بحضور آمدند قدری صحبت کردیم آنها رفتند وقرق شد ٭

٭(شنبهٔ یازدهم رجب)٭

شب وقتی تب داشتیم آمدند عرض کردند عین الدوله آمده خواستیم آمد حقیقتاً ازدیدن عین الدوله بقدری خوشوقت شدیم که تب قطع شد قدری صحبت کردیم چون کسل بودیم مرخص فرمودیم رفت امروز باید برویم بیوزباشی چائی صبح از خواب برخاستیم چائی خوردیم دعاهامان را خواندیم وزیر دربار آمد تب الحمدلله قطع شده بود اما خیلی ضعف داشتیم کالسکه خواستیم جناب اشرف اتابک اعظم بود عین الدوله وزیر دربار بودند سوار کالسکه شدیم شاهزاده عزالدوله آمد قدری صحبت کردیم بعد باعین الدوله هم دم کالسکه خیلی صحبت کردیم اوهم رفت بکالسکهٔ خودش بعد فخرالملک و سیف السلطان آمدند با انها هم صحبت میکردیم ومیرفتیم آنهاهم رفتندبکالسکهٔ خودشان ماهم همینطور توی کالسکه فکر میکردیم منزل هم خیلی دور وراه بدی داشت بااعتضاد السلطنه صحبت میکردیم آمدیم تارسیدیم بمنزل نهار میخوردیم که حرم وارد شد همینطور باحرم بودیم تافرداصبح مطالب عزالدوله راهم خواندیم و جواب دادیم الحمدلله خیلی راحت بودیم اما نصف شب باز قدری دستهان درد گرفت تاصبح بهمان درد دست ساختیم الحمدلله صبح ساکت شد

٭(یکشنبهٔ شانزدهم رجب)٭

صبح از خواب برخاستیم میرزا ابراهیم خان دکتر آمد گفت الحمدلله تب ندارید کالسکه خواستیم وسوارشدیم باید به آقابابا برویم بهشاهزادهٔ عزالدوله هم شمشیر مرصع مرحمت فرموده بودیم وبحاجی افخم الدوله پسرش سرداری شمسه مرصع التفات شده بود بحضور آمده مرخص شده رفتند عین الدوله ووزیردربار بحضور آمدند بعد جناب اشرف اتابک اعظم هم رسیدند بااتابک اعظم بعضی فرمایشات فرمودیم بعداتابک اعظم ایستاد که باعزالدوله خداحافظی کند بعد رفت بکالسکهٔ خودش عین الدوله هم مدتی همراه کالسکه بود وصحبت میکردیم بعد فخرالملک وسیف السلطان راخواستیم آنهاهم آمدند صحبت کردیم خوانسالار بصیرالسلطنه مجید حضور آمدند تامنزل همینطور صحبت کنان آمدیم نهاری خوردیم بعدازنهار روزنامهٔ خودمان رافرمودیم فخرالملک نوشت سالارا کرم حاکم قزوین هم اینجا بحضور رسید خیلی از خدمات اوراضی هستیم عین الدوله مخصوصاً ازوضع انتظام حکومت سالار اکرم عرض میکرد نهار خوردیم بعدازنهار استراحت فرمودیم ازخواب که برخاستیم جناب اشرف اتابک اعظم بحضور آمدند عین الدوله ووزیردربارهم مشرف شدند خیلی صحبت کردیم اتابک اعظم رفت بعدتاسه ساعت ازشب گذشته

باعین الدوله صحبت میکردیم بعد عین الدوله رفت وزیردربار وسایرین بودند تاپنج ازشب گذشته نشسته بودیم بعد شام خورده شب راهم بیرون خوابیدیم صدق السلطنه که ازطهران امده بود بحضور رسید

—٭(دوشنبه هفدهم رجب)٭—

صبح ازخواب برخاستیم حرم قبل ازماسوار شده بودند رفته بودند ماهم برخاستیم چائی خوردیم اتابک اعظم امدند سوارشدیم قدریکه امدیم مستقبلین شهرکم کم رسیدند جناب اقای بحرینی هم که ازطهران امده بودند دربین راه رسیدند خیلی ازملاقات ایشان خوشحال شدیم احوالپرسی واظهار تفقد فرمودیم بعد آمدیم علمای شهر آمده بودند چادری هم زده بودند بهمهٔ انهاهم اظهار تلطف واحوالپرسی فرمودیم بعد نقیب السادات باجمعی ازسادات آمده بودند بانهاهم اظهار التفات فرمودیم مقتدرالسلطنه هم درسرراه بحضور رسید باوهم اظهار مرحمت فرمودیم تجار واعیان واهالی شهر آمده بودند سالاراکرم طاق نصرتهای متعدد وبیرقهای زیاد ازهر قبیل تشریفات ذرهٔ فروگذار نکرده بود ازقراریکه تحقیق کردیم بسیارهم خوب حرکت کرده است ومردم عموماً راضی هستند آمدیم وارد عمارت شدیم عمارت راهم باغ واندرون وکلاه فرنگی تماماً راسالاراکرم تعمیر خوبی کرده میشود گفت تغییر کلی دروضع قزوین داده است حقیقتاً ازخدمات سالار اکرم خیلی راضی و خشنود هستیم لسان الدوله واعزازالدوله هم بحضور رسیدند بانهاهم اظهار مرحمت فرمودیم نهار خوردیم بعد ازنهار رفتیم اندرون استراحت کردیم عمارت های اندرون راهم خیلی خوب تعمیر کرده ازخواب که برخاستیم رفتیم حمام رخت هامان راعوض کردیم وآمدیم بیرون سالارالدوله [illegible] مادیان بتوسط اجودان حضور پیشکش فرستاده بود حقیقتاً مادیان های بسیار خوبی بودند آنهاراهم دیدیم بعد [illegible] گردش کردیم توی باغ جناب آقای بحرینی آمدند باایشان هم خیلی صحبت کردیم سیدفصیح الزمان اشعاری برای ورود ما ساخته بود آورد خواند خیلی خوب ساخته بود شب راهم آتش بازی وچراغان خوبی سالار اکرم درجیران حاضر کرده بود رفتیم جلو کریاس عمارت صندلی گذاشتند نشستیم آتش بازی وچراغان مفصل خیلی خوبی بود تماشا کردیم بعد ازاتمام آمدیم بعمارت شب راهم وزیردربار وسایرین بودند الحمدلله خوش گذشت

—٭(سه شنبهٔ هیجدهم رجب)٭—

دیشب خیلی کم خوابمان برد بقدر دوساعت خوابیدیم بعد بیدار شدیم دیگر خوابمان نبرد صبح را برخاستیم الحمدلله باوجود کم خوابی کسالتی نداشتیم صبح زود سوار شدیم جناب اشرف اتابک اعظم هم حاضر بود سوار اتومبیل شدیم وخیلی راه آمدیم جناب اشرف اتابک اعظم وزیردربار درر کاب بودند شهر راحقیقتاً سالاراکرم خیلی خوب آئین بسته بود ازخدمات سالار خیلی راضی هستیم اتابک اعظم وزیردربار رفتند بکالسکه اتومبیل هم قدری تندرفت بعدفخرالملک وسیف السلطان رسیدند باانهاهم خیلی صحبت کردیم تارسیدیم بکونده

انجانهار حاضر کرده بودند اما ما نهار نخوردیم حرم انجا بنهار افتاده بودند گذشتیم پنج فرسنگ که آمدیم بنهار افتادیم کنار راه آفتاب گردان زدند و نهار خوردیم وزیر دربار چند تیر تفنگ پنج فشنگی فرمودیم انداخت بعد از نهار سوار شدیم و آمدیم منزل و رفتیم اندرون و خوابیدیم از خواب که برخاستیم نماز خواندیم و آمدیم بیرون مجدالدوله آمد بحضور خیلی محبت و اظهار التفات فرمودیم از فرنگستان وغیره صحبت کردیم بعد مرخص شده رفت نظام السلطان که آمده بود بحضور رسید

چهارشنبهٔ نوزدهم رجب

امروز باید برویم به ینگه امام که مال اتابك اعظم است صبح سوار شدیم باتومبیل و دو ساعت و نیم آمدیم اتابك اعظم در رکاب بود وزیر دربار مجدالدوله فخر الملك و سیف السلطان بودند صحبت میکردیم آمدیم تا رسیدیم به ینگه امام پنج فرسخ راه بود ارتفاع انجا از ازلی یکهزار و پانصد ذرع است آمدیم منزل پیاده شدیم پهلوی مهمانخانه برای ما چادر زده بودند اندرون هم در مهمانخانه افتاده بودند نهار خوردیم اتابك اعظم پول و شال تقدیمی فرستاده بود بعد از نهار عین السلطان آمد بحضور خیلی خوشوقت شدیم از دیدن او اظهار مرحمت فرمودیم تفصیل رفتن کربلایش را عرض کرد بعد رفتیم اندرون ناصر الدین میرزا تب کرده بود شب راهم در اندرون بودیم

پنجشنبهٔ بیستم رجب

صبح برخاستیم سوار اتومبیل شدیم و آمدیم سیف السلطان باز در جلو آبدی سیف آباد ایستاده بود فخر الملك هم دیشب مهمانش بوده از انجا گذشتیم مجدالدوله در رکاب بود قدری صحبت کردیم بعد کالسکه سر باز شکاری را که تازه خریده بودیم سوار شدیم منتخب السلطنه پسر صدیق الدوله آمده بود بحضور رسید آمدیم تا رسیدیم بکرج فوراً رفتیم بحمام سرتن شوری کردیم و آمدیم بیرون نهار خوردیم بعد از نهار آقای نایب السلطنه از طهران آمده بود بحضور رسید خیلی خیلی از ملاقات آقا خوشحال شدیم حقیقتاً از دیدن نایب السلطنه بسیار خوشوقت بودیم که الحمدلله باز از فرنگستان بسلامتی مراجعت کردیم و آقارا که برادر عزیز محترم خودمان است دیدیم ●

جمعهٔ بیست و یکم رجب

امروز انشاءالله بسلامتی باید وارد طهران بشویم صبح از خواب برخاستیم دعاهامان را خواندیم سوار اتومبیل شدیم نایب السلطنه و جناب اشرف اتابك اعظم هم همراه بودند آمدیم تا رسیدیم بشاه آباد مجدالدوله فخر الملك سیف السلطان انجا بحضور رسیدند عز الممالك پسر فخر الملك هم انجا شرفیاب شد شب را هم شاه آباد بوده اند همینطور صحبت کنان میامدیم مستقبلین هم کم کم بحضور رسیدند جناب میرزا کاظم آقای امام جمعه بحضور رسیدند اظهار التفات و احوال پرسی فرمودیم سالار السلطنه و رکن السلطنه هم رسیدند اظهار التفات بانها فرمودیم بعد آمدیم تا رسیدیم بمهر آباد عضد الملك حاجی امجد الدوله حاجی معین السلطان معیر الممالك سالار مکرم و اغلب اعیان

ومستقبلین انجا بحضور رسیدند اظهار التفات و مرحمت و احوالپرسی بعضد الملك و سایرین فرمودیم بعد آمدیم چند اطاقی از چوب توی باغ ساخته بودند اطرافش را هم گل کاری خوبی کرده بودند نهار خوردیم بعد از نهار باز سوار اتومبیل شده امدیم مستقبلین شهر هم متصل میرسیدند امدیم تا رسیدیم به باغشاه کسان وزیر دربار حقیقتاً از مراسم تشریفات و طاق نصرتها و آئین باغ چیزی فروگذار نکرده و باغ را هم در کمال خضارت و صفا و تمیز نگاهداشته بودند پیاده شدیم چادری زده بودند نظام الملك مشیر السلطنه وزیر افخم و سایر وزرا همه انجا بودند و شرفیاب شدند شاهزادهها حشمت الدوله عمادالدوله معتمد الدوله عماد السلطنه رکن الدوله شعاع الدوله تاج الدین میرزا مشکوة الدوله پسرهای مرحوم رکن الدوله همهٔ شاهزادهها حاضر بودند بهمه اظهار مرحمت فرمودیم بعد مشیر الدوله وزیر امور خارجه سفرا و وزرای مختار را بحضور آورد تبریك ورود ما را بعرض رساندند ما هم بهمه اظهار تفقد و احوالپرسی فرمودیم بقدر یکساعتی در باغشاه بودیم بعد سوار شده آمدیم سپهسالار دو طرف خیابان قشون را منظماً قرار داده بالباسهای خوب منظم و مرتب ایستاده بودند سیف الملك وزیر نظام و سردار افخم و سایر صاحبمنصبان نظامی همه بودند مردم شهر هم پشت بامها و اطراف خیابان مملو بودند و از ورود ما بسلامتی اظهار خوشوقتی و دعا میکردند و صلواة میفرستادند عین الدوله هم حقیقتاً خوب شهر را آئین بسته همهٔ در و دیوارها را با قالیهای گرانبها و چهلچراغها زینت داده طاق نصرتهای متعدد بسته نکتهٔ از تشریفات ورود ما فروگذار نکرده بودند آمدیم تا رسیدیم بمیدان توپخانه و از در اندرون وارد شدیم معتمد الحرم و امین الحرم و سایر خواجهها بودند رفتیم اندرون حرمخانه هم الحمدلله همه سلامت بودند و از ملاقات ما خوشوقت شدند ما هم شکر خداوند را بجای آوردیم که الحمدلله تعالی مسافرت فرنگستان بسلامتی و خوشی باینخوبی گذشت

در مطبعهٔ مبارکهٔ شاهنشاهی ارواحنافداه بزیور طبع آراسته گشت فی شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۰





(موقعی است که اعلیحضرت قدر قدرت اقدس همایونی ارواحنا فداه با اعلیحضرت پادشاه انگلستان و امپراطور هندوستان و علیاحضرت امپراطریس)
(انگلستان و هندوستان در کشتی ملاقات فرمودند)